

ہو اعلیٰ

مقالات موضوعی
علوم و مبانی
اسلام و تشیع

۱۰

سازندگی عملی

جلد اول

برگرفته از بیانات و آثار

حضرت علامہ آیتہ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی "مفسر اللہ سترہ"

و حضرت آیتہ اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی "مفسر اللہ سترہ"

گروہ موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

يَا عَلِيُّ، إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، فَتَقَرَّبَ أَنْتَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ
حَتَّى تَسْبِقَهُمْ!

ای علی، چون یافتی که مردم به سوی خالقشان به اعمال انواع کارهای
نیکو و پسندیده و خیرات و مبرات تقرب می جویند، تو با عقلت
تقرب بجو، تا از همه آنها سبقت گیری و جلو بیفتی!

(الوافی، جلد ۱، صفحه ۱۰۲)

فہرست مطالب و موضوعات

فهرست مطالب و موضوعات مبانی سلوک عقلانی (جلد اول)

عنوان مطلب

صفحه

مقدمه

۲۸ - ۲۵

ملازمت جنبه الهی و تجردی و جنبه مادی و ظلمانی در وجود انسان.....	۱۷
بیان قرآن در تفسیر خضوع نمودن اهل دنیا در برابر خداوند.....	۱۹
راه و روش بندگان زیرک و هشیار.....	۲۱
انطباق عمل با متن واقع، معیار اطاعت انسان از دستورات ادیان الهی.....	۲۲
عدم انطباق قضایای شخصی و اجتماعی افراد بشر، با مبانی عقلی و واقعی.....	۲۲
حجیت ذاتیه کلام انبیاء و اولیاء، به جهت حکایت از متن واقع.....	۲۳
جایگاه سلوک عقلانی در طی مسیر واقع و راه خدا.....	۲۴
استفاده و بهره بردن از عمر، منوط به سلوک عقلانی.....	۲۵
سلوک عقلانی، بزرگترین شاخصه مکتب اهل بیت علیهم السلام.....	۲۵
تکامل عقول و توجه به حقیقت ولایت، مهمترین فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام.....	۲۶
راه میانبر و سریع با سلوک عقلانی، بدون نیاز به اعمال سخت و مشقت بار.....	۲۷

گفتار اوّل

جایگاه عقل در شریعت و عرفان

۲۹ - ۴۴

- عقل، ودیعه الهی در انسان..... ۳۱
- محال بودن حرکت در مسیر اعتدال بدون بهره‌گیری از قوای عاقله..... ۳۱
- حجیت عقل قبل از حجیت شرع..... ۳۲
- راه تشخیص امام علیه السلام با عقل، در حدیث امام هادی علیه السلام..... ۳۳
- کلام فیض کاشانی در بی‌نیازی از مشاهده معجزات با رشد عقلانی..... ۳۴
- هدف از شریعت پیامبران الهی، تکامل عقلانی انسان..... ۳۵
- روایت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در باب تبعیت از عقل منور..... ۳۵
- میزان معرفت و تکامل عقل، معیار قرب انسان به پروردگار..... ۳۶
- شناخت حقیقت عالم وجود و اسرار نهفته، در گرو ادراک عرفان و حکمت اسلامی..... ۳۶
- مخیر شدن حضرت آدم بین انتخاب عقل، دین یا حیاء..... ۳۷
- نکات دقیق و ظریف روایت تخییر آدم علیه السلام..... ۳۸
- منطق پیدا نمودن دین و ارتباطات و گرایشات انسان بر اثر تطبیق با عقل..... ۴۰
- علت توجه به مسئله عقلانیت در مکتب عرفان..... ۴۰
- نقد دو تصور باطل از معیارهای تحقق سیر و سلوک الی الله..... ۴۱
- عرفان یعنی رسیدن به رشد عقلانی..... ۴۲
- حرکت براساس یقین، از ثمرات سلوک عقلانی..... ۴۳

گفتار دوّم

نقش اطلاع بر مبانی در تحقق سلوک عقلانی

۴۵ - ۵۹

- بدون اطلاع بر مبانی، سلوک محقق نمی‌شود..... ۴۷
- علت شوق و اشتیاق ابتدائی سالک، و بی‌میلی و کسالت در اثناء طریق..... ۴۸
- عدم تشخیص مکاشفه شیطانی به واسطه عدم اطلاع بر مبانی..... ۵۰
- ظهور مکاشفات شیطانی به ظاهر موجّه بعد از فوت مرحوم علّامه طهرانی..... ۵۲
- عدم لزوم تعجیل برای شروع سیر و سلوک..... ۵۳

- ۷۷ مراحل رهایی سالک از هستی مجازی خویش.....
- ۷۸ سه مرحله سلوک در کلام بایزید بسطامی.....
- ۷۸ تبیین مرحله آخر: قطع طمع از هستی خویش و ایجاد فناء کلی.....
- ۷۸ توصیه حضرت قاضی بر طریقه احراقیه برای حصول فناء کلی.....
- ۷۹ در قرآن کریم در مواردی از طریقه احراقیه استفاده شده است.....

سلوک عقلانی در مکتب عرفان حقیقی، بهترین مرکب برای تحقّق و

- ۸۱ وصول به طریقه احراق
- ۸۱ تشبیه سالکین دارای انانیت و استکبار به تخم مرغ گندیده!.....
- ۸۲ کلام علامه بحر العلوم در افراد غیر ملتزم به راه سلوک (منافقین جهاد اکبر).....
- ۸۴ خسران دنیوی و اخروی منافقان در قرآن کریم.....
- ۸۴ تفسیر مرحوم گنابادی از علت خسران منافقان.....
- ۸۵ حاصل سخن در این گفتار.....

گفتار پنجم

تبیین طریقه سلوک عقلانی

۸۷ - ۱۱۳

- ۸۹ بیان اجمالی طریقه سلوک عقلانی (عبور از جزئیت به کلیت)
- بررسی تفصیلی توقّف سلوک عقلانی بر عبور از جزئیت، و بیان برخی از
- ۹۲ خصوصیات عالم کلیت و جزئیت
- ۹۲ مراد از «کلیت» در لسان اهل عرفان.....
- ۹۲ توضیح سدّ طریق بودن تمایل به جزئیت در قالب مثال.....
- ۹۳ تقابل دائمی جزئیت و عالم توحید و وحدت.....
- ۹۴ کیفیت حشر افرادی که دل از تعلق به جزئیات نبریده‌اند در قرآن کریم.....
- ۹۷ علت نهی از توجه به اخبار غیر مفید، حرکت در جهت مخالف با کلیت.....
- ۹۷ رسیدن به کلیت علمی نیست؛ بلکه قلبی و شهودی می‌باشد.....
- ۹۸ کسی که به کلیت می‌رسد به صورت قهری نمی‌تواند به جزئیات نظر بیندازد.....
- ۹۸ توجه به کلیت، راه میانبر در طریق الی الله است.....
- ۱۰۱ عبور از تمام جزئیات و کثرات، تنها راه شناخت پروردگار.....

- رسیدن انسان به مرتبه نامتناهی، با عبور از جزئیت ۱۰۳
- توجه به باطن و ملکوت عالم، نتیجه سلوک عقلانی ۱۰۴
- راه جمع بین اخبار نافیة معرفت و اخبار مثبتة معرفت ۱۰۶
- امکان معرفت تامه و لقای حقیقیه خدا برای مقربان درگاه وی ۱۰۷
- دیدار پیغمبر اکرم خداوند را بدون هیچ حد و تعینی در شب معراج ۱۰۷
- هر چه غیر خداست حجاب است، و تا حجاب هست معرفت تامه حاصل نخواهد گشت ... ۱۰۷
- رابطه و ملازمت وصول به کلیت با طی نمودن اسفار اربعه ۱۰۸
- تبیین شیوای اسفار اربعه ۱۰۸
- انسان کامل، از جزئیت گذشته و دارای صورت کلی انسانی است ۱۱۰
- صورت انسانیت، صراط مستقیم و حقیقت امیرالمؤمنین است ۱۱۱
- صورت انسانیت یعنی وصول به حکمت واقعی ۱۱۲

گفتار ششم

نقش فطرت در عبور انسان از جزئیت و رسیدن به کلیت

۱۱۵ - ۱۲۳

- جایگاه و اهمیت فطرت در قرآن کریم ۱۱۷
- فرق بین فطرت و عقل ۱۱۸
- تمایل فطری نفس در حرکت به سمت کلیت ۱۱۹
- حسن زیبایی دوستی انسان، علامت تمایل فطری به کلیت و زیبایی مطلق ۱۲۰
- گفتار حضرت لقمان: «عیب بر نقش می گیری یا بر نقاش؟!» ۱۲۱
- حسن تعلّم و تحصیل اطلاعات، علامت تمایل فطری به کلیت و علم مطلق ۱۲۱

گفتار هفتم

نقش عقول منفصله در عبور انسان از جزئیت و اتصال به کلیت

۱۲۵ - ۱۷۵

- منظور از عقل متصل و عقل منفصل ۱۲۷
- عقل منفصل، همان مقام ولایت است ۱۲۸
- نقش عقول منفصله در حرکت انسان به سمت کلیت ۱۲۹

- ۱۳۰ استشهاد به آیات و روایاتی در باب تبعیت از عقل منور.....
- ۱۳۰ دو وظیفه اساسی عقول منفصله: هدایت با ولایت تشریحی و تکوینی.....
- ۱۳۱ تلاش شیطان در غلبه دادن وهم و خیال بر عقل، جهت انصراف انسان از سیر به کلیت.....
- ۱۳۳ الهام و القاء مطالب خوب و بد، به هر یک از مؤمنین و کفار.....
- ۱۳۴ علت پیدایش شوق و میل به اهداف نورانی و روحانی در انسان.....
- ۱۳۵ علت میل و توجه انسان به گناه و انحراف.....
- ۱۳۶ اثرات تسلیم در قبال پروردگار و تحصیل رضایت او.....
- ۱۳۷ کیفیت وحی الهی بر قلوب مؤمنین و معتقدین راستین.....
- ۱۳۸ اثر قطع ارتباط با پروردگار، دخول در تحت سلطه شیطان و تمایل باطنی به خلاف.....
- ۱۴۰ طلوع عقل منفصل در انسان، در صورت آمادگی و تسلیم در قبال حق.....
- ۱۴۱ صحت ادراکات انسان به واسطه تسلیم در قبال ولایت.....
- اتصال به عقل منفصل موجب حصول ادراکات کلی، و اتصال به شیطان منفصل موجب حصول ادراکات جزئی.....
- ۱۴۲ منطق «کلمه حقُّ یرادُّ بها الباطلُ» به واسطه اتصال به خیال منفصل شیطانی.....
- ۱۴۷ ملاک کلی تشخیص اتصال انسان به عقل منفصل روحانی.....
- ۱۴۹ تغییر صورت ملکوتی انسان، به واسطه اتصال به ولایت الهی، یا ولایت شیطان.....
- ۱۵۰ مکاشفه آیه الله شیخ حسن علی نخودکی بعضی از علماء نجف را.....
- ۱۵۱ امکان اتحاد عقل متصل با عقل منفصل و رسیدن به مقام ولایت.....
- ۱۵۲ عدم توانایی عقل متصل در ادراک همه مصالح و مفاسد و ضرورت ربط با عقل منفصل.....
- ۱۵۳ عدم کفایت عقل در ادراک مصالح و مفاسد.....
- ۱۵۴ عیب بودن ارسال رُسل، در فرض کفایت عقل در تشخیص مصالح.....
- ۱۵۵ مقایسه سعه وجودی اولیاء خدا با سایر بزرگان.....
- ۱۵۵ نیاز ضروری انسان به ولی الهی.....
- ۱۵۶ اشعار مولانا درباره اهمیت مصاحبت با انسان کامل و نقش او در تکامل انسان.....
- ۱۵۷ ضرورت اتصال به عقل منفصل، مبنای ضرورت وجود استاد کامل.....
- ۱۵۸ جایگاه عقل منفصل در روایت «فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ» در مثنوی معنوی.....
- ۱۵۹ شاگردی سلوکی مرحوم مطهری نزد علامه طهرانی، نمونه بارز احتیاج به عقل منفصل.....
- ۱۶۰ عدم کفایت علوم ظاهری برای عبور از نفس و لقاء الهی.....

- تبدل حالات معنوی شهید مطهری در ارتباط با علامه طهرانی..... ۱۶۱
- تبعیت مرحوم مطهری از دستورات علامه طهرانی..... ۱۶۳
- شرط اساسی در مسئله تربیت و تهذیب، انقیاد کامل در برابر عقل منفصل..... ۱۶۳
- نهایت درجه تبعیت علامه طهرانی از حضرت حدّاد..... ۱۶۵
- تبعیت علامه طهرانی از استادش، با وجود درجه اجتهاد در ایشان..... ۱۶۵
- مرحوم علامه در تبیین مسائل جهت رشد معنوی پرده‌پوشی نمی‌کرد..... ۱۶۶
- رؤیای صادقه آیه الله طهرانی درباره وضعیت سلوکی شهید مطهری..... ۱۶۸
- مبنای نهی از ورود به عرصه سیاست برای غیر اصلین به کلیت..... ۱۷۰
- کلام حضرت حدّاد درباره شرط مهم برای تصدّی امور اجتماعی..... ۱۷۲
- علامه طهرانی: حاکم اسلام باید از جزئیّت به کلیت رسیده باشد!..... ۱۷۴
- نتیجه و خلاصه سه گفتار (پنجم و ششم و هفتم)..... ۱۷۵
- موضوعات جلد دوّم کتاب مبانی سلوک عقلانی..... ۱۷۵

فهرست منابع و مصادر

۱۷۶

معرفی آثار

۱۷۷



مقدمہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

«حمد و سپاس بی حد، خالق متعال را سزاست که ماهیات ظلمانیة امکان را به نور وجود آراسته و هویدا ساخت، و درود بی پایان بر پیامبران برگزیده اش خصوصاً خاتم و سرور آنان محمد مصطفی و اهل بیت معصومین و مکرمین او باد که با هدایت و ارشاد خویش، جامعه سرگشته و حیران بشری را به سرچشمه مقصود و سرمنزله معهود راهنما و رهنمون گشتند.

ملازمت جنبه الهی و تجرّدی و جنبه مادی و ظلمانی در وجود انسان

بشر، که خلقت او از جنبه روحی و نفسی به مرتبه مبدأ اعلی و ذات اقدس حق برمی گردد، در تنزل به مراتب مادون به پایین ترین منزلت و جایگاه خلقت، یعنی وجود مادی، ظهور و تجلی پیدا می کند؛ چنان که خدای متعال درباره این ابتداء و انتهاء می فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱

۱. سوره تین (۹۵) آیه ۴ و ۵.

«ما انسان را در بهترین و ممتازترین جایگاه عالم خلقت قرار دادیم * سپس او را به پایین‌ترین مرتبه و جایگاه در سلسله مراتب وجود تنزل دادیم.»
و بر اساس این نشئت و انتهاء، دو حیثیت وجودی در خلقت او لحاظ شده است: یکی جنبه روحانیت و تجرّد ماهوی آن، که همان ذات پروردگار و وجود مطلق است؛ و دوّم حیثیت و جنبه ظلمانی او، که تلبّس به لباس عالم ماده و انغمار در کثرت و مظاهر عالم کثرت است.^۱ و بدین لحاظ در گذران عمر در عالم ماده پیوسته در دغدغه و تشویش دریافت و آگاهی بر حقیقت و ذات خویش بسر می‌برد:

از یک طرف به واسطه تعلق و ارتباطش با مبدأ اعلیٰ و وسائط و اسباب این ربط - همچون فطرت و قوه عاقله - دائماً در نفس خود احساس نوعی خلأ وجودی و افتقار ماهوی در رابطه با این پدیده دارد و خود را مرهون کشش‌ها و جاذبه‌ها و نفحات عالم قدس می‌بیند و در این ادراک و شعور، حقیقتی را ماوراء این حوادث و قضایای روزمره مادی و دنیوی احساس می‌کند، گویا وجود حقیقی خود را متعلق به عالم دیگری می‌بیند که چند روزی در این عالم فانی به عاریتش آورده‌اند، و از پی مقصد و غایتی در این دنیا مأوی داده‌اند.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم^۲

* * *

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم^۳

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این دو جنبه و حیث ارتباطی حق با خلق، رجوع شود به شرح *فصوص الحکم*، قیصری، مقدمه، الفصل العاشر، ص ۱۳۸ و ص ۴۱۴؛ *الفکوک*، ص ۲۵۱.

۲. *دیوان حافظ*، غزل ۳۶۲.

۳. *مثنوی معنوی*، پایان دفتر چهارم.

و از طرف دیگر به واسطه هبوط و نزول در عالم ماده و شهوات و غفلات و ارتباط نفس با حوادث و جاذبه‌های عالم دنیا، خود را به مظاهر مادون و پست و بی‌اعتبار این عالم مشغول می‌دارد و آن حقیقت پنهان و تعلقش را، چه بسا به دست نسیان و ذهول می‌سپارد،^۱ و شب و روز خود را به جاذبه‌های مادی و شهوانی و اعتبارات سپری می‌کند و تفکر ماده و اصالت ماده را بر تفکر و اصالت نور و تجرد و معنا ترجیح می‌دهد، و منطق اهل دنیا را برمی‌گزیند که گویند:

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۲

«هیچ حقیقت و واقعیتهایی در پی این دنیا و لذات آن وجود ندارد، در اینجا زاده شده و در همین جا به خاک سپرده می‌شویم و دیگر از برانگیخته شدن و به عاقبت و جزای کردار دنیا در دنیای اخروی رسیدن، خبری نمی‌باشد.»

بیان قرآن در تفسیر خضوع نمودن اهل دنیا در برابر خداوند

اما جالب اینکه همین افراد هنگام فراغت بال و در درون ناآگاه خویش^۳ و در خلوت دور از هیاهوهای سرگرم‌کننده و ویرانگر، و چه بسا در مواقع عُسر و سختی و یا بیماری و گرفتاری، با رجوع به نهان‌خانه دل، توجه و التفاتی به همان حقایق و روابط فراموش شده می‌نمایند، و خود را در مواجهه و رودررویی با آنها ناگزیر می‌یابند و هیچ مفری را برای نهان‌ساختن آنها نمی‌بینند و چاره‌ای جز تسلیم و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون نسیان و ذهول انسان از اطوار و حقایق مافوق عالم ملک و ماده، رجوع شود به شرح *فصوص الحکم* (خوارزمی)، ج ۱، ص ۷-۶۶؛ *الفتوحات المکیة*، ج ۳، ص ۸۹.

۲. سوره مؤنون (۲۳) آیه ۳۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت فطرت و ضمیر ناخودآگاه انسان، رجوع شود به *الفتوحات المکیة*، ج ۲، ص ۶۹، باب فطرة الإنسان من حیث کونه حقاً مطلقاً؛ ج ۲، ص ۳۲۴؛ ج ۳، ص ۴۰۳.

خضوع در برابر خدای لایزال و مبدأ وجود، احساس نمی‌کنند.

آیات شریفه قرآن کریم در این باره به شرح حال اهل دنیا پرداخته و پرده از این کش و قوس در حالات درون و نفس آدمی برمی‌دارد:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هُتُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ هِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛^۱

«این زندگانی دنیا چیزی جز سرگرمی به کارهای بیهوده و بچه‌گانه نیست، و زندگانی حقیقی و انبساط روح و نشاط واقعی در عالم آخرت است؛ اگر اینها می‌دانستند و به آن حقیقت دست می‌یافتند * این مردم چنین‌اند که هرگاه بر کشتی سوار شوند و در دل دریاها به حرکت درآیند خدا را با تمام وجود و خالصانه می‌خوانند و از او برای رسیدن به مقصد استمداد می‌نمایند؛ و آن‌گاه که به سلامت به خشکی رسیدند، به تمام آن خواست‌ها و حالات و توجهات پشت پا زده، یکسره به خدا شرک می‌آورند و تو گویی اصلاً خدایی و نیروی لایزالی و حقیقت غیبی وجود نداشته است! * این تغیر و تبدل حال برای این است که نعمت‌های ما را پس از رسیدن به آنها به دست فراموشی می‌سپرنند و کفران الطاف و عنایت‌های ما را می‌کنند و به هواهای نفسانی و لذات شهوانی دل‌خوش می‌شوند؛ ولی به زودی مطلب برای آنها منکشف خواهد شد و به سزای اعمال ناشایست خویش خواهند رسید.»

این دغدغه خاطر و اضطراب نفس، پیوسته با انسان در فراز و نشیب زندگی همراه و قرین خواهد بود و یک لحظه او را رها و آزاد نخواهد ساخت و هم‌چنان روزگار را با او سپری خواهد ساخت تا هنگامی که مرگ فرا رسد و او را از این

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیات ۶۴ - ۶۶.

دغدغه به درآورد و سیر او را در آخرت به او بنمایاند.

راه و روش بندگان زیرک و هشیار

در این میان، راه دیگری وجود دارد که برخی از بندگان زیرک و هشیار در این دنیا آن را برمی‌گزینند و با پیمودن آن، نفس و سرّ خود را به همان مبدأ هستی و اصل نظام آفرینش، متصل می‌نمایند و با رجوع به حقیقت ذات و سرّ نهفته خویش و به فعلیت درآوردن آن، موجب تجرّد و تقرّب تام در مراحل ذات خویش گشته، و با رسیدن به مقام و منزل معرفت و شناخت شهودی و قلبی حضرت حق، دیگر جایی برای تشویش و اضطراب در درون خود باقی نمی‌گذارند؛^۱

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * هُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۲

«آگاه باشید که فقط اولیای خدا هستند که هیچ‌گونه ترس و اندوهی بر آنان نخواهد نشست * آن کسانی که واقعاً به حقیقت عالم، ایمان و اعتقاد آورده‌اند و طریق پرهیزکاری و رستگاری را پیموندند * برای ایشان هم در زندگانی دنیا و هم در آخرت بشارت به الطاف خاص حضرت حق است؛ و در این مسئله و قضیه هیچ تغییر و تبدیل و دگرگونی راه ندارد. و این چنین است که سعادت و رستگاری بزرگ نصیب آنان خواهد شد.»^۳

۱. جهت اطلاع بر لزوم سیر و سلوک الی الله جهت تجرّد و تقرّب تام به حضرت حق، رجوع شود به رساله سیر و سلوک سید بحر العلوم؛ رساله کبّ اللباب.

۲. سوره یونس (۱۰) آیات ۶۲ - ۶۴.

۳. افق وحی، ص ۳۱ - ۳۵.

انطباق عمل با متن واقع، معیار اطاعت انسان از دستورات ادیان الهی

«شکّی نیست که اصل حقیقت و واقع، به‌عنوان یک اصل و قاعده‌ای اجتناب‌ناپذیر در همه شئون زندگی باید جاری باشد؛ حتی امور و مسائل انتزاعی و اعتباری باید به همان اصل اجتناب‌ناپذیر بازگردد.»^۱

«بنابراین، نیکوترین روش و عمل در زندگی شخصی و اجتماعی، انطباق آن عمل بر متن واقع؛ و در صورت عدم یقین به انطباق، نزدیک‌ترین مسیر و گزینش به سمت واقع است و دور بودن از گزینش توهمات و تخیلات و اعتباریات.

عدم انطباق قضایای شخصی و اجتماعی افراد بشر، با مبانی عقلی و واقعی

افراد بشر در اتخاذ چنین روشی و به‌کارگیری آن، دارای مراتب مختلفی هستند. اکثر افراد در امور روزمره شخصی و مسائل اجتماعی و سیاسی، به جای رعایت عقل و سداد و انطباق قضایا و حوادث با مبانی عقلانی و بینش واقع‌گرایانه، به پیروی از تخیلات و اوهام و امور اعتباری و بچه‌گانه روی می‌آورند؛ و بسیار اندک‌اند اشخاصی که اگر نه صددرصد مسائل خود را با مبانی منطقی و قواعد متقن تطبیق نمایند، بلکه تلاش و کوشش آنان بر وصول به حداکثری از امور واقعی و حقیقی است و سعی بر آن دارند که از هر فرصتی برای ادراک حقایق و واقعیات در عالم وجود استفاده نمایند.»^۲

«و به همین جهت است که در روایات بسیاری از معصومین علیهم السلام، میزان ارزش و مرتبه هر شخصی را به عقل او منوط و مربوط دانسته‌اند، نه به کمیت عمل و کثرت کارها و افعال او.»^۳

۱ و ۲. سیره صالحان، ص ۳۵ و ۳۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۰ - ۲۹: کتاب العقل و الجهل.

عقل که موهبتی است الهی، از آن جهت دارای شرافت و کرامت است که نفس را در موارد شبهه و ابهام از تردید و سرگشتگی درمی آورد و حق و باطل را به او می نمایاند؛ و بدین جهت، حکم و اجتهاد او هم از جهت شرع و هم از نظر عرف مورد پذیرش و قبول است.

حجّیت ذاتیه کلام انبیاء و اولیاء، به جهت حکایت از متن واقع

کلام انبیاء الهی و اولیاء پروردگار نیز به جهت حکایت از متن واقع و حقیقت نفس الامر دارای حجیت ذاتیه است؛ و به این علت، عقل حکم به لزوم متابعت از آنان را دارد؛ یعنی پیش از اطاعت و انقیاد نسبت به احکام و تکالیف شرع، این حکم و الزام عقل است که انسان را مجبور به پذیرش اوامر و نواهی صادره از انبیاء الهی و معصومین علیهم السّلام می نماید؛ و اگر در این الزام و اجبار اختیار تام و حکم قطعی نداشت، انسان ملزم به اطاعت نبوده و در پیشگاه عدل الهی محکوم نمی گردید.

در تمامی کتب آسمانی، به خصوص قرآن کریم و آثار حضرات معصومین علیهم السّلام، هیچ گاه و در تحت هیچ شرایطی لزوم متابعت از انبیاء و معصومین علیهم السّلام به شخص و سلیقه و طرز فکر و نظر خاص آنها برنگشته است؛ بلکه فقط و فقط به جهت حکایت و نقل سخن آنان از عالم واقع و انطباق کلام آنان با واقعیات عوالم ربوبی بوده است، و در واقع هیچ خواست و اعمال سلیقه ای از آنان صادر نمی شود تا موجب ابهام و شبهه گردد.^۱

نفس انبیاء و معصومین علیهم السّلام صرفاً نقش اراده و مشیت پروردگار را در خود جای می دهد و آن را به مردم ابلاغ می نماید، لا غیر. مریضی که به طبیب مراجعه می کند، پزشک برای نوشتن نسخه و دستور دارو از او درباره قوم و خویش و

۱. رجوع شود به سوره نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴؛ سوره غافر (۴۰) آیه ۶۶؛ سوره هود (۱۱) آیه ۲۸؛ سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۳؛ سوره انعام (۶) آیه ۵۷.

حسب و نسبش نمی‌پرسد؛ بلکه صرفاً به شخص او و بیماری و شرایط خود او می‌نگرد. بنابراین، هیچ نیازی نیست که انسان در مقام اطاعت از پیامبر الهی و یا معصوم علیه السّلام سؤال کند: «آیا این دستور شما ناشی از نظریه شخصی و رأی فردی شما است، یا دستور و امر پروردگار؟»، زیرا فرض صحّت این سؤال، موجب سقوط حجّیت و الزام کلام آن نبی و دستور آن معصوم خواهد بود؛ و دیگر نه تنها اطاعت از آن پیامبر و آن معصوم واجب و الزامی نخواهد بود، بلکه شرعاً حرام و مستوجب عقوبت است.

بنابراین، نفس پذیرش یک فرد به عنوان معصوم علیه السّلام و یا نبیّ الهی، مساوی است با اطاعت بی‌چون و چرا در همه اوامر و نواهی از او؛ و اطاعت از ولیّ الهی هیچ ارتباطی با علم و ادراک و اشراف انسان با حاقّ واقع و اطلاع از منشأ و مصدر حکم ندارد. چنان‌که مریض پس از مراجعه به طبیب، موظّف به رعایت و انجام دستورالعمل او می‌باشد؛ خواه از دلیل و علت آن مطلع باشد یا نباشد. و چه بسا اگر خود از کمّ و کیف درمان و راه‌های وصول به آن مطلع بود، دیگر نیازی به رفتن و مراجعه نزد او را نداشت و خود رأساً به مداوای خویش اقدام می‌نمود. عکس این مسئله نیز صادق است؛ یعنی اگر قطع به عدم وصول شخصی به مرتبه ولایت یا شک در آن وجود داشته باشد، عمل به دستورات او بدون رعایت ضوابط و انطباق با مبانی متقن شرع حرام می‌باشد.^۱

جایگاه سلوک عقلانی در طیّ مسیر واقع و راه خدا

«در اینجاست که سلوک عقلانی به داد انسان می‌رسد؛ عقل با کنار زدن احساسات آن حق را برای انسان روشن می‌کند؛ چون انسان تابع احساسات

۱. سیره صالحان، ص ۳۷ و ۳۸.

می‌باشد، این احساسات، همیشه در زندگی انسان خود را جلوتر از عقل قرار می‌دهد، لذا اولین ملاک و معیاری که در این قضیه به دست می‌آید این است که تا هنگامی که ما دستخوش احساسات و حواس هستیم، و تا زمانی که ما محکوم عطف و رأفت‌ها و جلوه‌های ظاهری باشیم، نمی‌توانیم در ارتباطات خود، ابتدائاً به افکار خود اطمینان کنیم.^۱

استفاده و بهره‌بردن از عمر، منوط به سلوک عقلانی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا»^۲ «یعنی کسی که طالب راه خداست، نباید ایام خود را به بطلت بگذراند.»

این مسئله برای سالک، زمانی تحقق می‌یابد که حرکت خود را براساس سلوک عقلانی و تصحیح خیال قرار داده باشد.

سلوک عقلانی، بزرگ‌ترین شاخصه مکتب اهل بیت علیهم السلام

در مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز مهم‌ترین مسئله، مسئله سلوک عقلانی است. امام زمان علیه السلام برای ما همه چیز است؛ اگر امام زمان را از دین حذف کنیم، دین با صفر مساوی خواهد بود و هیچ ارزشی ندارد و ارزش آن حتی از گاه هم کمتر خواهد بود.

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۲۵.

۲. فرازی از حدیث شریف عنوان بصری.

برای اطلاع بیشتر از متن کامل روایت عنوان بصری با ترجمه آن، رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۷۶ - ۱۸۶.

تکامل عقول و توجه به حقیقت ولایت، مهم‌ترین فلسفه غیبت امام زمان علیه السلام

شکی نیست که امام علیه السلام همه دین است و دین همه امام است؛ اما اگر روزی امام زمان بیایند و در همین منبر بنشینند و یک مطلبی را به ما بفرمایند و ما تنها بدین دلیل که این مطلب از دهان مبارک امام زمان علیه السلام بیرون آمده است، آن را بپذیریم، این هیچ فایده‌ای ندارد! زیرا اگر امام علیه السلام بخواهد گفتار خود را صرفاً بر اساس تثبیت موقعیت خود به ما القاء کند، پس چرا غیبت کرد؟ این غیبت امام علیه السلام برای این است که ما این پرده احساس و تصور و تخیل را از ذهن خود بیرون بیاوریم.

طبعاً وقتی امام زمان مطلبی را بفرمایند، ما چون امام زمان در ذهنمان بزرگ است، آن را می‌پذیریم، حال آنکه همین مطلب امام زمان علیه السلام نیز در فلان کتاب هست، یا همین مطلب را ممکن است یک نفر دیگر هم بگوید، البته مشروط بر اینکه یقین داشته باشیم، همان است، پس چرا در آنجا جامعه عمل نمی‌پوشانیم؟! حقیقت ولایت، یک حقیقت کلی است. آن حقیقت کلی گاهی در مظاهر مختلفه به صورت افراد مختلفه در زمان‌های مختلف برای انسان تجلی می‌کند، و گاهی ممکن است اصلاً تجلی نکند.

در حالت دوم، ولایت که سر جای خود می‌باشد و هیچ تفاوتی با زمان تجلی نخواهد داشت. همان‌طور که ولایت ائمه علیهم السلام نیز قبل از به دنیا آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. ولایت ائمه علیهم السلام به صورت نزول اسماء و صفات کلیه الهی در این عالم متمشی و جاری و ساری بود. اصل ظهور اسماء و صفات کلیه پروردگار مانند علیم، خالق، رأفت، عطوفت، محبت، لطف و مانند اینها، به واسطه ولایت است که جاری و ساری می‌شود. ولایت

اندازه‌دهنده به آن اسماء است، و الا آن اسم کلی چگونه می‌تواند در افراد نزول پیدا کند؟ اگر یک ذره از اسم علیم پروردگار بخواهد مستقیماً در نفس ما که اینجا نشسته‌ایم، ظهور پیدا کند، وجود ما چنان متلاشی خواهد شد که هر ذره‌اش به یک نیم کره سماوی پرتاب خواهد شد. اگر یک مقدار از لطف پروردگار بخواهد بر وجود ما نازل بشود، ما مضمحل و نابود خواهیم شد. چون وجود لایتناهی بدون قید و بدون حد، نمی‌تواند در وجود محدود تجلی پیدا کند.

بنابراین، باید امام علیه السلام به نحوی در وجود انسان حضور داشته باشد که حتی وقتی که در زمان غیبت حضرت هستیم و حضرت به حسب ظاهر در میان ما نیست، به همان میزان در قلب ما ارزش داشته باشند که حضور فیزیکی ایشان را در کنار خود احساس می‌کنیم و ایشان کنار ما نشسته‌اند و به یکی از این پشتی‌ها هم تکیه داده‌اند؛ به اندازه سر سوزنی تفاوت نباید در اینجا باشد. اگر این‌طور باشد، آن‌موقع ما به سلوک عقلانی رسیده‌ایم. و آن‌وقت است که دیگر مرتباً احتیاج به تذکر نداریم، و آن‌وقت است که دیگر منتظر شنیدن کلامی از یک بزرگی نخواهیم داشت.^۱

راه میانبر و سریع با سلوک عقلانی، بدون نیاز به اعمال سخت و مشقت‌بار

و نهایتاً نتیجه سلوک عقلانی آن است که انسان عاقل صرفاً با نیت خالص و به دور از شوائب نفسانی و بدون احتیاج به اعمال سخت و اشتغال بیش از حد، می‌تواند به بهره کافی و شاملی که خداوند برای بندگان مقرب خویش مقدر فرموده است، برسد.

به صورت مثال: به جای تلاش بیش از حد در به دست آوردن ثروت به جهت دستیابی به فضیلت انفاق و وصول به مقام محسنین که در این آیه شریفه آمده است:

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۵.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

انسان می تواند صرفاً با نیت خالص، همان اجر و ثواب را به دست بیاورد. اینجاست که متوجه می گردیم که: چقدر انسان می تواند بدون اینکه در دسر داشته باشد و بدون اینکه خود را به زحمت بیندازد، با سلوک عقلانی راه را سریع طی کند و میانبر بزند.^۲

مجموعه گفتارهای پیشرو با استفاده از بیانات و دُرر ملکوتی که از لسان بزرگان اهل معرفت، خصوصاً حضرت علامه طهرانی و فرزند گران قدر ایشان حضرت آیه الله سید محمد محسن طهرانی - أَنَا اللَّهُ شَتَّابِيبِ قَبْرِهِمُ الشَّرِيفَةِ مِنْ أَنْوَارِهِ الْقَاهِرَةِ الْقُدْسِيَّةِ وَقَدَّسَ اللَّهُ نَفُوسَهُمُ الْقُدْسِيَّةَ - در سلوک عقلانی و کیفیت آن، جمع آوری گردیده است.

امید است که به لطف الهی، توفیق عمل براساس این نعمت عظمای الهی برای سالکین الی الله میسر شود، و راه گشای وصول به اعلیٰ درجات کمال انسانی قرار گیرد؛ بِمِنَّةِ اللَّهِ وَكَرَمِهِ!

شب جمعه، چهاردهم جمادی الثانی سنه ۱۴۴۲

بلده طیبه قم و عش آل محمد، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

گروه موضوع بندی علوم و معارف اسلام و تشیع

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۴. ترجمه:

«[مُتَّقِينَ كَسَانِي هَسْتَنْد] که از مال خود در حال وسعت و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می نشانند، و از مردم درمی گذرند، و خدا محسنین را دوست می دارد.» (محقق)

۲. رجوع شود به شرح دعای ابو حمزه ثمالی، (رمضان المبارک ۱۴۳۰)، جلسه ۶.

گفتار اول

جایگاه عقل در شریعت و عرفان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقل، ودیعه الهی در انسان

«عقل به عنوان ودیعه‌ای الهی که موجب تشخیص حق از باطل و واقعیت از مجاز و اصل از اعتبارات، در فطرت و سرشت انسان قرار داده شده است، سیر حرکت انسان را به سوی عالم حقایق و معرفت و کمال روشن و واضح می‌نماید. انسان بدون قوه عاقله هیچ تفاوتی با حیوانات ندارد و لازمه فصل حقیقی انسان، وجود مقوله عقل در ذات و سرشت او است.

محال بودن حرکت در مسیر اعتدال بدون بهره‌گیری از قوای عاقله

حرکت در مسیر اعتدال در همه ابعاد - چه شخصی و چه اجتماعی و چه الهی - بدون بهره‌گیری از قوای عاقله، امری محال و غیر ممکن است. جامعه‌ای که بدون توجه به این موهبت الهی امور خود را نظام می‌بخشد، جامعه‌ای حیوانی و از انسانیت به دور خواهد بود. در جمیع کتب آسمانی بالخصوص قرآن کریم با تأکید به این مسئله حیاتی، توجه امت را به سوی تعالی و متابعت از اوامر الهی جلب می‌نمایند.

در آیات کثیره‌ای که با عبارت: ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾؛^۱ و یا: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۶۸. ترجمه: «آیا تعقل نمی‌کنند؟!» (محقق)

يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^۱، و یا عبارت: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲، و امثال آن که عقل به عنوان شاخص حق و تعیین کننده سیر حرکت و اِتِّجَاه انسان به سمت رشد و تعالی مطرح شده است.

و به طور کلی بدون عنایت عقل، اصل حرکت در مسیر اعتدال ممتنع، و حجّیت کلام انبیای الهی و پیامبران نیز مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا اثبات حجّیت به واسطه برهان عقلی صورت می پذیرد، و چنانچه این مسئله مخدوش گردد هیچ توجیهی برای ارسال رسل و انزال کتب نخواهد بود.^۳

حجّیت عقل قبل از حجّیت شرع

مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - درباره جایگاه عقل و نسبت آن با شرع می فرمایند:

«حجّیت عقل قبل از حجّیت شرع است، زیرا شرع با عقل ثابت می شود؛ شخص دیوانه تکلیف ندارد. اگر حکم عقلی بر لزوم متابعت پیغمبر و امام نباشد، از کجا حجّیت گفتارشان ثابت می شود؟! حجّیت شرع با شرع مستلزم دور است و یا تسلسل. اگر عقل نباشد از کجا رسول الله را از مسیلمه کذاب، و یا پیغمبر الهی را از مدّعی نبوت می توان تشخیص و تمیز داد؟! عقل حکم چراغی را دارد که در پرتو آن انسان همه چیزها را می بیند، و همه مجهولات برای او حلّ می شود؛ و از جمله آنها لزوم پیروی از کتاب آسمانی

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۹. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۲۰۸.

«بگو آیا یکسان هستند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند؟!»

۲. سوره روم (۳۰) آیه ۲۱. *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۱۵۸.

«در این امر نشانه هایی از قدرت و توحید اوست، برای مردمانی که در آیات سبحانه او تفکر بنمایند.»

۳. *حریم قدس*، ص ۴۵، (با تلخیص).

و پیامبر و امام بحق است. پس متابعت از امام به واسطه عقل است.»^۱

راه تشخیص امام علیه السلام با عقل، در حدیث امام هادی علیه السلام

محمد بن یعقوب کلینی - رحمة الله علیه - در کتاب کافی روایت می کند که: «ابن سبکیت به حضرت امام هادی علی النقی علیه السلام گفت: به چه سبب بود که خداوند حضرت موسی بن عمران علیه السلام را با عصا و ید بیضاء (دست روشن و درخشان) و آلت سحر برای مردم زمانش برانگیخت؟! و به چه علت بود که خداوند حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را به آلت طب برانگیخت؟! و به چه علت بود که خداوند حضرت محمد را - که صلوات و درود خدا بر او و بر آل او و بر جمیع پیغمبران باد - به کلام و خطبه ها برانگیخت!؟»

حضرت امام ابو الحسن علی الهادی علیه السلام در پاسخ وی گفتند: چون خداوند موسی علیه السلام را مبعوث نمود، در آن زمان بر مردم آن دوره عمل سحر و جادو غلبه داشت، لهذا موسی از جانب خداوند چیزی را آورد که در وسع و طاقت آنها نبود که همانند آن را بیاورند. موسی با آن ید بیضاء و عصا سحرشان را باطل کرد؛ و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام نمود. و خداوند عیسی علیه السلام را در وقتی مبعوث نمود که امراض مُرّمه که موجب زمین گیر شدن بود (مثل فلج و لقوه و رعشه که بدن را از حرکت عادی خود بازمی دارد) در میان مردم شیوع داشت و مردم نیاز مبرم به علم طب داشتند، فلذا از جانب خداوند چیزی را آورد که در حیطة قدرت و استطاعتشان نبود. چون عیسی مردگان را زنده می نمود و مریض مبتلا به پیسی و کور مادرزاد را به اذن خدا شفاء می داد، و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام کرد. و خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در

۱. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص ۲۶۳.

زمانی مبعوث فرمود که فنّ غالب آن عصر کلام و خطبه (و چنین گمان دارم که گفت: شعر) بود، بنابراین خداوند از نزد خود به وی مواعظ و حکمت‌هایی را عنایت نمود تا بدان‌ها گفتارشان را باطل سازد و با آن معجزات حجّت را بر آنها تمام نماید.

در این حال ابن‌سکّیت به حضرت گفت: قسم به خدا که من همانند تو را هیچ‌وقت ندیده‌ام! بنا بر این گفتارت، امروزه حجّت بر مردم چیست؟! حضرت فرمود:

عقل است، که با آن می‌توان شخص صادق را که از خداوند به راستی و درستی خبر دهد شناخت و او را تصدیق کرد، و شخص کاذب را که بر خداوند دروغ می‌بندد شناخت و او را تکذیب نمود.

ابن‌سکّیت گفت: قسم به خداوند که جواب قاطع همین است!۱

کلام فیض کاشانی در بی‌نیازی از مشاهده معجزات با رشد عقلانی

محقق فیض کاشانی در ذیل این حدیث مبارک، درباره معنای عقل که حضرت آن را حجّت قرار داده‌اند، گوید:

«در این کلام حضرت تنبیه و دلالتی است بر ترقّی استعدادات و تلطیف قریحه‌ها در این امت تا به‌جایی که با عقولشان از مشاهده معجزات محسوسه بی‌نیاز شده‌اند، زیرا ایمان آوردن به واسطه معجزه، دین مردمان پست و طریقه و روش عوام است و اهل بصیرت جز با شرح صدرشان به نور یقین قناعت نمی‌کنند؛

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾^۲؛ «پس آیا کسی که خداوند سینه وی را برای قبول اسلام گشایش دهد، و بنا بر این او با نوری

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۴.

۲. سوره زمر (۳۹) آیه ۲۲.

از ناحیه پروردگارش باشد (مثل کسی است که سختی دل و قساوت قلب او را فراگرفته و در ظلمت نفسانی به سر می‌برد)؟!^۲

هدف از شریعت پیامبران الهی، تکامل عقلانی انسان

«شریعتی که از ناحیه پروردگار بر نفس پیامبران الهی آمده است، شریعتی است که جنبه عقلانی ما را به تکامل می‌رساند نه جنبه توهّمات و تخیلات و احساسات؛ بر خلاف سایر مکاتب که توهّمات در آنها رشد داده شده و ظاهرسازی‌ها نمود پیدا می‌کند.»^۳

روایت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در باب تبعیت از عقل منور

حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند:

مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ؛ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً
أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً، وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ
دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛^۴

«خداوند پیامبران و رسل خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه ایشان بدون واسطه آراء و افکار مشوشه و مختلط، حق و واقعیت را از خدا بگیرند؛ و به واسطه انبیاء و رسل که اولوا العقول الکامله هستند به سوی حق راه یابند، و به عقول جزئیة ناقصه متباینه خود اعتماد نمایند تا گمراه شوند و اختلاف کنند. بنابراین، بهترین کسی که دعوت پیغمبران را پذیرفته و

۱. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنوریک شریعت، ص ۲۶۳.

۲. الوافی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۳. جلسات پرسش و پاسخ، جلسه ۳۰، (با تلخیص).

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

لیک گفته باشد، کسی است که عرفانش به خدا نیکوتر باشد، و داناترین مردم به احکام و شرایع خدا کسی است که عقلش بهتر باشد، و کسی که عقلش کامل تر باشد آن کس است که در دنیا و آخرت منزلتش رفیع تر و مقامش بالاتر و عالی تر باشد.^۱

میزان معرفت و تکامل عقل، معیار قُرب انسان به پروردگار

«در این فقرات، امام علیه السّلام میزان مرتبه تکاملی و تقرّب به پروردگار و عالم غیب را در حدّ تکامل عقل او می‌داند، و درجه او را در عالم آخرت به میزان رشد عقلانی او قرار داده است، و شناخت پروردگار را در مدارج فعلیت عقلانی می‌شمرد. از اینجا روشن می‌شود کسانی که در صدد تخطئه عقل و نتایج منطقی و فلسفی براهین او می‌باشند چقدر در جهالت و ضلالت بسر می‌برند؛ درحالی‌که بزرگان دین و لواداران شرایع الهی، حقیقت وجودی انسان را در تکامل عقلی او می‌شمردند، و قرب به پروردگار را در گرو میزان معرفت او به واسطه ارتقاء مراحل عقلانی او می‌دانند.

بزرگان از حکمای الهی و فلاسفه اسلامی جهت وصول به این درجه و مرتبه فعلیت، خود را به هر مشقت و صعوبتی درانداخته، و سبّ و سخنان ناروا و نسنجیده نابخردان و جهال را تحمل کردند، تا علوم متعالیه الهی و عوالم ناشناخته معرفت را برای پویندگان مسیر هدایت و عالم قرب میسر نمایند.

شناخت اسرار نهفته عالم وجود، در گرو ادراک عرفان و حکمت

شناخت حقیقت عالم وجود و اسرار نهفته در آن و کشف مراتب اسماء و صفات حضرت حق و کیفیت ربط ذات پروردگار با عوالم امکان، و در نتیجه نحوه

۱. ترجمه از نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۳.

ارتباط انسان با مبدأ هستی و شناخت جوهر وجودی انسان و سنخیت او با مبدأ خلقت و دریافت حقیقت خلیفه‌اللهی و کیفیت رجوع انسان به ذات پروردگار و کشف اسرار عالم وجود و ارتقاء انسان در مراتب مختلف سیر و سلوک إلى الله و وصول به حقیقت ذات واجب‌الوجود و فناء در حقیقت و هویت حضرت حق و اندکاک در مرتبه احدیت و سپس بقاء بالله در سیر عوالم اسماء و صفات که بالاترین و راقی‌ترین مرتبه تکامل وجودی انسان است، در گرو ادراک عرفان نظری و قضایای فلسفی و مبانی حکمی فلسفه و عرفان اسلامی قرار دارد.

دانشمندان نامی شیعه و مفاخر عالم اسلام، امثال بوعلی و فارابی و ملاصدرای شیرازی و محیی‌الدین عربی و صدرالدین قونوی و شهاب‌الدین سهروردی و مولانا جلال‌الدین بلخی و حافظ شیرازی و ابن‌فارض مصری و سایر بزرگان از عرفاء و فلاسفه اسلام، بالأخص متأخرین آنان مانند مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و حاج ملاهادی سبزواری و سید علی قاضی و علامه طباطبائی و علامه طهرانی و غیرهم، تماماً برای رسیدن به این هدف عالی، عمر خود را سپری نمودند و با صرف سال‌ها تلاش علمی و سلوک عملی، پرده‌های جهل و توهم را یکی پس از دیگری کنار زده، به قله رفیعه معرفت و شهود راه یافته‌اند.

مکتبی که عقل و فلسفه را مطرود بداند، خود را از یکی از ارزشمندترین موهبت الهی و پدیده عالم هستی محروم نموده و موجب گمراهی و ضلالت خود را فراهم نموده است.^۱

مخیر شدن حضرت آدم بین انتخاب عقل، دین یا حیاء

مرحوم کلینی - رحمة الله علیه - در کتاب شریف اصول کافی روایتی را از

۱. حریم قدس، ص ۴۹.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند:

هَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا آدَمُ، إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُحَيِّرَكَ وَاحِدَةً
 مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ. فَقَالَ لَهُ آدَمُ: يَا جِبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ؟
 فَقَالَ: الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ. فَقَالَ آدَمُ: إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ. فَقَالَ جِبْرِئِيلُ
 لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ انصَرِفَا وَدَعَاهُ! فَقَالَا: يَا جِبْرِئِيلُ، إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ
 حَيْثُ كَانَ. قَالَ: فَشَأْنُكُمَا! وَعَرَجَ!^۱

«جبرئیل بر آدم علیه السلام نازل شد و فرمود: ای آدم، من مأمور شده‌ام تا اینکه تو را به انتخاب یکی از این سه مخیر نمایم، بنابراین تو آن یک چیز را انتخاب نما و آن دو باقی مانده را رها کن! حضرت آدم گفت: ای جبرئیل آن سه چیز چیست؟»

فرمود: عقل و حیا و دین. سپس آدم گفت: به تحقیق که من عقل را اختیار می‌کنم. سپس جبرئیل به حیا و دین فرمود: برگردید و آدم را رها کنید. دین و حیا گفتند: ای جبرئیل، ما از طرف پروردگار مأمور شده‌ایم که همراه با عقل باشیم در هر جایی که او باشد. جبرئیل فرمود: هرگونه که می‌خواهید باشید. سپس عروج کرد.»

نکات دقیق و ظریف روایت تخییر آدم علیه السلام

«مرحوم علامه طهرانی این روایت را در مجالس خود بسیار می‌خواندند و افراد را به آن توجه می‌دادند.

نکته بسیار دقیقی که در این روایت وجود دارد این است که با توجه به اینکه جبرئیل هنوز عقل را در آدم قرار نداده بود، آدم با کدامین حس و شاخصه‌ای عقل را برگزید و دین و حیا را کنار نهاد؟

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

پاسخ این مسئله این است که اگرچه عقل به عنوان عقل عملی در وجود حضرت آدم نبود؛ اما نفسِ روح حضرت آدم و آن تعلقی که به حضرت پروردگار داشت، آن روح از نوری خلق شده است که مایز بین حق و باطل است و آن نور برای او عقل را برگزید.

و از اینجا استفاده می شود که راه سلوک همان راه تعقل و تجرد نفس می باشد، که مساوی با تحقق علم است.

علم از صفات لازمه ذات پروردگار است؛ بنابراین هر جا که ذات الهی جلوه گر است، در آنجا علم نیز وجود دارد. و چون روح مجردة حضرت آدم به همان کیفیت خودش بوده است و هنوز آن روح، آلوده به زخارف و رنگ و لعاب های دنیا نشده بود، پس بنابراین مساوی با علم بوده و حضرت آدم به واسطه همان علم، عقل را برای خود برمی گزیند.

از جمله نتایجی که از این روایت گرفته می شود این است که در هر جا عقل وجود دارد دین و حیاء و شرم نیز وجود دارند. و در هر جایی که قوه عاقله و تعقل وجود ندارد در آنجا دین و حیاء نیز وجود نخواهند داشت؛ بلکه در این صورت آن چیزی که وجود دارد عبارت است از احساسات و اداء و اطوار و سرخوش بودن به یک سری مسائل غیر واقعی. بنابراین، کارهایی که از روی تعقل و فهم از انسان صادر نمی گردد، هیچ جنبه ثبوتی نداشته و بود و نبودشان یکسان است، همانند امور کودکانه ای که از یک بچه سر می زند.

مسئله فهم و ادراک، حیاتی ترین و اصلی ترین و گران سنگ ترین مسئله در سلوک است و همه بزرگان نسبت به این مسئله توجه داشتند.

یک قدم که انسان با تعقل و فهم حرکت کند، ارزشش از هزار قدم بدون تعقل، بیشتر است و این یک امر واقعی است؛ زیرا انسان در حرکت سلوکی خود باید از تخیلات و اوهام بگذرد.

منطق پیدا نمودن دین و ارتباطات و گرایشات انسان بر اثر تطبیق با عقل

سلوک عبارت است از تطبیق خود با عالم تعقل. در این صورت دین انسان و تمام ارتباطات و گرایش‌های او منطق پیدا می‌کند و تمایلات او براساس امور و قواعد عقلانی خواهد شد.

در این صورت چنین فردی، هرگاه به کسی گرایش و تمایل پیدا کند، این‌طور نیست که فردا از او صرف‌نظر کند و دست بردارد، یا اینکه امروز به راهی برود و فردا از نیمه راه برگردد، یا اینکه امروز جاذبه‌هایی او را به خود مشغول کند و فردا به واسطه بروز مخالفت‌ها و مسائل متضاد، به ندامت و پشیمانی برخیزد؛ چنین فردی دیگر با هیاهو و صحبت‌های مردم فریفته نمی‌شود و کثرت جمعیت دیدگان او را کور نمی‌کند!

چراکه این فرد از همان ابتداء، پایه و اساس حرکت خود را بر اساس عقلانیت قرار داده و مسیر خود را مشخص نموده و با کنار هم قرار دادن مطالب، امور را در کنار هم می‌چیند و به آن مقداری که خدواند به او تحمّل و سعه و علم داده است، حرکت خود را پیش می‌گیرد.»^۱

علّت توجه به مسئله عقلانیت در مکتب عرفان

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: وَ عَزَّ وَ جَلَّ مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ! بِكَ آخُذُ، وَ بِكَ أُعْطَى، وَ عَلَيْكَ أُثِيبُ؛^۲

۱. جلسات پرسش و پاسخ، جلسه ۲۳، (۲۶ جمادى الأولى ۱۴۲۵).

۲. وسائل الشیعه، طبع مؤسسه آل البيت، جلد ۱، باب ۳: (اشتراط العقل فى تعلق التكليف)،

«وقتی که خداوند عقل را خلق فرمود، به عقل خطاب کرد که: پیش بیا! و عقل به سمت خداوند و به سمت تحصیل رضای پروردگار پیش آمد. سپس خداوند به عقل خطاب نمود که: بازگرد! و عقل بازگشت و امر خدا را امتثال کرد و به جایگاه خود برگشت. در این هنگام خداوند به عقل خطاب کرد که: من به واسطه تو افراد را عقاب می‌کنم و به واسطه تو به آنها اجر و پاداش می‌دهم.»

اگر بگوییم که تمام معارف اسلام و سیر و سلوک و عرفان در این روایت نهفته است، سخن به گزاف نگفتیم؛ چراکه تمام مطالب و مبانی شریعت و مبانی سلوک و عرفان بر این اساس پایه‌ریزی شده است؛ اساس شریعت بر عقل است، و شریعتی که در آن عقل راه ندارد، آن شریعت، جنون و حماقت و سفاهت است. نظام عالم بر اساس عقل و تدبیر است، بر اساس و میزان اکمل و احسن است! اگر این مسئله را از نظام عالم جدا کنیم، آن نظام، نظام جنگل و نظام جنون و توخّش خواهد شد.

تأکید می‌کنیم که در اخبار و روایات و مبانی شریعت و کلمات بزرگان و اولیاء الهی نسبت به مسئله تکامل عقلانی وجود دارد، آن تأکید نسبت به مطلب دیگری نیامده است.

نقد دو تصوّر باطل از معیارهای تحقّق سیر و سلوک الی الله

تصوّر ما این است که معیار در سیر و سلوک الی الله عبارت است از پرداختن به اذکار و قیام به عبادات و اورادی که در این زمینه مطرح شده است، و هم‌چنین معیار را در اطاعت از فردی که خصوصیات و شاخصه‌های متمایز و متفاوت با سائرین دارد. به عبارت دیگر: این طور تصوّر می‌شود و این طور خیال

می‌شود که در عرفان باید فردی باشد که به‌عنوان مُطاع باشد و فرد دیگری نیز به‌عنوان مطیع باشد، مُرادى باشد و مریدی و برنامه‌ای باشد، و دیگر لازم نیست که مطلب و مسئله‌ای پشت این قضیه باشد.

تصوّر ما بر این است که اساس سیر و سلوک و عرفان بر این‌گونه مسائل پایه‌گذاری می‌شود! ولی مطابق آنچه از مطالب صریح و غیرصریح بزرگان فهمیده می‌شود و نیز مطابق تجربه‌های عینی و شهودی انسان، اثبات می‌شود که راه خداوند و سیرِ الی‌الله فقط پرداختن به امور ظاهری و اعمال و اذکار نیست؛ بلکه اینها جزئی از آن روش و مَش انسانى به حساب می‌آیند.

شکّی نیست که راه خدا عبارت است از حرکت از عالم تخیلات و عالم توهمات به عالم کَلّیت!

عرفان یعنی رسیدن به رشد عقلانی

عرفان یعنی رسیدن به عقل؛ کسی که به عقل می‌رسد، دیگر فریب نمی‌خورد! کسی که به رشد عقلانی می‌رسد، دیگر تبلیغات و شایعات نمی‌تواند مسیر او را منحرف کند! کسی که به رشد عقلانی می‌رسد، هزار پوستر و پلاکارد و امثال ذلک نمی‌تواند او را از آن تشخیصی که داده است به کناری بزند! کسی که به رشد عقلانی می‌رسد، به دنبال هر بادی حرکت نمی‌کند!

کسی که از نقطه‌نظر عقلانی، مبانی و مطالب را در دست دارد، اگر تمام دنیا بیاید، و با تزویر هزار فیلم به او نشان بدهند، باز آن جنبه فهم و عقلانیت نمی‌گذارد که آن چرا که پشت پرده است از دیدگان او غافل بماند! کسی که به رشد عقلانی می‌رسد، مظاهر و ظواهر فریبنده دینی نمی‌تواند او را از دین رسول خدا و امام جدا کند! کسی که به رشد عقلانی رسیده است، اگر تمام افراد جمع بشوند و بر یک

مسئله گواهی بدهند آنها را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.^۱

حرکت براساس یقین، از ثمرات سلوک عقلانی

کسی که به رشد عقلانی می‌رسد، حرکت او نیز براساس علم و یقین خواهد بود، نه براساس گمان و شک و تردید؛ لذا می‌فرمودند:

«متابعت از علم و یقین انسان را از وقوع در مهالک محفوظ می‌دارد، و از تقلید کورکورانه برحذر می‌دارد، و ثبات و استقامت و استواری را در مسیر حیات و زندگی تثبیت می‌نماید، و از وسوسه‌ها و اشاعات و تبلیغات منحرفه و محرّفه و افتادن در دام شیّادان به دور نگه می‌دارد، و راه راست و مستقیم را به انسان می‌نمایاند، گرچه تمامی جامعه به سمت و سویی دگر روند و راه و روشی سوای از مسیر حق برگزینند!

حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام به هشام می‌فرمایند:

ای هشام، اگر در دست تو گوهر باشد و تمامی دنیا بگویند که در دست جوزه (گردو) است، به تو زیانی نخواهد رسید؛ و اگر در دست جوزه باشد و همه بگویند گوهر است، نفعی به حال تو نخواهد داشت! اولیای الهی که چشم بصیرت و ضمیر آنها نسبت به حقایق عالم و حوادث مجهوله باز و روشن شده است، هیچ‌گاه در دام معتقدات مردم عوام و تخمین و حدس‌های آنان گرفتار نمی‌شوند؛ زیرا با علم و یقین به وقایع و حوادث می‌نگرند و هیچ ترفند و شایعه و تبلیغی نمی‌تواند آنان را فریب

۱. جلسات پرسش و پاسخ، جلسه ۳۰ (با تلخیص)

۲. تحف العقول، ص ۳۸۶: «یا هشام، لو كان في يدك جوزة وقال الناس في يدك لؤلؤة، ما كان ينفعك و أنت تعلم أنّها جوزة؛ و لو كان في يدك لؤلؤة وقال الناس إنّها جوزة، ما ضرك و أنت تعلم أنّها لؤلؤة.»

دهد و از مسیر حق و صراط مستقیم روی گرداند.»^۲۱

۱. در کتاب *اسرار ملکوت*، ج ۲، راجع به این مطلب به طور نسبتاً مبسوط بحث شده است.

۲. *افتق و وحی*، ص ۱۱۱.

گفتار دوم

نقش اطلاع بر مبانی در تحقق سلوک عقلانی

بسم الله الرحمن الرحيم

شکّی نیست که تحقّق سلوک عقلانی، نیازمند بستر و زمینه مناسب است. یکی از مهم‌ترین لوازم و بسترهای آن را می‌توان مسئله آگاهی و اطلاع بر مبانی شرعی و اعتقادی و سلوکی دانست، و سرّ تأکید آموزه‌های دینی بر طلب علم به همین مسئله بر می‌گردد.

«بارها از آیه الله انصاری همدانی شنیده شده که می‌فرمودند:

در راه خدا خطرات بسیاری وجود دارد، که این خطرات بیشتر دامن جاهلان به حقایق و مطالب را می‌گیرد، اما فرد عالم و کسی که به این علوم اطلاع دارد، اگر نیتش صادق و قلبش صاف باشد، می‌تواند به واسطه این علوم از این خطرات بگذرد.»^۱

بدون اطلاع بر مبانی، سلوک محقّق نمی‌شود

اگرچه اطلاع و فهم مبانی به خودی خود موضوعیت نداشته، ولی برای تحقّق سیر و سلوک الی الله، جنبه طریقیّت دارد، و می‌توان گفت که از لوازم

۱. جلسه با طلاب به تاریخ ۱۰ صفرالخیر ۱۴۳۴.

ضروری سیر و حرکت در سلوک عقلانی می‌باشد.

«امروزه تصوّر بر این است که هر شخص که وارد در راه خدا و سیر و سلوک گشت باید به عشق و علاقه خود بیفزاید و کاری نداشته باشد که چه هدفی را دنبال می‌کند و دنبال چه می‌گردد و مقصد و غایت افعال و تصرفات او چه خواهد بود.

علت شوق و اشتیاق ابتدائی سالک، و بی‌میلی و کسالت در أثناء طریق

و هیچ توجّهی به این مطلب نمی‌شود که: اگر محبّت خدا و عشق به مقصد که کسب سلطان معرفت است، برای حرکت و اقدام سالک لازم و ضروری می‌باشد، اطلاع بر مبانی سیر و سلوک و آگاهی بر دقائق و ظرائف راه، به اضعاف مضاعف از آن واجب‌تر و لازم‌تر است؛ زیرا قدرت علمی و استقامت برهان و منطق است که نفس را در قبال وسوسه‌ها و شیطنتها و تشکیکها محافظت می‌نماید، وگرنه علاقه روزی می‌آید و روز دیگر می‌رود.

آنچه که سالک را در شب‌های سرد زمستان از خواب بیدار می‌کند و خواب خوش را بر او حرام می‌گرداند و در دل شب او را وادار به مناجات و راز و نیاز و شب‌زنده‌داری می‌کند، صرفاً عشق و محبّت به خدا و مقصد نیست، بلکه اطلاع بر سرنوشت و آگاهی از صلاح و فساد و جریانات سرای آخرت و فلاح ابدی و خسران لایزال و احوالی است که با او مواجه خواهد شد، و اگر صرفاً علاقه به پروردگار باشد، در بسیاری از اوقات این علاقه در نفس کم‌رنگ می‌شود و سالک در این احوال است که به سختی از خواب برمی‌خیزد و به تهجّد و مناجات می‌گذراند.

اگر سالک مجهّز و مسلّح به علم و آگاهی از راه و روش نباشد، مخالفین عرفان و اولیای الهی که ظاهری دل‌فریب و باطنی چون ابوسفیان دارند، در کمین او نشستند و رهزن او خواهند بود.

نفس آدمی در ابتدای شروع به هر کاری از خود شوق و رغبت نشان می دهد و نسبت به آن کار با میل و اهتمام حرکت می کند؛ ولی پس از گذشت مدتی چنانچه آن عمل و برنامه برای او قدری مشکل بنماید، کم کم از حالت میل و رغبت خارج می شود و فقط براساس فکر و تعقل آن اشتغال استمرار پیدا می کند، و اگر انگیزه و داعی پشت این مسئله نباشد به زودی آن برنامه را رها می کند و به کار دیگری می پردازد.

سالک در ابتدای سلوک نیز همین حال را دارد، چون تصوّر او از سیر و سلوک، رسیدن به حال و هوای دیگر و کشف افق های جدید معرفت و شهود و تحصیل مقامات و امور خارق عادت است؛ ولی پس از گذشت مدتی از آنجا که می بیند تصوّر و تفکر قبلی او جامه عمل نپوشیده است و از حالات و مقامات و شهودها خبری نمی باشد، و از طرفی پرداختن به دستورات و عمل به اوامر و نواهی که چه بسا چندان موافق با طبع و تمایلات نفس نمی باشند، کم کم از آن شوق و رغبت و میل کاسته می شود و سیر و سلوک برای او جنبه دست و پا گیر به خود می گیرد و با اکراه نفس و عدم تمایل به استمرار آن می پردازد؛ و حتی پس از گذشت زمانی آن را ترک می نماید. چنانچه خواجه شیراز فرموده است:

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرُّ كَأَسَا وَ نَاوِلَهَا

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکل ها

به بوی نافه ای کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل ها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها^۱

۱. دیوان حافظ، غزل ۱.

عدم تشخیص مکاشفه شیطانی به واسطه عدم اطلاع بر مبانی

در اینجا به عنوان شاهد به ذکر قضیه‌ای می‌پردازم که تنبّه و تذکری است برای سالکان راه خدا، که به مطالب و مسائل، دقت و تأمل لازم را بنمایند و از قضایا سرسری نگذرند و بدانند:

هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نرهد پس از فوت مرحوم والد - قدس سرّه - یکی از رفقاء و احبّه ما که سالیان سال در مصاحبت و خدمت مرحوم والد بود، در اثر ارتباط با بعضی از افراد و بروز برخی از حالات و تصرفات غیرعادی، به نوعی باور و اعتقاد نسبت به دریافت‌های خویش رسیده بود. و کم‌کم این اعتقاد در او قوّت پیدا کرد به نحوی که ظهورات و تراوشات نفس او را واقع و حقیقت می‌پنداشت و نسبت به آنان به دیده احترام و تقدّس می‌نگریست و خود نیز تحت تأثیر آن القائات و تراوشات واقع می‌شد، به خصوص آنکه در این قضیه ظهور و تمثّل اولیای الهی مخصوصاً پنج تن آل عبا کاملاً مشهود و ملموس بود و این مسئله بر شدّت اعتقاد و عطش و تعلق او افزوده بود.

و جالب اینکه دیگران را نیز دعوت به پذیرش و تقبّل دریافت‌های خود می‌نمود و از سربیزی بعضی از دوستان و رفقاییش، آزرده‌خاطر و متکدّر و گله‌مند شده بود.

حقیر که از این جریان مطلع شدم احساس کردم دریافت‌ها با مبانی و مطالبی که ما در دست داریم سنخیت ندارد و نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، و از آنجا که رفیق مذکور، خود بعضی از آثار را مشاهده می‌کرد و برای او ملموس بود، پذیرش اخطار و تذکّر حقیر برایش دشوار می‌نمود و تقریباً با تردید و شک آن را تلقّی نموده، محترمانه به آن وقعی نمی‌گذاشت. و همین‌طور این جلسات و گفت‌وگوها

ادامه می‌یافت تا اینکه یک شب ایشان به من فرمودند:

به تازگی که توفیق تشرّف خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام را داشتیم، ایشان فرمودند: «دیگر به من امیرالمؤمنین نگویید و همان علیّ بن ابی طالب کفایت می‌کند!» و این حکم و تکلیف را با قاطعیّت بیان فرمودند.

بنده تا این سخن را شنیدم به ایشان عرض کردم: فلانی! حتی اگر من تابه حال قاطع و جازم بر بطلان این مشاهدات و دریافته‌ها نبودم، الآن دیگر شکّی برابم نیست که این تمثّل شیطان است و هیچ ارتباطی به ائمّه علیهم السّلام ندارد؛ زیرا لقب امیرالمؤمنین از جانب پروردگار به آن حضرت نازل شده است و آن حضرت نمی‌تواند آن را از خود نفی نمایند.

آن رفیق ما گفت: «شاید این مسئله از روی تواضع و فروتنی بوده است!»

بنده عرض کردم: در حکم و تکلیف الهی که تواضع راه ندارد، این انتساب که به خواست و دلخواه حضرت نبوده است تا به واسطه تواضع، حضرت بخواهند از خود منتفی نمایند؛ حتی اطلاق این لقب به سایر ائمّه علیهم السّلام نیز حرام می‌باشد تا چه رسد به مردم عادی. و همین مسئله را شما باید جدّی تلقّی کنید و بدانید که این ارواحی که به صورت پنج‌تن بر تو ظاهر می‌شوند و به امر و نهی و القای مطالب می‌پردازند همگی از شیاطین و ابالسه می‌باشند، و فعلاً خطری پیش نیامده است ولی من نگرانم که در آینده مسئله‌ای به وجود آید.

چندی از این صحبت نگذشته بود که دستورالعملی مبنی بر طلاق و انفساخ یک ازدواج، از ناحیه آن شیطان به آن رفیق صادر شد و گفته شده بود که آن دختر با فرد دیگری باید ازدواج کند، و پیش از زفاف، ازدواج خود را با شوهرش فسخ نماید. و از آنجا که دختر نسبت به آن رفیق اعتقاد و اعتمادی وثیق داشت، با کمال تأسّف و تأثر این موضوع را با همسرش در میان نهاد و تصمیم جدّی خود را مبنی بر جدایی از او مطرح نمود. آن جوان از همه‌جایی خبر و تازه داماد آن‌چنان از این

کلام به هم ریخت و تعادل خود را از دست داد که اگر خداوند مانع نمی شد و ذهن او را آرام نمی کرد، قطعاً مسئله‌ای برای آن رفیق به وجود آورده بود و فتنه‌ای بس غریب ایجاد می نمود.

اما لطف خداوند و عنایت او مسئله را تغییر داد و حقیر به آن دختر پیغام فرستادم: «شما شرعاً و قانوناً همسر این جوان هستید و این پیغام هیچ صحت و سندی ندارد.» و مسئله فیصله پیدا کرد.

در اینجا بود که آن رفیق متوجه شد تمام این صحنه‌ها و حضورها و امر و نهی‌ها نمایشی بیش نبوده است که شیطان برای فریب و اغوای او به کار برده است.^۱

ظهور مکاشفات شیطانی به ظاهر موجه بعد از فوت مرحوم علامه طهرانی

پس از ارتحال مرحوم والد - رضوان الله علیه - عین همین قضایا و مکاشفات شیطانی ولی به ظاهر موجه و اغواگر، برای بعضی از افراد پیش آمد. و حقیر متوجه شدم که شیطان باز در مقام انتقام برآمده است و جای خالی مرحوم والد را برای اغواء و افساد و اهلاک مناسب یافته؛ ولی با ملاک‌ها و مبانی سلوکی و عرفانی که از ناحیه اولیای الهی در اختیار ما قرار گرفته بود، به وضوح و عیان روشن شده بود که همه این تئاترها و شعبده‌بازی‌ها، مکر و اغوای شیطان است و باید با او مقابله نمود. بنابراین، روشن شد که اطلاع سالک بر مبانی سلوک در جهت مقابله و دفع شیطنت شیطاین و مشکگان و اغواگران اثری غیرقابل تردید دارد و نباید از این

۱. چندی پیش در قم، فیلمی منتشر شد که بسیاری از افراد را تحت تأثیر جریانات و قوای معنوی و روحی قرار می داد و طفلی خردسال را تحت تسخیر و سیطره ولایت معرفی می نمود. بنده وقتی این فیلم را مشاهده کردم متوجه شدم: شیطان دقیقاً به همان شیوه‌ای دست زده است که برای انحراف و تخریب نفوس سالکین متشبث می شود. حالات و حرکاتی که برای آن طفل پیش آمده بود به هیچ وجه جنبه معنوی و روحانی نداشته است. (تعلیقه)

مطلب غفلت کند؛ زیرا همیشه امام و ولی با انسان نیستند تا در هر شبهه‌ای فوراً به آنها مراجعه نماید و چه بسا در همین مدّت، سهام زهرآگین شیطان اثر خود را بگذارند و کار سالک را تمام کنند.

عدم لزوم تعجیل برای شروع سیر و سلوک

مرحوم علامه والد - قدّس سرّه - اکیداً توصیه می‌فرمودند:

برای اطلاع از اهداف و غایات سیر و سلوک الی الله و بصیرت در راه و شناخت موانع و دوافع سیر، مطالعه کتاب‌های ایشان ضروری و لازم است، و بدون اطلاع از مطالب کتب و تألیفات ایشان سالک نباید خود را بدین ورطه بیندازد و به دنبال مقصد اعلیٰ و افق معرفت قدم بردارد. و عجله در این مسیر را بدون اطلاع کافی از مبانی و معتقدات مکتب تشیع که در تألیفات خویش بدان‌ها پرداخته بودند، مضرّ می‌دانستند و می‌فرمودند: هیچ عجله‌ای برای شروع سیر و سلوک ضروری نیست، بلکه آنچه مهمّ است فهم است.

البته در این زمانه هیچ عارف کاملی مانند مرحوم والد - قدّس سرّه - پرده از روی حقایق مکتب حق به زبانی ساده و قابل فهم برای عامّه طبقات بر نداشته است و مسیر را برای سالکان راه خدا هموار ننموده است.

ایشان با ایراد سخنرانی‌ها و تألیف کتب و بیان رموز و اسرار سیر و سلوک، مطلبی را از قلم نینداخته‌اند و نکته‌ای را ناگفته نگذارده‌اند، و به تحقیق می‌توان مدّعی شد که مطالعه آثار ایشان راه را برای رهروان سیر الی الله باز، و آنان را از موانع سیر مطلع می‌گرداند.^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۶۴.

تطبیق عمل بر اساس مبانی اولیاءِ الهی موجب فتح باب معرفت

«بنابراین، آنچه که ما باید به دنبال آن باشیم، این است که به واسطهٔ مطالعه و دقت در آثار و کلمات بزرگان و اولیاء الهی، مخصوصاً مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - به مطالبی که اولیاء بر آن مطالب تکیه دارند توجه نموده و پس از استخراج آن مبانی، روی آن مطالب فکر کنیم و به آنها ترتیب اثر بدهیم.

در این صورت در سلوک جلو می‌رویم؛ و اگر چنین نکنیم، حرکت ما همانند همان اسب عصّاری می‌ماند که صبح‌گاه چشم‌هایش را می‌بندد و تا شب دور طاحونه و آسیاب می‌گرداند و شب‌هنگام چشمش را باز می‌کند و می‌بیند که سر جایش است ما نیز مثل آن با افکار و تخیلات و توهماتمان دور خودمان می‌گشتیم، و با اینها حرکت کردیم و راه رفتیم، و به جایی هم نرسیدیم.»^۱

«مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

اگر کسی به این مطالب عمل بکند، برای او فتح باب خواهد شد؛ ولی وقتی

افراد به مطالب ترتیب اثر نمی‌دهند، دیگر تقصیر صاحب‌خانه نیست!»^۲

محوریّت سلوک بر عقل نزد علامه طهرانی، نه حالات و مکاشفات

حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - بسیار بر این نکته حیاتی تأکید می‌نمودند که: سالک برای درامان بودن از مخاطر و فتن، نیازمند به اطلاع بر مبانی سلوکی می‌باشد و ضرورت این امر مخصوصاً در هنگامی که به ولی خدا و استاد کامل دسترسی ندارد، خود را نشان می‌دهد. ایشان می‌فرمودند:

۱. جلسات سخنرانی شهرستان‌ها، اصفهان (۱۰ جمادی‌الاولی ۱۴۳۵).

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۵.

«علامه طهرانی بارها از استاد عرفان خود، حضرت آیه‌الحقّ و العرفان حاج سید هاشم حدّاد - رضوان الله علیه - به «أعقل افراد دنیا» تعبیر می‌آوردند؛ و برای تعبّد کورکورانه از استاد بدون توجّه به جهت منطقی و عقلانی آن و ادراک صحیح مبانی استاد، که بسا موجب وقوع در مهالک و خطرات موبقه و غیرقابل جبران می‌گردد، پیشیزی ارزش قائل نبودند.^۱

بارها این مطلب از مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - شنیده شد که می‌فرمودند:

راه سلوک راه عقل است، و سالکی در این راه موفق‌تر است که عقل او

قوی‌تر و قوای مدرکه‌اش را نصیبی افزون باشد.^۲

مسئله‌ای که در بسیاری از کریوه‌های سلوک و مواقف خطیر - خصوصاً با عدم دسترسی به استاد - بالأخصّ پس از فقدان استاد، عدم توجّه به آن می‌تواند سالک را از هستی ساقط و او را در کام ابالسه وارد و به جحیم جهل و أهویّه غاویه و مُغویّه بکشاند.^۳

هرچه عقل و فهم بالاتر باشد، میزان تقرّب به حق نیز بیشتر است!

«راه تقرّب به سوی پروردگار راه عقل و فهم و درایت است؛ و میزان برای تقرّب، رشد عقلانی و فهم انسان است نسبت به مبانی سلوک و تمییز خلاف از سداد و باطل از حق و حجّت از سفسطه و خیال. و هر کس که فهم او از مسائل سلوکی و عقل او نسبت به مبانی کامل‌تر باشد تقرّبش به سوی حقّ بیشتر و سلوکش کامل‌تر است.

این‌جانب چند بار که از قم به مشهد مشرفّ شده بودم، ایشان در ضمن

۱. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲. رجوع شود به *رساله لب اللباب*، ص ۱۱۱.

۳. *مهر فروزان*، ص ۴۱: عقل و شرع و شهود؛ سه رکن اساسی مکتب عرفانی علامه طباطبایی.

استفسار حال دوستان و رفقای مقیم قم می فرمودند:

میزان فهم آنها چقدر رشد کرده است و چه مقدار به عقل آنها اضافه شده

است؟

و حتی یک بار فرمودند:

من به حال آنها کاری ندارم، فهم آنها چقدر اضافه شده است؟ حال آنها

برای خودشان باشد!

حال بنگرید به دستوری که می گوید:

کسی که اینجا می آید نباید سرش را بالا کند، و هر کس مطلبی داشت نباید

مطرح کند!!

و کسی که خواست درست بفهمد و درست عمل نماید و به هر مزخرف و چرندی گوش نسیپارد، باید با او برخورد شود و او را طرد کنند و از خود برانند و به او سلام نکنند و با او رفت و آمد و معاشرت نکنند؛ چرا؟ چون فهم و ادراک و تعقل در اینجا مذموم است، اینجا فقط وادی تعبّد است، در اینجا فقط از گوش باید استفاده کرد نه از فهم و عقل، یعنی در اینجا عاقل راه ندارد بلکه مکان برای چارپایان استعداد دارد نه آدمیزاد؛ زیرا آدمی دارای قوه عاقله است و آن مایز بین او و حیوانات است. آدمی که عقلش را کنار بگذارد و بگوید: عقل و علم، حجاب اکبر است و باید این دو را به کناری نهاد، او از زمره آدمیان بیرون رفته و در گله حیوانات واقع شده است.

در مکتبی که درست فهمیدن و درست حرکت کردن، و به هر بادی به این سمت و آن سوی نرفتن، و بر خلاف برهان و وجدان منطبق بر حجّت عقلیه و شرعیّه راهی را نیمودن، و به هر عقیده‌ای گرچه حجّت و دلیل عقلی و شرعی بر خلاف آن اقامه شود، توجّه نکردن جرم تلقّی شود، این مکتب مکتب وحوش و خران است، مکتب اهل بدع و ضلالت است، مکتب جهل و عصبیت است، مکتب منحرفین از سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و تمسک به مرام غاصبین

منصب خلافت و ولایت است!

مکتب امام صادق علیه السلام مکتب بحث و فکر و تعقل و انتخاب است، در مقابل مکتب منصور دوانیقی که چوب و چماق و ضرب و شتم و حبس و کشتار است.

سیره علامه طهرانی در ایجاد فضای حریت و عقلانیت، و پرهیز از تعبد کورکورانه

در اینجا حکایتی به نظر آمد که مناسب می بینم آن را نقل کنم که با ذکر آن، کیفیت مرام سلوکی و علمی و روش و ممشای مرحوم والد - رضوان الله علیه - کاملاً روشن و واضح می گردد.

مرحوم والد - قدس سره - معتقد به جواز عقد احرام از محاذات مواقیت بودند. توضیح اینکه: شارع مقدس شش نقطه را از شش جهت، میقات برای احرام ساکنین بلاد بعیده قرار داده است، که عبارت است از: مسجد شجره، جُحْفَه، یَلْمَم، قَرْنُ الْمَنَازِل، ذاتِ عِرْق، و مکه برای احرام حج تمتع.

فتوای مشهور در احرام عبارت است از: «عقد احرام در یکی از این مواقیت به نحوی که حاج و یا معتمر باید در یکی از این مواقیت حضور یابد و از آنجا احرام ببندد، و در غیر این صورت احرام او باطل است مگر در بعضی از صور.»

اما مرحوم والد - رضوان الله علیه - احرام از محاذات میقات را نیز مجزی و کافی می دانستند؛ و دیگر روی این حساب لازم نیست شخص راه خود را دور کند و به میقات بیاید و در آنجا احرام ببندد، بلکه به مجرد اینکه به محاذات میقات رسید می تواند همانجا نیت کند و لَبَّیک بگوید و لباس احرام بپوشد و مُحْرَم شود.

روزی به اتفاق مرحوم والد - قدس سره - به دیدن مرحوم آیه الله گلپایگانی - تَعَمَّدهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ - که جهت زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام

به مشهد مشرف شده بودند رفتیم. تابستان بود و هوا گرم، و ما بعد از ظهر با ایشان در ایوان منزل مسکونی ایشان ملاقات نمودیم. در ضمن صحبت مرحوم والد بحث جواز احرام از محاذات میقات را با ایشان مطرح نمودند، و از آنجا که نظر مرحوم گلپایگانی بر عدم جواز بود بر مبنا و مسلک خود اصرار می‌ورزیدند.

مرحوم والد نیز از طرق مختلفه جهت تثبیت فتوای خود وارد شده و به احتجاج می‌پرداختند؛ ولی با توجه به گرمی هوای تابستان و کهولت سن و عدم مناسبت حال مرحوم گلپایگانی، مرحوم والد بحث را تمام نموده و دیگر پیگیری نمودند و از مطالب دیگر سخن به میان آمد.

از این ملاقات یک هفته‌ای گذشت. روزی مرحوم والد، اخوی بزرگ‌تر حقیر و خود بنده را طلبیدند و فرمودند:

من راجع به جواز احرام از محاذات میقات مقاله‌ای فقهی نوشته‌ام و الآن روی میز است، بروید و آن را مطالعه کنید و نظر خود را برای من بیاورید. اخوی مکرم رفتند و رساله را برداشتند و پس از مطالعه به من رد نمودند، بنده نیز آن را به دقت مطالعه نمودم و آن را سر جای خود گذاردم.

دو روز بعد که هر دوی ما خدمت مرحوم والد بودیم، ایشان رو کردند به ما و فرمودند: «رساله مذکوره را مطالعه کردید؟» عرض کردیم: بلی. سپس رو کردند به اخوی و فرمودند: «نظر شما در این مسئله چیست؟» ایشان اظهار داشتند: «حق با شما است و مطلب براساس ادله شما تمام است و جای هیچ‌ان قلت نمی‌باشد.»

در این هنگام مرحوم والد به من فرمودند: «نظر شما در این باره چیست؟» حقیر عرض کردم: من هنوز ادله مخالفین را مطالعه نکرده‌ام و لذا نمی‌توانم فعلاً راجع به رساله شما اظهار نظر کنم!

مرحوم والد - قدس سره - یک‌مرتبه رو کردند به اخوی مکرم و درحالی که با انگشت سبابه به حقیر اشاره می‌کردند، سه بار فرمودند: «أحسن، أحسن، أحسن!»

خواننده محترم پس از نقل این قضیه، خود به مکتب و مرام حضرت والد پی خواهد برد و دیگر نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نمی‌باشد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل!^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۷.

گفتار سوم

تفاوت مکتب عرفان حقیقی با سایر مکاتب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برخی از نتایج و خطرات عدم اطلاع بر مبانی مکتب عرفان

یک. عدم تمایز مکتب عرفان حقیقی از سائر مکاتب

عدم اطلاع بر مبانی مکتب عرفان موجب می‌شود که افراد نتوانند تمایزی بین مکتب عرفان و سائر مکاتب بدهند و اختلاف مکاتب را با هم‌دیگر صرفاً براساس تفاوت در سلیقه و تفاوت در قرائت‌ها و استنباط و اجتهاد در طریقه بدانند، و همه این مکاتب را هم‌افق و هم‌سو دانسته، و مخصوصاً اگر فردی را ببیند که دارای بروزات و ظهورات غیرعادی باشد، مثلاً از افکار و نیت افراد مطلع است و یا اینکه با دعای او مریض شفاء پیدا می‌کند و یا اینکه در زهد و پارسایی زبان‌زد باشد، چنین فردی در جامعه به‌عنوان عارف معرفی می‌شود و در نتیجه، افراد تشنه حقائق و مشتاقان حریم یار که به دنبال معنویت می‌گردند، به چنین فردی روی آورده و سرمایه‌های زندگانی و آخرت خود را تسلیم وی می‌کنند.

دو. پیدایش مدعیان دروغین و عرفان‌های کاذب

هم‌چنین به‌واسطه همین ساده‌لوحی و جهل به ملاکات مکتب عرفان، مع‌الأسف در این وادی چه دکان‌هایی که به اسم سلوک و عرفان باز نگردید! و چه نفوس مستعد

و صافی که در اثر مطامع نفسانی شیادان مدعی به ورطهٔ هلاکت نیفتاد و تلف نگردید! تمامی این مخاطر به واسطهٔ جهل نسبت به مبانی عرفان حقیقی و به واسطهٔ عدم شناخت شاخصه‌های انسان کامل و عارف حقیقی می‌باشد.^۱

و چقدر زیبا جناب حافظ شیرازی می‌فرمایند:

نه هر که آینه سازد سکندری داند	نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
کلاه‌داری و آیین سروری داند	نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
که قدر گوهر یکدانه جوهری داند	هزار نقطه بینش ز خال توست مرا
که در گدا صفتی کیمیاگری داند	غلام همّت آن رند عافیت سوزم
نه هر که سر بتراشد قلندری داند	هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست
که در محیط نه هر کسی شناوری داند	در آب دیده خود غرقه‌ام چه چاره کنم
که لطف نکته و سر سخن‌وری داند ^۲	ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

سه. معرفی اهل کشف و کرامت به عنوان عارف در جامعه!

اختلاف مکتب عرفان از سائر مکاتب یک اختلاف جوهری است، و بازگشت آن به تفاوت در ادراک و شهود حقائق و کیفیت جهان‌بینی و سعهٔ وجودی اولیاء و عرفاء شامخین است؛ درحالی‌که به دلیل عدم اطلاع بر مبانی و ملاک‌های مکتب عرفان، گاهی برخی از اهل کشف و کرامات را که دارای ظهورات و بروزات غیرعادی می‌باشند، به عنوان عارف کامل در جامعه معرفی کرده و در عداد اولیاء الهی شمرده‌اند، درحالی‌که اگر چه آنان از صلحاء و ابرار روزگار بوده‌اند اما مسئله

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون شاخصه‌های استاد کامل، رجوع شود به *اسرار ملکوت*، جلد دوم.

۲. *دیوان حافظ*، غزل ۲۲۱.

عرفان مطلبی ما فوق این امور سطحی و کثرتی است و به عبارت دیگر این امور همه ناشی از بروزات نفس و به تعبیری «حیض الرجال» می باشد درحالی که نظر مکتب عرفان صرفاً به عالم توحید است و بس.

از کشف و از کرامات، بیهوده چند لافی

حیض الرجال باشد، این کشف و این کرامات^۱

برخی از دیدگاه‌های اصیل عرفان حقیقی

یک. علت لزوم توسل به اهل بیت علیهم السلام و فلسفه آن

«مجالس و محافل توسل به حضرت ولی عصر بسیار خوب است، ولی توسلی که مطلوب و منظور از آن حق باشد، وصول به حق باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او باشد. این مطلوب و پسندیده است. و لذا انتظار فرج که حتی در زمان خود ائمه علیهم السلام از بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال محسوب می شده است، همین بوده است.

توسل به حقیقت ولایت آن حضرت برای کشف حجاب‌های طریق، از افضل اعمال است، زیرا توحید حق از افضل اعمال است. و انتظار ظهور خارجی آن حضرت نیز به واسطه مقدمیت بر ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت هم چنین مفید است، و انتظار ظهور خارجی بر این اصل محبوب و پسندیده است.

و اما چنانچه فقط دنبال ظهور خارجی باشیم، بدون منظور و محتوای از آن حقیقت، در این صورت آن حضرت را به ثَمَنِ بَخْسِ فروخته‌ایم، و در نتیجه خود

۱. به نقل از طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۲۲۶.

ضرر بسیاری دیده‌ایم، زیرا مراد و مقصود، تشرّف به حضور طبیعی نیست، و گرنه بسیاری از افراد مردم در زمان حضور امامان به حضورشان می‌رسیده‌اند، و با آنها تکلم و گفت‌وگو داشته‌اند، ولی از حقیقتشان بی‌بهره بوده‌اند.

دو. توجه عرفان حقیقی به باطن امام زمان نه به رؤیت و ارتباط ظاهری

اگر ما در مجالس توسّل، و یا در خلوت به اشتیاق لقای او بوده باشیم، و خداوند ما را هم نصیب فرماید، اگر در دلمان منظور و مقصود، لقای خدا و حقیقت ولایت نباشد، در این صورت به همان نحوی به خدمتش مشرّف می‌گردیم که مردم در زمان حضور امامان به خدمتشان مشرّف می‌شده‌اند، و این غبّنی است و ضرری است بزرگ که با جدّ و جهد و با کدّ و سعی ما به محضرش شرفیاب شویم، و مقصدی والاتر و بالاتر از دیدار ظاهری نداشته‌باشیم - که در حقیقت این دیدار برای رفع شکّ و شبهه از وجود آن حضرت و طول عمر است - یا آن حضرت را برای حوائج مادّیه و یا رفع گرفتاری‌های شخصی و یا عمومی استخدام کنیم، این امری است که بدون زحمت توسّل برای همه افراد زمان حضور امامان علیهم السّلام حاصل بوده است.

ولی آنچه حقّاً ذی‌قیمت است، تشرّف به حقیقت و وصول به واقعیت آن حضرت است، اشتیاق به دیدار و لقای اوست از جهت آیتیت حضرت حقّ سبحانه و تعالی، این مهمّ است، و این از افضل اعمال است، و چنین انتظار فرجی زنده کننده دل‌ها و راحت‌بخش روان‌هاست؛ رَزَقْنَا اللّٰهُ وِإِيَّاكُمْ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِمَحْمَدٍ وِآلِهِ الطّٰهَرِينَ.^۱

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۹۰

سه. تنظیم امور ظاهری عارف در پرتو عبودیت و تسلیم تام

«در مکتب اهل بیت علیهم السلام وقوع در مرض و شدت و گرفتاری همانند تحفه‌ای است که خدای متعال بندگان خود را به آن کرامت می‌بخشد؛ چنانچه در روایت وارد است:

خداوند بندگان خاص خود را به واسطه ابتلاء سرفراز می‌کند و مورد محبت و لطف خود قرار می‌دهد؛ همان‌طور که فرد در مراجعت از سفر، اهل و عیال خود را به انواع تحف و هدایا خشنود و مَبْتَهَج می‌نماید.^۱

بنابراین، در مکتب توحید و عرفان نه تنها از بلایا و شدائد احتراز و اجتناب نمی‌شود، بلکه از آن به‌خوبی استقبال می‌گردد و مقدمش را گرمی و معتم می‌شمرند و از آن به‌خوبی پذیرایی می‌کنند.

یکسانی دید عارف به بیماری‌ها و ابتلائات با صحت و گشایش

در مکتب توحید و عرفان، مرض و شدت و سایر ابتلائات با صحت و گشایش و حصول توقعات متعارف در یک راستا و در یک خط که همان نزول مشیت و اراده حق است، قرار دارد و ابداً فرقی بین آن دو نمی‌باشد؛ صورت‌های آن متفاوت و باطنش یکی است، مظاهر متفاوت ولی ظهور یکی است. عارف هر دو رتبه را یک مشیت می‌داند و به یک چشم به آن نگاه می‌کند؛ نه اینکه اصل و اولویت را بر صحت و سلامتی و سرور بگذارد، و به مرض و ابتلا به چشم یک اجنبی و مهمان ناخوانده و نامیمون نظر بیندازد و درصدد بیرون کردن آن از خانه برآید؛ و نه اینکه مرض و شدت را استقبال کند و به آن دل خوش نماید و از اینکه

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵: «عن حمدان، عن أبي جعفر عليهم السلام قال: "إنَّ الله عزَّ وجلَّ يَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَ يَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِيهِ الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ."»

مبتلا به بلیه‌ای شده است در نفس خود احساس فخر و عظمت و خودبزرگ‌بینی بنماید و این بلیه را موجب امتیاز خود از سایر افراد بداند؛ هر دو غلط است و هر دو باطل است و هر دو ناشی از دویبنی و شرک است و با وحدت مخالف است.

روایاتی دربارهٔ یکسانی دید اهل بیت به سختی‌ها و گشایش‌ها

حق با مکتب اهل بیت است و با امام سجّاد علیه السّلام است که می‌فرماید:
 اگر برای من صحّت را خواستی مرا بدان راضی، و اگر مرض خواستی
 بردبار و شاکر و صابر مدار؛ هر چه تو خواستی همان رضای من است.^۱
 امام باقر علیه السّلام به عیادت جابر بن عبدالله انصاری که بیمار بود تشریف
 آوردند و فرمودند: «حالت چگونه است؟» عرض کرد: «در حالی هستم که پیری را
 بر جوانی، و مرض را بر صحّت، و موت را بر زندگی ترجیح می‌دهم.»
 حضرت فرمودند:

و اما من این‌گونه نیستم؛ اگر خدای برای من پیری بخواهد ما نیز همان را
 می‌خواهیم، و اگر جوانی را تقدیر کند ما نیز به همان رضا می‌دهیم، و اگر
 مرض را بپسندد من نیز می‌پسندم، و اگر شفا بخشد من نیز آن را می‌طلبم، و
 اگر بمیراند من همان را خواهانم، و اگر باقی بدارد من نیز طالب آن می‌باشم.
 زمانی که جابر این را از آن حضرت شنید صورت حضرت را بوسید و
 عرض کرد: «راست فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که:
 تو فرزندی از ذریّه مرا ادراک خواهی کرد که نام او نام من است، و
 شکافنده علم خواهد بود چونان که گاو زمین را شخم می‌زند. و
 بدین جهت به شکافنده علوم اوّلین و آخرین موصوف گشت.»^۲

۱. الصحیفة السجّادیة، ص ۷۶.

۲. مسکن الفوائد، ص ۸۲.

دیدگاه باطل سایر مکاتب برای رفع گرفتاری و مرض

اما در سایر مکاتب برای رفع گرفتاری و مرض دیده می‌شود که اعمال رویه و اراده می‌کنند، و برای رفع گرفتاری‌ها و شدائد با توسلات منافی با مقام رضا و تسلیم به دفع آن اقدام می‌کنند. و به هر طریقی می‌خواهند این تقدیر را از خود و دوستان خود بگردانند و خود را در رفاه و خوشی و انبساط قرار دهند. تو گویی فقط مرض و گرفتاری و شدت برای غیر است و آنان باید از این مسئله مُسْتَشْنی شوند؛ و به عبارت معروف: مرگ برای همسایه است نه اهل خانه.»^۱

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۳.

گفتار چہارم

بررسی انواع طرق وصول الی اللہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخی از طُرُق وصولِ اِلَى الله

یک و دو. طریقه «علاج به اُضداد» و طریقه «أرباب معاملات»

بزرگان وادی معرفت، برای طیّ طریق وصولِ اِلَى الله راه‌های مختلفی را معرفی نموده‌اند که از جمله آنها طریق «معالجه به اُضداد» است. در این طریقه، هر صفتِ رذیله‌ای را با مخالفش علاج می‌کنند.

برخی دیگر، طریقه «ارباب معاملات» را برگزیده‌اند، که اساس آن بر کثرت نماز و روزه و سائر امور عبادی پایه‌گذاری شده است.^۱

سه. طریقه «إِحْرَاقِيَّة» مرحوم قاضی رضوان الله علیه

مرحوم حضرت آیه‌الْحَقِّ و العَرَفَان، حاج سید علی قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

بهترین راه و سریع‌ترین راه که برای از بین بردن اغراض و نیت‌های نفسانی که در سلوک راه خدا مؤثّر باشد و حکم راه میانبری که یک‌باره سالک را

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: بحر المعارف، ج ۱، ص ۱۶۵، فصل ۱۴.

نجات دهد و از هر داعیه و انگیزه غیر الهی و بالأخره از صفت بیرون آورد،
إحراق است.^۱

توضیح و تبیین طریقهٔ إحراق

مرحوم حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در توضیح طریقهٔ إحراق در صفحه ۱۱۸ از رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب می فرماید:
«و آن عبارت است از آنکه سالک منظوری در سلوک، نداشته باشد جز نفس سلوک و فناء در ذات احدیت. و بنابراین، باید سالک سیرش خالص باشد:
﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.^۲

در اخبار زیادی وارد شده است که: نیت سه مرتبه دارد، منها ما قال الصادق علیه السلام:

العِبَادَةُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ طَمَعًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۳

در اثر تأمل و دقت واضح خواهد شد که عبادت دو دسته اول به حقیقت صحیح نیست زیرا عبادت آنها به خدا و برای خدا نبوده و مرجع عبادت آنها به خودپرستی است و در واقع آنها خود را پرستیده‌اند نه خدای تعالی را، چون

۱. مهر تابناک، ص ۱۷۶.

۲. سوره غافر (۴۰) آیه ۱۴. ترجمه:

«پس خدا را بخوانید درحالی که دین را برای او خالص کرده باشید.» (تعلیقه)

۳. ترجمه: «عبادت‌کنندگان سه دسته‌اند: گروهی خدا را از روی ترس عبادت می‌کنند، و آن عبادت بندگان و غلامان است. و گروهی خدا را از روی طمع و چشم‌داشت عبادت می‌کنند، و آن عبادت مُزْدَبْران است. و گروهی خدا را از روی محبت عبادت می‌کنند، و آن عبادت آزادگان است.» (تعلیقه)

بازگشت عبادت آنها به همان علائق و مشتبهات نفسانی است، و چون خودپرستی با خداپرستی جمع نمی‌شود، بنابراین باید بر حسب نظریهٔ اول، این جماعت به خدا کافر بوده و خدا را منکر باشند لیکن چون قرآن کریم به نصّ خود اصل خداپرستی را فطری هر بشری بیان فرموده است و هرگونه تغییر و تبدیلی را در خلقت نفی نموده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

بنابراین، انحراف بشر از جادهٔ خداپرستی نیست، بلکه از جادهٔ توحید است که خدا را در فعل و صفت واحد نمی‌دانند بلکه غیر او را با او سهیم و شریک می‌کنند، و لذا قرآن در همه‌جا برای اثبات توحید خداوند و نفی شرک از او قیام فرموده است. و بر این اساس، دو دستهٔ اول خدا را در منظور خود سهیم و شریک می‌دانند و در عین خداپرستی نیز از خودپرستی دست باز نمی‌دارند و فعل خود را در عبادات برای هر دو منظور به‌جا می‌آورند و این همان شرک است، و در حقیقت این دو گروه، مشرک به خدای متعال می‌باشند که به نصّ قرآن برای آن آمرزشی نیست؛

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۲

بنابراین، عبادت آنها ابداً مشرک‌تر نبوده و آنها را به خدای متعال نزدیک

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. ترجمه:

«پس روی خود را به سوی دین کن درحالی‌که میانه‌رو و معتدل بوده و به حقّ گرایش داشته باشی، که آن همان فطرتی است که خداوند مردم را براساس آن آفریده، تبدیلی در آفرینش خدا نیست، اینست دین استوار ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.» (تعلیق)

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۸. ترجمه:

«خداوند گناه شرک را نمی‌آمرزد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.» (تعلیق)

نخواهد ساخت.

اما دسته سوّم که خدا را بر اصل محبّت می‌پرستند که همان عبادت احرار است و در بعضی از روایات وارد است که: «تِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ»^۱ این همان عبادت صحیحه واقعیّه است و به آن نمی‌رسند مگر پاکان درگاه الهی؛ فَهَذَا مَقَامٌ مَكْنُونٌ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.^۲

محبّت عبارتست از انجذاب، یعنی کشیده شدن چیزی به سویی و حقیقتی

دسته سوّم گروهی هستند که پایه عبادت و پرستش خود را بر محبّت و کشش به سوی خدا قرار داده غیر از کشیده شدن به سوی او و تقرّب به حضرت او هیچ مقصود و منظوری ندارند و صرفاً همان انجذابی که از ناحیه محبوب در خود حسّ می‌کنند داعی و محرک آنها به سوی محبوب و موجب حرکت آنها بدان حریم است. در بعضی از اخبار وارد شده است که: «حَقَّ تَعَالَىٰ رَأَىٰ مِنْهُ جَهْتٌ كَمَا هِيَ»^۳ عبادت دارد پرستش نماید. و معلوم است که این اهلّیت بازگشتش به صفات الهی نبوده بلکه راجع به مقام ذات مقدّس اوست جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَظُمَ شَأْنُهُ، و بنابراین مفادش آن خواهد بود که خداوند را چون خداوند است عبادت کنید:

إِلَهِي مَا عَبْدتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
فَعَبَدتُكَ.^۳

أَنْتَ دَلَلتَنِي عَلَيكَ، وَ دَعَوتَنِي إِلَيْكَ، وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ.^۴

۱. ترجمه: «این عبادت کریمان و بزرگواران است.» (تعلیقه)

۲. ترجمه: «و این مقام پوشیده و درستی است که جز پاکان بدان دست نیابند.» (تعلیقه)

۳. ترجمه: «خدایا من تو را از روی بیم از آتش و به طمع بهشت پرستیده‌ام، بلکه تو را شایسته پرستش یافته و بدین جهت پرستیده‌ام.» (تعلیقه)

۴. ترجمه: «تو مرا به خود ره نمودی و به سوی خویش خواندی، و اگر تو نبودی من نمی‌دانستم

مراحل رهایی سالک از هستی مجازی خویش

سالک راه خدا در ابتدای سلوک خود با پای محبت گام برمی‌دارد ولی پس از آنکه منازل را سیر نمود و کمالی فی‌الجمله حاصل کرد متوجه خواهد شد که محبت امری است مغایر با محبوب و لهذا سعی می‌کند که محبت را که تابه‌حال وسیله سلوک و نردبان ترقی او بوده است رها کند، و آن وسیله را تا اینجا مؤثر می‌داند و از اینجا به بعد مضرّ و مانع راه تشخیص می‌دهد. بنابراین، از اینجا سالک فقط و فقط محبوب را در نظر داشته، و او را عبادت می‌کند به‌عنوان محبوبیت و بس، ولی چون قدمی نیز فراتر می‌گذارد و منازل را چند سیر می‌کند در می‌یابد که این قسم از عبادت نیز خالی از شائبه شرک نیست، زیرا در این عبادت خود را عاشق و محبّ و خدا را معشوق و محبوب دانسته است و خودیّت با حبّ به محبوب مغایرت دارد، بنابراین نظر کردن به محبوب با وجود عنوان محبّ با عبادت ذات مقدّس خداوند متعال مغایرت و تنافی دارد، لهذا از اینجا سعی می‌کند که حبّ و عشق محبوب را فراموش کند تا به‌کلی از تغایر و کثرت گذشته قدم خود را در عالم وحدت بنهد. و در این موقع نیت از سالک منتفی می‌گردد، زیرا دیگر شخصیت و خودیّتی در میان نیست تا نیت از او صادر شود.

تا قبل از این مرحله، سالک طالب شهود و کشف و مکاشفه بود ولی در این مقام به‌کلی تمام آن اغراض را به خاک نسیان می‌سپارد چون دیگر اراده و نیتی نیست تا مراد و منویّی را در نظر بگیرد. در این حال چشم و دل سالک از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول پوشیده خواهد شد. از حافظ شیرازی است:

با خرابات‌نشینان ز کرامات ملاف هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد

توجه هستی. «(تعلیقه)

سه مرحله سلوک در کلام بایزید بسطامی

از بایزید بسطامی نقل است که گفت:

روز اول، دنیا را ترک کردم، و روز دوم، عقیبی را ترک کردم، و روز سوم از ماسوی الله گذشتم، و روز چهارم پرسیدند: ما تُریدُ؟ گفتیم: اُریدُ ان لا اُریدُ.^۱ و این اشاره به همان مطلبی است که بعضی در تعیین منازل اربعه گویند: اول، ترک دنیا. دوم: ترک عقیبی. سوم: ترک مولی، و چهارم: ترک ترک؛ فَتَدَبَّرْ!

تبیین مرحله آخر: قطع طمع از هستی خویش و ایجاد فناء کلی

و مراد از قطع طمع در نزد سالکین، عبارت از این مرحله است که بسیار عظیم و کریوه‌ای مشکل است، و عبور از آن صعب و دشوار و به این آسانی‌ها دست ندهد؛ چه سالک پس از تأمل و دقت فراوان باز می‌یابد که در تمام مراحل سیر در این مرحله خالی از قصد و نیت نبوده است بلکه غایت و مقصودی را در سویدای دل خود منظور داشته است، گرچه آن غایت عبور از مراحل ضعف و نقص و وصول به کمال و کمالات باشد.

و اگر سالک با وسیله و آلت تجرید ذهن و خاطر بکوشد و بارها به خود فشار آورد تا بخواهد از این عقبه عبور کند و خود را از این معانی و مقصودها عاری و مجرد کند هیچ نتیجه‌ای عائد او نخواهد شد چه نفس این تجرید مستلزم عدم تجرید است به علت آنکه لابد این تجرید را سالک به داعیه غایتی بجا می‌آورد و خود این داعیه و نظر به غایت، نشانه و علامت عدم تجرید است.

توصیه حضرت قاضی بر طریقه احراقیه برای حصول فناء کلی

روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله

۱. ترجمه: «چه می‌خواهی... می‌خواهم که چیزی نخواهم.» (تعلیقه)

علیه - این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره‌ای نمودم، فرمود: به‌وسیله اتخاذ طریقه احراق می‌توان این مسئله را حلّ نموده و این معضله را گشود. و آن بدین طریق است که باید سالک به حقیقت، ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است و هر چه بخواهد قطع طمع کند، چون سرشت او با طمع است، لذا مُنتج نتیجه‌ای نخواهد شد و قطع طمع از او ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالی‌تر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است. بنابراین، چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت، طبعاً امر خود را به خدا سپرده و از نیت قطع طمع دست برمی‌دارد. این عجز و بیچارگی ریشه طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می‌گرداند.

البته باید دانست که ادراک این معنی نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمی‌دهد، بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد. اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقاً ادراک کند خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و ما فیها برابری با این حقیقت نمی‌کند. و علت اینکه این طریقه را احراق نامند برای آنست که یک‌باره خرمن هستی‌ها و نیت‌ها و غصّه‌ها و مشکلات را می‌سوزاند و از ریشه و بُن قطع می‌کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمی‌گذارد.

در قرآن کریم در مواردی از طریقه احراقیه استفاده شده است

اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید راهی را که باید چندین سال طیّ کند در مدّت قلیلی خواهد پیمود. یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده عبارت است از کلمه استرجاع:

﴿إِنَّ لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶. امام شناسی، ج ۳، ص ۱۳۴:

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلا یا و فتن، انسان می‌تواند به طرق مختلفی خود را تسکین دهد مثل اینکه متذکر گردد که مرگ برای همه است و مصیبت به همه اشخاص وارد می‌شود و بدین وسیله کم‌کم خود را آرام می‌کند، ولی خداوند به وسیله طریقه احراقیه و تلقین کلمه استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یکباره از میان برمی‌دارد زیرا اگر انسان متذکر شود که خود او و هر چه از متعلقات و ما یملک اوست ملکِ طَلْقِ خداست، یک روز به او داده و یک روز می‌گیرد و کسی را در آن حقّ دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اوّل مالک نبوده است و عنوان ملکیت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیل می‌نموده است البتّه در صورت فقدان متأثر نخواهد شد، و توجّه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود.

ادراک اینکه خداوند انسان را از اوّل طمّاع قرار داده است مثل ادراک این می‌ماند که غنیّ علیّ الإطلاق بنده را از اوّل فقیر آفریده و سرشت او را با فقر خمیر کرده است، لهذا اثبات فقر و اثبات سؤال که لازمه فقر است احتیاج به دلیل ندارد، کسی به فقیر نمی‌تواند ایراد کند که چرا سؤال می‌کنی؟ زیرا فرض فقر فرض سؤال و گدائی است، بنابراین سالک راه خدا نیز اگر در حین سیر و حرکت طمع ورزد باید متوجّه باشد که خداوند خمیره هستی او را از اوّل با طمع سرشته است و به هیچ عنوان نمی‌تواند دندان طمع را بکشد و دست از طمع خود بشوید، و از طرف دیگر چون فناء در ذات احدیّت که براساس عبادت احرار پایه‌گذاری شده با طمع و نیت سازگار نیست، بنابراین، بیچاره شده و حال اضطرار و بیچارگی عجیبی پیدا می‌کند که همان حال، او را از خودی او که مستلزم طمع است عبور می‌دهد و پس از عبور از این مرحله دیگر ائیت و خودیّتی نیست که مستلزم طمع باشد؛ فافهم و

«ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.»

تأمل جیداً.^۱

سلوک عقلانی در مکتب عرفان حقیقی، بهترین مرکب برای

تحقق و وصول به طریقه احراق

غایت در طریقه احراق، عبور از جزئیّت و پیوستن به کلیّت و عالم توحید است. این مسئله زمانی حاصل می شود که انسان به وسیله سلوک عقلانی، خیال خود را از غلبه اوهام تصحیح نماید.

«از عارفی پرسیدند که توحید چیست؟ فرمود: توحید تصحیح الخیال است؛ خیالت را درست کن! این می شود توحید؛ البته این خیلی معنای وسیعی دارد!»^۲

یعنی «تمام امور دنیا و کثرات را صرفاً اسباب و آلات و ادوات بدانیم و آن چه را که علت و سبب است، آن را مؤثر واقعی بدانیم؛ این را می گویند تصحیح الخیال. وقتی خیال تصحیح شد، حقیقت توحید در انسان تجلی می کند و این همان مراقبه است که انسان باید با توفیق پروردگار به او برسد.»^۳

تشبیه سالکین دارای آنانیّت و استکبار به تخم مرغ گندیده!

مسئله بسیار مهمی که در اینجا قابل توجه است این است که انسان به واسطه سلوک عقلانی و عبور از جزئیات، مسیر عبور از کریوه های نفس را با سلامت به پایان می رساند؛ ولی چنانچه سالک پس از ورود در مکتب تربیتی اولیاء الهی و قدم نهادن در سلک سالکین راه پروردگار، بنای سیر خود را بر پایه عقلانیّت و

۱. رساله لبّ اللباب، ص ۱۱۸ - ۱۲۶.

۲. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۹۰.

۳. جلسات پرسش و پاسخ، مجلس ۲۶، (۱۶ ربیع الأول ۱۴۲۷).

تصحیح خیال قرار نداده باشد و به جای آن روحیهٔ انانیت و استکبار، بر نفس غلبه داشته باشد، چنین فردی ابداً رشد و حرکتی به سوی کمال نخواهد داشت، بلکه سیر او به سوی فقهرا و پستی قرار خواهد گرفت.

«مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - همیشه شاگردان و تلامذه خود را برحذر می داشتند و می فرمودند:

افرادی که وارد سلوک می گردند و بعد حال و هوایشان عوض می شود، ای کاش از اوّل نمی آمدند. چنین افرادی همانند تخم مرغی می مانند که بر اثر ماندگی گندیده و فاسد شده است و دیگر نه جوجه می شود و نه می توان آن را خورد؛ بنابراین اگر این فرد وارد سلوک نمی شد، اگرچه مانند تخم مرغی نیست که جوجه شود، اما حداقل این است که او همانند تخم مرغ سالمی است که می توان آن را تناول کرد، خواهد بود.

اما فردی که می آید و با مطالبی آشنا می شود و حال و هوای او عوض می گردد سپس تبدل حال برای او پیش می آید و به بی راهه می رود و تغییر مسیر می دهد و آن انانیت و استکبار در وجودش تبلور و ظهور پیدا می کند، این را دیگر نمی توان اصلاح کرد؛ و ای کاش از اوّل نمی آمد! ای کاش از اوّل همین یک طلبه عادی بود و وارد این مطالب نمی شد! ای کاش از اوّل یک فروشنده ای بود و سرش به کار و خرید و فروش خودش بود و به این مطالب اطلاع پیدا نمی کرد!»^۱

کلام علامه بحرالعلوم در افراد غیر ملتزم به راه سلوک (منافقین جهاد اکبر)

مرحوم بحرالعلوم - رضوان الله علیه - در رساله سیر و سلوک می فرمایند:
«منافق در مجاهدین اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول یا از

۱. شرح دعای ابو حمزه ثمالی (رمضان المبارک ۱۴۳۶) جلسه ۲.

خوف سیاست او، یا از طمع غنائم یا ظفر به محبوب باشد نه *لَّهِ فِي اللَّهِ* و نه قلع و قمع دشمنان دین خداست، و ظاهر ایشان در میدان جهاد، و باطن ایشان در تحصیل *مُشْتَهَيَات* یا دفع سیاسات از خود است.

هم چنین منافقین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان نه از برای تسلیط *قُوَّة* عاقله بر قوای طبیعیّه و کسر *سَوْرَت* آنها و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد.

و هم چنان که منافقین صنف اوّل به ظاهر *مُتَلَقِّي* شهادتین و به بدن در مسافرت با رسول *صَلَّى* الله علیه و آله و مقاتله با *كُفَّار* بوده اند و نفاق ایشان به آثار و علامات و اتیان اعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته می شد و به اظهار کلمه کفر داخل در سلک *كُفَّار* می شدند؛ هم چنین منافقین صنف ثانی در ظاهر به لباس سالکین راه خدا *مُتَلَبِّس*، و به *إِطْرَاق* رأس و *تَنْفُّس* *صُعْدَاء*^۱ *مُتَشَبِّهَات*؛ گاهی خشن می پوشند و زمانی صوف در بر می کنند، و اربعین ها می گیرند، و ترک حیوانیها می کنند، و ریاضتها می کشند، و اوراد و اذکار *جَلِيَّة* و *خَفِيَّة* و *وَضِيْفَه* خود می کنند، و به کلمات سالکین *مُتَكَلِّم* می شوند، و سخنان فریبنده بر هم می بافند *﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ﴾*^۲ و لکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است. و علامت ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اوّل در کار است.

پس هر که را بینی که دعوای سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و متابعت جمیع احکام ایمان در او نباشد و به قدر سر مویی از صراط مستقیم شریعت *حَقَّة*

۱. ترجمه: «سر به زیر انداختن و نفس عمیق کشیدن.» (محقق)

۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. ترجمه:

«و چون به ایشان بنگری، ظاهرشان (و زیبایی و آراستگی اندامشان و فصاحت و بلاغت گفتارشان و...) تو را به شگفت آورد.» (محقق)

انحراف نماید او را منافق می‌دان؛ مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سرزند.»^۱

خسران دنیوی و اخروی منافقان در قرآن کریم

خداوند علیّاً علیّی دربارۀ وضعیّت منافقین می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ

فِتْنَةٌ اِنْتَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲

«و بعضی از مردم هستند که خدا را بر یک جانب از انحراف عبادت می‌کند؛ در این صورت اگر خیری به او برسد دل‌بستگی پیدا نموده بدان آرامش می‌پذیرد؛ و اگر فتنه و بلائی پیش آید، بر روی سیما و چهره خود واژگون می‌شود. هم دنیایش به خسارت زیان‌بار شده، هم آخرتش. اینست آن خسران با حسرت آشکار.»

تفسیر مرحوم گنابادی از علّت خسران منافقان

مرحوم آیه الله سلطان محمد گنابادی - رضوان الله علیه - صاحب تفسیر

بیان السّعادة، درباره علّت خسران دنیوی و اخروی منافقین می‌فرماید:

«خسران او در دنیا به این است که عمرش را که کالای با ارزش و گران‌بهرائی است بدون عوض تمام کند.

زیرا عوض در دنیا عبارت است از لذّت بردن از مناجات خدا و فارغ و خالی شدن قلب از چیزهایی است که او را مشوش می‌کند و طهارت و پاکی او از کینه، حسد، بخل و سایر رذایل؛ و عوض در آخرت عبارت است از نعمت‌ها و بهشت‌های آخرت است و رضوان از خدا که آن بزرگ‌تر است.

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۶۵.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

و این عابد از همه اینها محروم است، علاوه بر این او از مستلذات حیوانی نیز در دنیا بهره‌مند نمی‌شود و لذت نمی‌برد، چون در هر حال اضطراب دارد و آرامش و اطمینان ندارد.^۱

حاصل سخن در این گفتار

و حاصل سخن در این گفتار این است که از میان طرق مختلف سیر الی الله، نزدیکترین طریقه و وصول به پرودگار همان طریقه احراق است و اساس طریقه احراق بر مسئله سلوک عقلانی و تصحیح افکار است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند:

يَا عَلِيُّ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَّقِرُونَ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبَ أَنْتَ إِلَيْهِ بِعَقْلِكَ تَسْبِقُهُمْ!^۲

«ای علی، چون یافتی که مردم به سوی خالقشان به اعمال انواع کارهای نیکو و پسندیده و خیرات و مبرات تقرب می‌جویند، تو با عقلت تقرب بجو، تا از همه آنها سبقت‌گیری و جلو بیفتی!»^۳

۱. ترجمه تفسیر بیان السعادة، ج ۱۰، ص ۵۰.

۲. الوافی، ج ۱، ص ۱۰۲: «ورد عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا عَلِيُّ، إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبَ أَنْتَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ حَتَّى تَسْبِقَهُمْ."»

۳. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنوریک شریعت، ص ۲۷۷.

گفتار پنجم

تیسین طریقہ سلوک عقلانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بیان اجمالی طریقه سلوک عقلانی (عبور از جزئیت به کلیت)

سلوک در مکتب اهل بیت علیهم السّلام براساس، سلوک عقلانی می‌باشد. سلوک عقلانی، روش و طریقه مرحوم علامه طهرانی و مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی - رضوان الله علیهما - بوده است؛ البته اگرچه سلوک سائر عرفاء الهی نیز بر همین طریقه بوده است، اما این مسئله در مکتب علامه طهرانی و آخوند ملاحسینقلی همدانی خیلی ملموس‌تر و روشن‌تر می‌باشد. سلوک عقلانی، یعنی عبور از جزئیت و رسیدن به کلیت؛ یعنی انسان بدون توجه به ظاهر، حقیقت و نفس و باطن خویش را به حقیقت و باطن و مبدأ هستی متّصل می‌کند.^۱

در سلوک عقلانی انسان بدون توجه به خصوصیات فردیه و مشخصات خارجیّه، به دنبال ادراک معانی کلیه می‌رود و به همان کلیات پایبند می‌باشد. او پس از ادراک معنای حقیقی ولایت، دیگر امام را در قالب خاصیّ جست‌وجو ننموده و

۱. رجوع شود به: سخنرانی مشهد، به تاریخ رمضان المبارک ۱۴۳۶؛ شرح حکمت متعالیه، ج ۲۰، ص ۴۰۵؛ شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۴۵.

نزد او جنگ با صلح امام علیه السّلام یکسان است، هم‌چنان‌که غیبت با ظهور امام برای او تفاوتی ندارد.^۱

در سلوک عقلانی تمامی اعمال نزد سالک جنبه طریقیّت خود را نشان داده و سالک بیش از آنکه به ظاهر اعمال اهتمام ورزد در صدد دریافتن حقیقت و روح عمل می‌باشد که عبارت است از عبودیت محض و ربط بی‌شائبه با پروردگار.^۲ او در ارتباط با مخلوقات پیش از آنکه به جنبه خلقی نگاه کند، به جنبه وجه‌الربّی اشیاء نظر نموده و با زدودن حجاب جزئیّت در صدد تماشای کلیّت و توحید در همه عالم وجود می‌باشد.^۳

در طریقه سلوک عقلانی سالک به وسیله جایگزینی عقل بر احساسات و توهمات، با عقل منفصل و مقام ولایت اتّصال باطنی پیدا نموده و بدین وسیله خیال او تصحیح گشته و از تمامی کریوه‌های جزئیات عالم اعتبار و حجب ظلمانی و هم‌چنین حجب نورانیّه و مقامات معنوی نیز عبور می‌نماید.

در طریقه سلوک عقلانی سالک با موت اختیاری، راه میانبر را پیش گرفته و خود را منتظر مواقف عالم برزخ و قیامت و حساب ننموده و در همین دنیا از جمیع مواقف قیامت صغری و کبری عبور می‌نماید. و قیامت خویش را به‌پا می‌دارد.

آخرین مرحله در طریقه سلوک عقلانی که اساس آن عبور از جزئیّت و رسیدن به کلیّت است، مسئله عبور از نفس می‌باشد؛ چراکه سالک پس از عبور از همه حجب ظلمانی و نورانی در می‌یابد هنوز از نفس عبور ننموده است و اینجاست که خود را عاجز و درمانده و بیچاره می‌یابد چراکه محال است انسان

۱. رجوع شود به کتاب تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور و کتاب سیری در تاریخ امام حسن مجتبی علیه السّلام.

۲. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۵۹.

۳. رجوع شود به گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۳۴.

خود بتواند از نفس خود بگذرد، بنابراین او برای عبور از نفس نیازمند توسل‌ات شدید و تبّتل و انقطاع تامّ به مقام ولایت دارد تا اینکه به واسطهٔ عنایت مقام ولایت و عقل منفصل عبور از نفس برای او حاصل خواهد شد.

نتیجه عبور از نفس، همانا رسیدن به مقام مخلصین و پیوستن به کلیت و فناء در ذات الهی و وحدت با مقام ولایت می‌باشد. این است مقام ولیّ الهی و انسان کامل؛ رَزَقْنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطّٰهَرِيْنَ.

بررسی تفصیلی توقف سلوک عقلانی بر عبور از جزئیت، و بیان برخی از خصوصیات عالم کلیت و جزئیت

دانسته شد که معنای سلوک عقلانی عبارت است از: عبور از جزئیت و رسیدن به کلیت؛ یعنی تا انسان از تمام مراتب عالم جزئیت و کثرت عبور نکند، نمی‌تواند به کلیت و توحید واصل گردد و سلوک او عقلانی نخواهد بود. اکنون برای دقت در مفاد این تعریف، لازم است که مطالبی به‌عنوان مبانی کلی و اساسِ بناء این طریقه بیان شود.

مراد از «کلیت» در لسان اهل عرفان

«کلیت» در لسان اهل عرفان به معنای تجرّد و اطلاق است و به عبارتی عالم توحید را عالم کلیت می‌گویند؛ چون هیچ تقید و حدی در آنجا وجود ندارد، و منظور از «جزئیت» همان تعینات و حدود و قیود ماهوی می‌باشد که باعث می‌شود انسان از توجه به کلیت و توحید غافل شود و «هرچه انسان را به جزئیات متمایل کند، این قضیه موجب سدّ راه و سدّ طریق خواهد بود.»^۱

توضیح سدّ طریق بودن تمایل به جزئیت در قالب مثال

کسی که می‌خواهد از یک شهری به جای دیگری برود و باید در ساعت مقررری به مقصد برسد، هنگامی که در جاده حرکت می‌کند برای او علائم راهنمایی و کیفیت اتّجاه به آن سمت قرار می‌دهند و انسان بر طبق آن تابلوهای راهنما

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۲۱۵.

حرکت می‌کند و به مقصد می‌رسد. حال اگر انسان به جای نگاه کردن به تابلو و استفاده از آنها برای تصحیح مسیر، به رنگ و جنس آن تابلو توجه کند که: آیا از چوب است یا از آلومینیوم و آهن ساخته شده است؟ این فرد به واسطه ایستادن و تماشا کردن تابلو، از راه می‌ماند و در آن ساعت مقرر به مقصد نمی‌رسد، به این می‌گویند «توقف در جزئیات!»

بنابراین، انسان باید تمام امور مادی دنیا را در طریق حرکت به سوی آن حقیقت کلی و سعی به کار بگیرد، تا بتواند روح و نفس خود را به استكمال برساند. اگر انسان بخواهد به همین امور مادی دنیوی تکیه کند، در همین مرتبه و افق می‌ماند، در حالی که اصل حرکت سالک، گذاشتن از این امور و کنار زدن آنهاست. از باب مثال: دیده می‌شود که برخی از افراد در مجالس صحبت اولیاء الهی، به جای استفاده از فرصت و توجه به کلام و مطالب آن ولیّ خدا، فقط در فکر این هستند که اگر صحبت آن عارف تمام شود سریعاً بروند و ته مانده آب لیوان او را به جهت تبرک بخورند.

و یا اینکه به جای عمل به مطالب و فهم مبانی، تمام دل‌خوشی و همّت خود را در پی رسیدن به انگشتر و عبا و عمامه آن ولیّ الهی صرف کرده و گاهی با عرضه این مسائل در مقابل دیگران فخر می‌فروشند؛ تمام این امور مصداق توقف در جزئیّت و دور افتادن از مسیر می‌باشد.^۱

تقابل دائمی جزئیّت و عالم توحید و وحدت

عالم توحید و وحدت با عالم جزئیّت و کثرت، در دو نقطه و قطب مخالف با هم قرار دارند. و چون سالک در سلوک عقلانی می‌خواهد به کلیت برسد،

۱. همان، (با تلخیص).

بنابراین باید از عالم جزئیّت و کثرت عبور کند و این لازمه حرکت به سمت توحید است، لذا می‌فرمایند:

«عالم کثرت مربوط به عالم تعلّقات و جزئیّات و تقیّدات است، کثرت در عالم ماده و در عالم اعتبارات باقی می‌ماند و به وحدت جلو نمی‌رود و حرکت نمی‌کند.»^۱

و هم‌چنین در کتاب شریف حریم قدس آمده است:

«شکّی نیست که سالک در سیر تکاملی خود پیوسته از جزئیّت و کثرت، خارج و به سمت کلیّت و وحدت به پیش می‌رود، و به هر مقدار که حرکت او در این سیر قوی‌تر و رشد او در وصول به معانی کلیه کامل‌تر شود، قوای متفکّره و عاقله او به مراتب فعلیّت و اتقان نزدیک‌تر شده، موجب خروج او از عالم تخیّلات و توهمات و اعتبارات می‌گردد... و هر کس به هر مقدار که گرفتار تخیّلات و اعتبارات و کثرات باشد، به همان میزان از عالم قدس به دور، و از رحمت حق بیگانه خواهد بود؛ حال هر که می‌خواهد باشد.

جان همه روز از لگدکوب خیال وز زیان و سود وز خوف زوال
نی صفا می‌ماندش نی لطف و فرّ نی به سوی آسمان راه سفر^۲»^۳

کیفیت حشر افرادی که دل از تعلّق به جزئیّات نبریده‌اند در قرآن کریم

خدای متعال در قرآن کریم راجع به کیفیت حشر افرادی که دل از تعلّق به دنیا و جزئیّات نبریده‌اند می‌فرماید:

۱. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان المبارک ۱۴۳۷)، جلسه ۱.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اوّل.

۳. حریم قدس، ص ۶۵ (با تلخیص).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾^۱؛

«ای کسانی که به شما کتاب داده شده است (ای طائفه یهود و ای طائفه مسیحیان) ایمان بیاورید به آنچه ما فرو فرستادیم از قرآن کریم که تصدیق‌کننده است آنچه را که با شماست از کتب حضرت موسی و عیسی! پیش از آنکه ما صورت‌ها و چهره‌هایی را محو و مطموس نماییم پس آنها را به طرف عقب واژگونه برگردانیم!»

مطموس یعنی مالیده و له شده! ما صورت‌های دوزخیان را چنان له می‌کنیم که چشم و بینی و لب با هم مخلوط می‌شوند و محو می‌گردند؛ و چهره‌های آنان را تبدیل به یک صفحه محو شده می‌گردانیم و سپس چهره‌ها را به پشت سر بر می‌گردانیم.

بدن آنها رو به جلو است و صورت‌ها به طرف عقب؛ جهنمیان همه صورت‌هایشان به طرف عقب است ائمه آنها و تابعین آنها؛ چون ائمه هم جهنمی هستند؛ روی پیروان به طرف امامانشان است اما صورت‌ها برگشته است پس نامه عملی که از سمت امامان به آنها داده می‌شود از پشت سر به آنها می‌رسد.

و معلوم است که اگر روی کسی به سوی دیگری باشد، ولی چهره و صورتش برگشته باشد، و در این حال آن شخص دیگر بخواهد به این شخص نامه‌ای بدهد از پشت سر خواهد داد.

عالم حقائق و عالم انوار همه رو به جلو می‌باشد رو به عالم تجرّد و اطلاق؛ رو به عالم نعمت و رحمت؛ رو به عالم قرب و منزلت رو به عالم غیرمتناهی و غیرمقیّده؛ اما عالم شهوت و غضب و عالم وهم که از لوازم عالم ماده و طبع است و

۱. سوره نساء (۴) آیه ۴۷.

أظلم العوالم است طبعاً به واسطه کثافت و سنگینی در عقب واقع می‌شوند؛ و مردم این جهان دل به اینها می‌دهند و دائماً در حرکت رو به جلو می‌روند ولی چون صورت دل آنها متوجه ماده و آثار آن است چهره‌ها به عقب برگشته می‌باشد.

مردم دنیا به دنیا تکیه می‌زنند و به اموال سروکار مجازی پیدا می‌کنند و به لهُو و لعب دل می‌دهند ولی سیر بسوی خدا و مرگ و عوالم تجرّد بعد از این جهان قطعی و غیراختیاری است؛ گذشت زمان و رسیدن اجل خواهی نخواهی رو به خدا حرکت می‌دهد. اینها پیوسته در هر آن و لحظه رو به خدا رهسپارند؛ ولی وجهه باطن رو به دنیا است حرکت نفس رو به خدا و وجهه چهره و سیما رو به دنیاست.

در روز بازپسین که ﴿تُبَلِّ السَّرَائِرُ﴾ است؛ و هر چه در این جهان وقوع یابد در آنجا حقیقتش جلوه می‌کند این وضعیّت و کیفیّت جلوه و ظهور همان امام و مأمومی است که دل به دنیا داده و منغم در غفلت شده‌اند.

مسیر رو به خداست، اما وجهه باطن رو به زمین ﴿وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۱ شده است، به سوی زمین و شهوات. پس وجهه قلبی و واقعی رو به زمین است و اما سیر غیراختیاری رو به خداست؛ چون همه افراد رو به سوی خدا در حرکتند؛ خواهی نخواهی حرکت بدان سوی اضطراری است؛ خیالی نیست؛ ولی وجهه غیرخیالی انسان می‌خواهد رو به خدا رود؛ و به مؤمنین ملحق شود؛ از جلو به عالم نور و به بهشت می‌رود اگر نه وجهه رو به دنیاست؛ و نامه عمل از پشت سر به آنها داده می‌شود.^۲

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۰.

عَلَّتْ نَهْيٌ از توجّه به اخبار غیر مفید، حرکت در جهت مخالف با کلّیت

«امکان ندارد که انسان پس از وارد شدن در جریان و فضای خبر و سیاست بتواند در نماز حضور قلب داشته باشد چون این‌گونه مسائل در فضای جزئیات است ولی حرکت انسان در نماز به سوی کلّیت و تجرّد است. حرکت انسان در نماز به سوی رفع قیود و رفع حدود است یعنی ما می‌خواهیم در نماز حدّ و قید را کنار بزنیم و می‌خواهیم از مرتبه‌ی ماهویّت وجود خود، به مرتبه‌ی هوهویّت اطلاق‌ی او برسیم. این ماهویّت قید است. این ماهویّت حدّ است. حال چگونه در هم‌چنین زمینه‌ای ما به مسائلی می‌پردازیم که ما را در این ماهویّت و قیود و حدود بیشتر ثابت و پایدار و مستقیم و با استقامت می‌کند؟! این چطور ممکن است؟ این اصلاً با حکمت و عقل نمی‌سازد.

رسیدن به کلّیت علمی نیست؛ بلکه قلبی و شهودی می‌باشد

رسیدن به کلّیت به معنای این است که ما از حدّ ماهوی خود و از جزئیّت و توهمات و تخیّلات خارج بشویم، نه رسیدن علمی و درس و تعلّمی! قلب و ضمیر انسان باید برسد و نفس با اتّحاد پیدا کردن، آن کلّیت را می‌چشد و لمس و مسّ می‌کند.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمودند:
 لَا تَسْبُوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى؛^۱ «علی را سب نکنید، و او را دشنام ندهید، علی وجودش به ذات مقدّس پروردگار تعالی خورده و فانی در ذات خدا شده، علی دیوانه خدا گشته است.»
 معنای این روایت این است که امیرالمؤمنین علیه السّلام به کلّیت رسیده و

۱. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۸.

خدا را مسّ کرده است. و «خدا یکی است» را به آن معنائی که ما می‌گوییم دیگر قبول ندارد؛ او از این حرف‌ها رد شده است! او در ذات خدا ممسوس شده است و کسی که ممسوس در ذات خداست، دیگر توجه به جزئیات برای او کثرت و قید و حدّ نمی‌آورد.

آن که به کلیت برسد، اصلاً نمی‌تواند به جزئیات نظر بیندازد

کسی که بر سر سفره نشسته باشد و بطور کامل از غذاهایی که در این سفره وجود دارد تناول نموده و سیر شده است، دیگر نمی‌تواند به غذای دیگری نظر بیندازد، زیرا نفس و قلب و میل و مزاج او دیگر مسائل مادی را طرد می‌کند.

همین‌طور انبیاء و معصومین و بزرگانی که به کلیت رسیده‌اند، در ارتباط با جزئیات، برای آنها حالت تهوع پیش می‌آید! یعنی اگر که اینها بخواهند به جزئیات توجه کنند، مثلاً به یک ریاست و به یک میز و صندلی بخواهند توجه کنند، اصلاً تهوع برایشان پیدا می‌شود؛ آنها با چنین وضعیتی می‌آیند و یک مسئولیتی را می‌پذیرند، آن وقت ببینید چه بر سرشان می‌آید!

خواجه حافظ می‌فرماید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو^۱

توجه به کلیت، راه میانبر در طریق الی الله است

روزی حضرت آیه الله طهرانی مشغول مطالعه کتاب نگاهی به تاریخ جهان^۲

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۳، ص ۱۳۱.

۲. تألیف جواهر لعل نهرو.

بودند که حضرت علامه طهرانی به ایشان چنین توصیه فرمودند:

آقا جان من! مطالعه مطالب تاریخی خوب است؛ ولی با این فرصتی که خدا به انسان داده است چرا انسان از جزئی بخواهد به مسائل اطلاع پیدا کند؟ چرا نباید راهی را در پیش بگیرد که به یک کلّیتی برسد که از آن کلّیت اشراف بر جزئیات داشته باشد؟!^۱

«این بزرگان واقعاً چه کیمیاهایی به دست ما دادند! اگر ده جلد راجع به این

یک جمله شرح بدهیم کم است!

یعنی می خواهند بفرمایند که:

اگرچه اطلاع بر اوضاع و مطالب تاریخی خیلی خوب است، ولی برای کسی که زمینه رشد دارد و می تواند به آن حیثیت سببی و حیثیت علی اشراف پیدا کند و مطالب را از بالا و کلّیت ببیند، چرا به دنبال آن نرود؟!

البته بنده نتوانستم این مطلب را بفهمم، سال ها از این قضیه گذشت، کم کم به واسطه آشنایی با بعضی از مطالب و مبانی، متوجه شدیم که اگر انسان بخواهد به جای سیر در این جزئیات و مصادیق، فکر و ذهن خود را به آن حیثیت تأثیریه و سببیه و علیّه از عالم بالا و مشیّت و تقدیرات، ببرد، دیگر توجه نسبت به این گونه مطالب برای او مثل کاه می ماند؛ زیرا توجه او به کلّیت و به عالم بالا رفته است و از آن بالا دارد نگاه می کند.

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین افراد را به جنگ تشویق می کرد از کلّیت و بالا دارد نگاه می کند لذا اگر می رفتیم و پای دل امیرالمؤمنین می نشستیم و می گفتیم: یا علی! بیا آهسته به خود ما بگو و کسی نفهمد! بیا بگو که عاقبت این لشکر کشی ها، این صحبت ها و این رفتن به صفین ها چیست؟

زبان حال حضرت به ما چنین خواهد بود که: بر می گردیم و شکست

۱. شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۷۹.

می خوریم و می آییم همین جا!

این حال، حال امیرالمؤمنین است، با این حال می رود منبر و صحبت می کند، تشویق می کند:

و سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ؛^۱
«من تمام جهدم را به کار می بندم تا زمین را از لوث وجود این انسان
واژگون برهانم»

همه اینها را می گوید، ولی با این حال، دل و قلب در کلیت است.

مطلبی را که مرحوم علامه طهرانی می خواستند به ما بفهمانند این است که دلت باید در کلیت باشد؛ نه اینکه نگاهت در پایین قرار بگیرد و به افراد و جریانات و جزئیات نگاه کنی! و آن دیدگاه خودت را در این جزئیات محصور و محبوس نمائی!

کسی که نظر به جزئیات دارد، دائماً در این حال و هوا سیر می کند که: آی! فلانی این نظر را داد! فلانی این حرف را زد! آی! فلانی این جوابش را داد! آی! فلانی چنین کرد! آی! فلانی این جور مقابله کرد!

و تا آخر به همین کیفیت می ماند و هیچ تغییر نمی کند! نسبت به یک قضیه تمرکز و توجه می کند بعد یک مرتبه می بیند که خراب شد! نسبت به یک نفر اعتماد می کند که این می تواند کارم را راه بیندازد و این این عمل را انجام دهد و آنچه را که من در ذهن دارم و توقع دارم به منصفه ظهور بیاورد! اما یک دفعه بعد از گذشتن پانزده روز می بیند که این صدوهشتاد درجه برعکس شد! در اینجا چه کسی ضرر می کند؟

آن کسی ضرر می کند که آمده است و در اینجا گیر کرده و در این مدت خود

۱. رساله ۴۵ از رسائل نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۳ از طبع عبده نامه‌ای که آن حضرت به عثمان بن حنیف نوشته‌اند.

را در فکر و خیال او گذرانده و به این امید بسته است که او بیاید و این اقدام را انجام دهد، لکن می بیند او نیامد و برای او کاری نکرد؛ ولی اگر از همان اوّل به این گونه مسائل توجه نمی نمود آن وقت است که انسان از این جزئیات بیرون می آید و به کلیت می رسد!^۱

عبور از تمام جزئیات و کثرات، تنها راه شناخت پروردگار

از آنجا که شناخت تامّ به پروردگار زمانی برای انسان حاصل می شود که انسان از تمام تعینات و جزئیات و کثرات عبور نموده و به کلیت پیوسته باشد، و به تعبیری تنها راه شناخت حقیقی به ذات پروردگار فناء در اوست، بنابراین سرّ تأکید بر مسئله عبور از جزئیات در مکتب سلوک عقلانی به این مطلب بازگشت می کند. حال برای روشن تر شدن این موضوع، خواننده گرامی را به کتاب شریف *الله شناسی* ارجاع می دهیم و در اینجا برای رعایت اختصار به ملخصی از آن مطالب اکتفاء می کنیم:

«قاعده‌ای دارند حکمای ارجمند؛ و آن این می باشد که:

لا يَعْرِفُ شَيْءٌ شَيْئًا إِلَّا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنْهُ؛ «هیچ چیز علم و اطلاع حاصل نمی نماید به چیز دیگری مگر به واسطه آن جهتی که از آن چیز در این چیز وجود دارد.»

مثلاً بنده که علم پیدا می کنم به وجود حیوانی، مثلاً گوسفندی؛ چقدر می توانم معرفت پیدا نمایم به آن گوسفند؟! به همان مقداری که از گوسفند در ذات من وجود دارد. از گوسفند در ذات من چه چیز هست؟ حیوانیت، حساسیت، حرکت بالاراده، جسمیت، جوهریت، و آثار و خواصّ و لوازم آنها (مثلاً قوه غاذیه،

۱ شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۷۹.

نامیه، دافعه، موگده، و امثال ذلک) و ادراک جزئیات، و حسّ مشترک، و شناخت دوست و دشمن (از جلب منافع و دفع مضارّ متناسب با خود). اینها اموری می‌باشند که بالاشتراک، میان بنده و میان گوسپند بالسویّه قسمت شده‌اند و هر کدام مشترکاً از این خواصّ و آثار بهره برداشت نموده‌ایم.

اما به آن خصیصه‌ها یعنی آن خصوصیات و ممیّزاتی که او را از من جدا کرده است، محال است علم حاصل نمایم. زیرا در صورت فرض علم من به گوسفند، چه در «ما به الاشتراک» با آن، و چه درباره «ما به الامتیاز» آن؛ در آن فرض، من عین گوسفند خواهم بود و گوسفند نیز عین من؛ و این «خلف» می‌باشد.

راه علم و اطلاع و عرفان هر موجودی به موجود دیگر، تنها در اشتراکات است نه در امتیازات. راه علم و عرفان فقط در مشترکات مفتوح می‌باشد، و در متمیّزات مسدود؛ و الاً باید ما عین او و او عین ما، و همه موجودات عین همه موجودات بوده باشند. یعنی اگر راه علم و معرفت به تمام جزئیات و جمیع کثرات باز باشد، تمام موجودات ضروراً باید یک موجود باشند.

اسب، گاو، شتر، گوسفند، پرندگان و خزندگان و حیوانات دریایی و جمادات و نباتات و طائفه جنیان و قبیله فرشتگان باید موجود واحدی بوده باشند، و اختلاف در میان نباشد؛ اَسْمَاءُ از میان برداشته گردد، و اسم واحدی بر جمیعشان اطلاق شود.

حال باید دید: اینک که ما اراده داریم خداوند را بشناسیم، خدا چیست که ما وی را بشناسیم؟! ما کجا و او کجا؟! ما مخلوقیم، او خالق. ما مرزوقیم، او رازق. ما معلومیم، او عالم. ما مقدوریم، او قادر. ما محکومیم، او حاکم. ما مملوکیم، او مالک؛ و هَلُمَّ جَرًّا.

خداوند ما را ایجاد کرده، بدن داده، فکر و عقل داده، روح و روان داده؛ تمام اینها پدیده‌هایی از ناحیه خداست. و خدا در ذات خودش ظاهر است و به ما ظهور

داده است. اما این ظهور به ظهور خود او می باشد.

ما چه اندازه قدرت داریم خدا را شناسایی نماییم؟! به آن مقداری که از خدا در ذات ما موجود می باشد. چه مقدار از ذات خدا در ما موجود است؟! چه مقدار از نور خدا؟! چه مقدار از ظهور خدا؟! چه مقدار از علم خدا؟! چه مقدار از قدرت خدا؟! چه مقدار از حیات خدا!؟

رسیدن انسان به مرتبه نامتناهی، با عبور از جزئیت

خداوند ما را در ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱ (نیکوترین قوام) خلق فرموده است، و از جمیع اسماء حُسنی و صفات غلیبای خود به ودیعت نهاده است. و نفس ما را هیولانی (یعنی قابلیت صرفه برای هر گونه فعلیت متصوره در طریق رشد و کمال و تخلّق به اسماء و صفات خود) قرار داده است. و از جهت استعداد و امکان ترقّی و تکامل و صعود از مدارج و معارج یقین و وصول به عرفان و توحید و فناء در ذات اقدس و بقاء در صفات مقدّسش، نامتناهی آفریده است. یعنی همان طور که در ذات و اسماء و صفات و افعال، خودش نامتناهی است ذاتاً و وجوداً و فعلیّه، ما را نامتناهی قرار داده است قابلیّه و ایجاداً و استعداداً.

بنابراین، از جهت امکان و استعداد، ترقّی به اوج درجات صفات و اسماء حضرتش برای ما مقدور می باشد، و امکان تخلّق به جمیع آنها موجود است، اما از جهت فعلیت و تحقّق آن قابلیّت و تمرکز آن مدار حیات و صفات و افعال، منوط به حرکت و جهاد با نفس و طیّ راه و سبیل إلی الله می باشد.

اگر ما در راه بُعد و دوری از حضرت او منغمر گردیم، و در هوای نفس اماره به سوء قدم زنیم، و نظر به طبیعت و کثرت و أدنی العوالم داشته باشیم، و به آن نور

۱. متّخذ است از آیه ۴، از سوره ۹۵: التّین: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. (تعلیقه)

وجود و بساطت در اطلاق و تجرّد اصلاً توجّهی نداشته باشیم، و پیوسته در راه جدایی و تفرقه گام برداریم؛ در این صورت ما خدا را خیلی کم شناخته‌ایم، و آن استعدادها را در زیر سرپوش جهالت و حماقت و تکاهل ضایع ساخته‌ایم. زیرا از ربط خود با خدایمان بهره نبرده‌ایم.

توجّه به باطن و ملکوت عالم، نتیجه سلوک عقلانی

اما اگر بشر از این درجه برتر آید، و نگاهی به عالم واسعی بنماید و از کثرات آن و موجودات مختلفه متفرقه متشتتّه و متبدله، قدری به اصلاح خود پردازد؛ به همان مقدار خدا را شناخته است. زیرا خداوند علیّی اعلیّی به مثابه خورشیدی است که طلوع کرده، تمام عوالم را روشن نموده است؛ اگر سرمان را پائین بیندازیم فقط نور خورشیدی را که در این طاقچه و آن طاقچه و در این باغ و آن باغ است مشاهده می‌نمائیم، اما اگر قدری بیایم بالاتر و از برابر ابرها تماشا کنیم، نور خورشید را واضح‌تر و گسترده‌تر می‌بینیم، تمام افق را منور می‌یابیم. اگر از آنجا برویم بالاتر می‌توانیم نورش را که به قرص زمین افکنده است بنگریم. اگر از آنجا بالاتر برویم می‌توانیم بعضی از کرات دیگر را که جزو منظومه شمسی هستند نظاره کنیم. و اگر از آنجا بالاتر برویم تا نزدیک قرص خورشید بشویم، در هر طبقه‌ای که نزدیکتر می‌گردیم، از نور خورشید و خواص آن بیشتر مطلع و آگاه و بهره‌مند می‌شویم.

انسان هم، چون موجودی است که آئینه تمام‌نمای صفات جمال و جلال خداوندی است، و ظهور تامّ و مظهر اتمّ حضرت قدس او می‌باشد، قابلیت کشش و سیر را دارد. کشش و سیر وی کدام است؟ عبور از موجودات تفرقه‌انگیز، از هواجس نفسانی باطل آئین، از خیالات مُمَوّه و پندارهای مُشوّه دورکننده از عالم قرب. غیر از این چیزی نمی‌باشد.

انسان باید سرش را از گاه و آخور که طویله بهائم است برتر کند، از عالم

ناسوت و ماده و ماده‌گرائی و أصالة الطبیعه‌ای بگذرد، به اینها توجه استقلال‌ی
نماید، رویش را به عالم ملکوت متوجه گرداند، وجهه خلّش را منداک در وجهه
ربّی و ملکوتیش بنماید، و ندای:

وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، حَنِيفًا
مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۱

را سر دهد؛ آن وقت به هر اندازه‌ای که وجهه دل به آن طرف متوجه می‌شود، به عالم
قدس که همان عالم طهارت و تجرّد و پاکی و قدس است نزدیک می‌گردد، به
اسماء و صفات الهیه متّصف می‌شود؛ تا جایی که موفق می‌گردد به لقاء حقیقی
پروردگار برسد و حقّاً و واقعاً عارف به خدا شود، و نه تنها به لقاء و دیدار
حضرتش نائل آید بلکه سراسر وجودش تخلّق به اخلاق وی حاصل کند.

۱. این فقره از دعا، از جمله ادعیه سبعة تکبیرات افتتاحیه نماز می‌باشد که آیه الله سیّد محمد کاظم
یزدی - اعلیٰ الله مقامه - در کتاب العروة الوثقی در باب صلاة، فصل تکبیرة الإحرام ذکر نموده
است. و این دعای مأثور از معصوم، اقتباس از دو موضع از قرآن کریم می‌باشد:
اول از آیه ۷۹، از سوره ۶: الأنعام است که حکایت از قول حضرت ابراهیم علیه السلام می‌کند که به
قومش گفت: ﴿إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. دوم
از آیه ۱۶۲ و ۱۶۳، از همین سوره که خطاب خداوند است به پیغمبر اکرم که به مشرکین بگوید:
﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ
الْمُسْلِمِينَ﴾. (تعلیقه)

۲. ترجمه: «من به طور حتم و مسلم، وجهه قلب و روی دل خودم را، براساس گرایش به حق و
تسلیم، به آن کس برگردانیده‌ام که او آسمان‌ها و زمین را آفریده، و دانای پنهان و آشکار است. و
من چنین نیستم که از شرک‌آوردگان به خدایم بوده باشم. همانا نماز من و عبادت من و زندگانی
و مردن من تمام برای پروردگار عالمیان است؛ او که شریکی ندارد و من به این دین و راه صحیح
مأمور شدم و من از مسلمان در این راه می‌باشم.» (محقق)

راه جمع بین اخبار نافیة معرفت و اخبار مثبتة معرفت

کسانی که می‌گویند: انسان نمی‌تواند به خدا معرفت پیدا نماید، نمی‌تواند خدا را دیدار کند، قادر نمی‌باشد به آن مقام منبع و آن ذروه رفیع راه یابد؛ این گفتار تا هنگامی صحیح است که از او هستی و وجودی باقی مانده است. این وجود، مخلوق است؛ مخلوق دارای تعین است و نمی‌تواند بر خالق که لا تعین و غیرمتناهی می‌باشد راه بیابد. انسان قادر نیست خدا را با تفکر و اندیشه بشناسد و ادراک نماید. اندیشه محدود است و خداوند لا حدّ. هر چه با تفکر و قدرت عقلیه بخواهد خدا را در بر گیرد امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا صورت تفکریه او صورت تخیلیه‌ای است که ساخته و پرداخته و ویراسته فکر وی می‌باشد. و آن مخلوق ذهن اوست؛ این کجا و خدا کجا؟!

بنابراین، اخباری که دلالت دارد بر آنکه انسان نمی‌تواند خدا را بشناسد، ناظر بدین معنی هستند. و اخباری که می‌گویند: انسان می‌تواند به شرف لقای خدا برسد و معرفت به وی پیدا نماید، دلالت ندارند که وصول و لقاء با فکر و اندیشه بدست می‌آید؛ بلکه با وجدان قلب و احساس دل. یعنی: از سطح فکر عبور کن، از عقل هم بگذر، از نفس هم تجاوز نما، از قلب هم بپا بالاتر و برس به جایی که یک ذره از وجود و هستی در خود نبینی، محو شوی!

آنجا دیگر فکری، و عقلی، و نفسی، و روحی، و وجودی وجود ندارد. آنجا ادراک و شعوری صورت نمی‌بندد. در آنجا هیچ موجودی نیست. آنجا خداست فقط، و خدا خود را می‌شناسد. در آن وقت، در صورتی انسان می‌تواند خدا را بشناسد که انسان دیگر انسان نباشد، انسان وجود خود را در برابر ذات خدا ادراک ننماید. اگر یک ذره ابراز وجود باشد آنجا نور پروردگار نمی‌باشد.

امکان معرفت تامه و لقای حقیقه خدا برای مقربان درگاه وی

این عالم، عالم مقربین است که از همه چیز بیرون آمده‌اند. هیچ چیز دیگر درشان نیست. یعنی دیگر وجود برایشان نیست. آنها وجود ندارند. زنده هستند به زندگی خدا، مرده هستند از حیات خویشتن. آنان چیزی ندارند که در مقابل خدا عرض اندام کنند. آنجا خداست. اینها از همه مراتب کثرات و تعینات خارج گردیده، از حجاب‌ها عبور نموده، از حجاب‌های ظلمانی و حجاب‌های نورانی گذشته‌اند.

دیدار پیغمبر اکرم خداوند را بدون هیچ حد و تعینی در شب معراج

دیدار پیغمبر اکرم خدا را در شب معراج، و وحی به او پیغمبر اکرم از کثرات عالم طبع، و کثرات عالم برزخ، و کثرات عالم عقل از همه - از هر کدام به تناسب خود - گذشته است. و از آنجا که از نفس ملک هم - که دارای تعین و حد است - فراتر است، گذشته و به مقام ﴿قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ رسیده است. در آنجا غیر از خداوند هیچ نیست، هیچ!

هر چه غیر خداست حجابست، و با حجاب، معرفت تامه حاصل نشود

«و محصل مطلب آنست که: تا از انسان یک ذره از انانیت باقی است، وی را به خلوتگاه محو و فناء و نیستی مطلق که مساوق است با هستی مطلق راه نمی‌دهند. آنجا مقامی است که اختصاص به ذات و هستی خدا دارد. و خداوند غیور است؛ و لازمه غیرت، دورباش زدن است بر هر کس که در وی از بقایای شخصیت و انانیتش ذره‌ای هنوز مانده است؛

تا بود یک ذره باقی از وجود کی شود صاف از کدر، جام شهود

مسئله، مسئله‌ای است خیلی شگفت‌انگیز. باید از غیر خدا گذشت تا به خدا رسید. هر چه غیر خدا می‌باشد حجاب است. و تا آن حجاب باقی باشد معرفت کامل حاصل نخواهد شد. معرفت‌های حاصله، معرفت‌های جزئیّه و ناقصه است. تماشای مخلوقات الهی از کوه و سنگ، خاک و دشت، مرغ و چارپا و امثال ذلک، معرفت جزئی می‌باشد و معرفت کلی نیست؛ آن مهم است و عمده در مسئله و طیّ راه خطیر و عظیم!»^۱

رابطه و ملازمت وصول به کلیّت با طیّ نمودن اسفار اربعه

«سفر اوّل عبور از عالم ناسوت و ملکوت و جبروت است، و سفر دوّم عبور از عالم لاهوت است؛ اما سفر سوّم که سفر از حق به سوی خلق است با حق، از سفر دوّم عالی‌تر است. بدین معنی که سُکّر و مَحْو از بین می‌رود؛ و با وجود فناء در حقّ و فناء در صفات حقّ و فناء از فناء، سالک در مقام افعال سلوک می‌کند و با مَحْو تام، باقی به بقاء حقّ می‌گردد؛ و تمام عوالم جبروت و ملکوت و ناسوت را به اعیانها و لوازمها مشاهده می‌کند؛ و از معارف ذات و صفات و افعال خبر می‌دهد.^۲

تبیین شیوای اسفار اربعه

و حکیم متألّه علامه میرزا محمدحسن نوری فرزند حکیم الهی علامه ملاعلی نوری - قدس الله سیرهما - راجع به کیفیت اسفار اربعه مطالبی دارد که از نقطه نظر فهم عمومی ساده‌تر و شیرین‌تر و دلنشین‌تر است، و محصلش اینست که: انسان تا وقتی که در سلوک علمی و نظری قدم نگذارده است، دائماً مشاهده

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. اسفار (طبع حروفی)، ج ۱، حاشیه ص ۱۳ به بعد.

کثرت را می‌کند و از مشاهده وحدت غافل است، و در این حال کثرت، حاجب از وحدت است؛ و چون شروع در سلوک علمی می‌نماید و از آثار به دنبال مؤثر و از موجودات به دنبال صانع می‌رود کثرات شئیّاً فشیئاً مضمحلّ شده، و تبدیل به وحدت صرفه حقّه حقیقیّه می‌گردد؛ به طوری که ابداً کثرت را نمی‌بیند؛ و نظر به اعیان موجودات نمی‌کند؛ و غیر از وحدت چیزی مشاهده نمی‌نماید؛ و در این حال وحدت حاجب کثرت است؛ و به واسطه استغراق در مشاهده وحدت از مشاهده کثرت چشم بسته است.

و منزله این منزل در سلوک حالی، منزله سفر اوّل است برای سالک عارفی که ملاًصدرا در کتاب بیان فرموده؛ و آن سفر از خلق است بسوی حقّ؛ یعنی از کثرت به سوی وحدت.

و زمانی که به عالم وحدت رسید و از مشاهده کثرت محجب شد با سلوک علمی از ذات حقّ استدلال می‌کند در اوصاف حقّ؛ و اسماء حقّ، و افعال حقّ یکی پس از دیگری، و مرتبه‌ای پس از مرتبه دیگر. و این مرتبه به منزله سفر دوّم از سلوک حالی که سفر در حقّ است به حقّ است می‌باشد.

امّا در حقّ است به جهت آنکه این سفر در صفات حقّ و اسماء و خواصّ حقّ است؛ و امّا به حقّ است به جهت آنکه سالک در این حال متحقّق به حقیقت حقّ است و از ائیّت و هستی تمام کثرات عالم و اعیان خارجیّه بیرون آمده و خارج شده است.

و در اینجا چه بسا صدر سالک منشرح گردد، و عقده از زبانش گشوده شود، و ملاحظه وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت بنماید؛ و هیچ‌یک از این دو، حاجب دیگری نباشد؛ و جامع هر دو نشأتین گردد؛ و برزخ بین مقامین شود؛ و قابلیت تعلیم ناقصان، و مُرشد ضعفاء العقول و النفوس گردد.

و منزله این مرتبه از سلوک حالی و عملی، منزله سفر سوّم است که از حقّ

است به سوی خلق با حقّ.

و از این مرحله بالاتر و عالی‌تر، مرحله دیگری هم هست که بسیار ادقّ و اتقن و اکمل است؛ و آن استدلال از وجود حقّ و وجود غیر حقّ به حقّ است؛ به طوری که در برهان، واسطه برای وجود او و وجود غیر او نباشد؛ و این را برهان لِم و طریقه صدیقین تسمیه نموده‌اند.

و این مرتبه به منزله سفر چهارم است که در خلق است با حقّ.^۱

انسان کامل، از جزئیّت گذشته و دارای صورت کلیّ انسانی است

«حالا اگر ما بخواهیم در بین همه موجودات کسی را بیابیم که در تمام

۱/سفار (طبع حرفی)، ج ۱، تعلیقه ص ۱۶ و ۱۷.

و مرحوم سبزواری در ص ۱۸ از *سفار* در تعلیقه آن راجع به اسفار اربعه مطالبی بیان داشته است که حاصل آن اینست:

شیخ محقق کمال الدین عبدالرزاق کاشی (قدّه) چنین فرموده است:

السَّفَرُ هُوَ تَوَجُّهُ الْقَلْبِ إِلَى الْحَقِّ تَعَالَى. وَ الْاَسْفَارُ اَرْبَعَةٌ:

الأوّل: هُوَ السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَنَازِلِ النَّفْسِ إِلَى الْوَصُولِ إِلَى الْأَفْقِ الْمُبِينِ وَ هُوَ نِهَایَةُ مَقَامِ الْقَلْبِ وَ مَبْدَأُ التَّجَلِّيَّاتِ الْأَسَائِيَّةِ.

الثّانی: هُوَ السَّيْرُ فِي اللَّهِ بِالْإِتِّصَافِ بِصِفَاتِهِ وَ التَّحَقُّقِ بِأَسْمَائِهِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَ نِهَایَةُ الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ.

الثّالث: هُوَ التَّرَقِّيُّ إِلَى عَيْنِ الْجَمْعِ وَ الْحَضْرَةِ الْأَحْدِيَّةِ وَ هُوَ مَقَامِ قَابِ قَوْسَيْنِ مَا بَقِيَتْ الْإِثْنِيَّةُ، فَإِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ مَقَامُ ﴿أَوْ أَدْنَى﴾ وَ هُوَ نِهَایَةُ الْوَلَايَةِ.

الرّابع: السَّيْرُ بِاللَّهِ عَنِ اللَّهِ لِلتَّكْمِيلِ وَ هُوَ مَقَامِ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ الْفَرْقُ بَعْدَ الْجَمْعِ؛ اِنْتَهَى.

و سپس مرحوم سبزواری برای مرتبه احدیّت و واحدیّت، و معنای قلب و روح، و معنای عوالم سبعه در نزد عرفاء که به تفسیر او طبع و نفس و طبع و قلب و روح و سرّ و خفی و اخفی است، توضیحات مفیدی داده است. (تعلیقه)

۲. معاد شناسی، ج ۸، ص ۶۶.

خصوصیاتش در این اسفار اربعه بر صراط مستقیم و نهج قویم بوده باشد، افکارش، ملکاتش، عقائدش، کیفیت طیّ منازل و مراحل و فنائش در ذات حضرت احدیّت همه و همه بهتر و عالی تر باشد و از نقطه نظر عبور از مراحل نفس در هر آن در سیر بوده و هیچ اعوجاج و انحرافی نداشته باشد، این حقیقت صراط مستقیم است و آن امام است؛ که باید الگو و اسوه قرار گیرد؛ اولاً در مقام تکوین حقیقت صراط است؛ و راه برای وصول به مدارج کمال است؛ و ثانیاً در مقام تشریح مقتدی و راهنماست.

صورت انسانیت، صراط مستقیم و حقیقت امیرالمؤمنین است

و این همان معنی است که در روایت وارد است که: «صورت انسانیت صراط مستقیم است.»^۱ و در تفسیر آیه شریفه ﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ در روایت وارد است که: «مراد صراط علی بن ابی طالب است.»^۲ چون مراد از صورت انسانیت، همان مرحله فعلیّت محضه است که اعلیٰ و احسن و اتقن آن در علی بن ابی طالب است؛ و اما مردم معمولی دارای صورت

۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۵۰: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: "إِنَّ الصَّوْرَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَالْحِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ."* یعنی صورت ناطقه نفس انسانی همان صراط مستقیم است بسوی تمام خیرات؛ و آنست همان پلی که در بین بهشت و دوزخ کشیده شده است.»

تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸۶. (محقق)

۲. شواهد التنزیل (حاکم حسکانی)، ج ۱، حدیث ۹۲: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ، يَعْنِي الْبَاقِرَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ؛ فَإِنْ أَدْنَتْ لِي أَسْأَلُكَ! فَقَالَ: "سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ!" فَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ عَنِ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: "نَعَمْ!" قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ قَالَ: "صِرَاطٌ عَلَيَّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ." فَقُلْتُ: صِرَاطٌ عَلَيَّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟! فَقَالَ: "صِرَاطٌ عَلَيَّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ." (محقق)

انسانیت فعلیه نیستند؛ اینها قابلیت تحقق آن را دارند، اگر به واسطه گناهان عمیق صورت انسانیت را مبدل نموده باشند.

باری افراد بشر در مقام تکاملند، ولی کامل نیستند؛ و صورت انسانیت اختصاص به شخص کامل دارد. چون انسان وقتی که نطفه است دارای صورت انسانیت نیست، این در حال تکامل است.

بعد جنین می‌شود و دارای صورت انسانیت نیست، و بعد در دنیا می‌آید صورت فعلیه ندارد، بچه است، بازی میکند، جوان می‌شود، در همه حال صورت حیوانیت دارد، چون هنوز به آن مقصدی که انسان برای وصول به آن آفریده شده است نرسیده است، و فقط در آن صورت، صورت فعلیه انسانیت تحقق پیدا می‌کند، شخصی که شهوت‌ران است صورت انسانیت ندارد، این صورت همان حیوانی را دارد که دارای این خصوصیت از شهوت است.

صورت انسانیت یعنی وصول به حکمت واقعی

اما اگر انسان در تمام مراحل استعداد و قوه رو به فعلیت تامه برود و تمام جهاتی را که خداوند بالقوه به او عنایت کرده است در راه قرب حضرت او به، مرحله فعلیت برساند، و انسان کامل شود دارای صورت انسانیت می‌گردد: الْحِكْمَةُ صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ!

زیرا که حکمت آنست که نفس ناطقه انسان عالم عقلانی گردد که از هر جهت مشابه با عالم عینی خارجی گردد؛ حکیم یعنی کسی که صورت انسانیت را تام و تمام کرده و خود را عالم عقلی نموده است.

همان‌طور که ما در خارج یک عالم طبعی داریم، حکمت علمیّه و عملیه که سیر آفاقی و انفسی است علماً و عملاً انسان را یک عالم عقلی می‌کند؛ و آن انسان، انسان مجرد است و آن انسانی است که از زمان و مکان خارج است؛ و تحدید و

تضییق جهات او را محدود و مقید نمیکند؛ و آن انسانی است که اقرب حجب بسوی خداست و آن انسانی است که اسم اعظم خداست؛ و از فرشته برتر است. و آن انسانی است که بین او و حضرت احدیت هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل نمی تواند فاصله شود.

این انسان به مقامی که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است می رسد؛ و فانی در عقل کلّ و نور کلّ می گردد؛ و از او به انسان مقرب و مخلص تعبیر می نمایند؛ و لیکن بعد از فناء که به عالم بقاء پیدا کرده است و جامع جمیع صفات حقّ متعال و اسماء حسنای او شده است، و نه تنها در ذات خدا بلکه تمام اسماء و صفات حقّ در او ظهور و بروز کرده است؛ اینست صورت انسانیت.»^۱

۱. همان، ص ۶۹.

گفتار هشتم

نقش فطرت در عبور انسان از جزئیّت و رسیدن به کلیّت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جایگاه و اهمیت فطرت در قرآن کریم

«شکی نیست که فطرت و سرشت انسانی به لحاظ ایداع آن از جانب پروردگار، پیوسته انسان را به سمت گزینش راه صواب و صدق و مطابق با واقع و مورد پسند و رضای الهی، هدایت و ارشاد می‌نماید؛^۱ چنان‌که آیه شریفه بر این مطلب تصریح دارد:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛

«پیوسته وجهه و رویکرد خود را به سمت و سوی دین حنیف و منطبق بر حق قرار ده، که این همان فطرت و سرشت نهفته الهی است در وجود انسان که مردم را بر آن میزان و ودایع، سرشته و آفریده است؛ و هیچ تبدیلی و تغییری در این فطرت و خلقت پیدا نخواهد شد (و پیوسته آدمی تا به هیئت و خلقت انسان است، این ودیعه الهی در او باقی و پایدار خواهد بود). و این است دین

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون کاربرد سرشت و فطرت و نتایج پیروی کردن از فطرت سلیم و پاک، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۴ و ۵۲۶؛ رساله طهارت انسان، ص ۲۲.

۲. سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

و مذهب و شریعت استوار و پابرجا و ثابت؛ ولیکن بیشتر مردم از این نکته غافل و جاهل‌اند! (و لذا قدر و قیمت خود را نمی‌دانند و متوجه نیستند که چه در گرانمایه‌ای را خدای متعال در وجود آنان به ودیعه نهاده تا پیوسته آنان را به شاهراه سعادت در دنیا و آخرت رهنما گردد).^۱

«فطرت انسان، به‌سوی حقایق گرایش و تمایل دارد. و همان فطرت نیز، از اعتباریات فرار می‌کند و ما همه در اعتباریات گرفتاریم.»^۲ بنابراین، نقش فطرت در عبور انسان از جزئیات و اعتباریات و رسیدن به حقیقت توحید و عالم کلیت یک نقش اساسی می‌باشد و می‌توان گفت که سلوک عقلانی، عبارتۀ آخرای سلوک فطری می‌باشد.

فرق بین فطرت و عقل

دربارهٔ فرق بین فطرت و عقل چنین می‌فرمایند که:

«عقل و فطرت دو چیز متفاوت از هم می‌باشند؛ عقل حکم مدیر اجرایی را دارد. از باب مثال: وقتی یک شخص در سازمانی همچون سازمان راه و ترابری که از یک‌سری پرسنل و کارمندان و اسباب و ادوات و آلات راه‌سازی و هم‌چنین از یک‌سری مسائل مادی و اقتصادی متشکل است، مسئول می‌شود، تمام این ابزار و خدمات در اختیار او قرار می‌گیرد تا به چه نحو و به چه قسم اینها را به‌کار ببندد. یک مدیر موفق، آن مدیری است که بتواند از کمترین امکانات بهترین نتایج را در یک پروژه بار کند، یعنی کمترین امکانات که سوخت کمتری دارد، به‌کار بگیرد تا بتواند به بهترین نتیجه برسد. پس بنابراین کاری که مسئول این سازمان انجام می‌دهد، کار اجرایی است.»

۱. *افق وحی*، ص ۲۹۵.

۲. *شرح حکمت متعالیه*، ج ۹، ص ۲۲۲.

حالا خداوند در انسان نیز موادی قرار داده است. آن مواد عبارتند از حقایق اسماء و صفات پروردگار؛ یکی از صفات پروردگار اسم «عدل» است، مقداری از این حقیقت عدل در وجود هر کسی وجود دارد، یکی دیگر از اسماء پروردگار، «رحمت و عطف» است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ اسم دیگر رأفت است: «هُوَ الرَّؤُوفُ» این رأفت در وجود انسان قرار دارد؛ یکی از اسامی پروردگار قادر است، این قدرت به مقداری در وجود انسان هست و همین طور است سایر اسماء و صفات الهی... ما اسم این مجموعه را که نزول اسماء و صفات کلی الهی است، فطرت می‌گذاریم.

حالا یک نیرویی باید بیاید این مجموعه را به کار بگیرد و از این مجموعه و از این اسباب و ادوات در موارد مختلف و در مواقف مختلفه، استفاده کند. یعنی در قضیه‌ای که پیدا می‌شود، این مواد را بیرون بکشد و با آنها این مسئله را فیصله بدهد و آن قضیه را حل کند؛ اسم آن نیروی مدبّر «عقل» است.

بنابراین، عقل عبارت است از قوه مُدرکه و مُشخّص و ممیّز بین حق و باطل؛ این قوه حکم مدیر اجرائی را دارد که می‌تواند با این امکاناتی که پروردگار در نفس ما قرار داده است، این پروژه را انجام بدهد: در این قضیه این حکم را کند، در آن قضیه آن نوع حکم کند، در این مسئله به این نحو عمل کند و همین طور در سایر موارد...^۱

تمایل فطری نفس در حرکت به سمت کلیت

ایشان معتقد بودند که اساس برنامه سلوک و عرفان بر مسائل فطری پایه‌گذاری شده است، زیرا فطرت انسان تمایل به عالم کلیت دارد؛ لذا می‌فرمودند: «مسئله مهمی که ما باید در ارتباط با او دقت کنیم این نکته است که راه

۱. میانجی سیر و سلوک الی الله، مجلس ۷، (۳۰ صفر الخیر ۱۴۲۲).

برای اطلاع دقیق از رابطه عقل و فطرت، رجوع شود به رساله تکرار عمره، ص ۲۵، تعلیقه ۱.

سلوک عبارت است از همان راه فطرت.

راه فطرت آن راهی است که انسان را از جزئیّت خارج می‌کند و او را به کلیّت می‌رساند؛ یعنی آن خصوصیتی را که خدای متعال در وجود انسان قرار داده است با تربیت صحیح و کیفیت مدارای انسان با او موجب می‌شود که آن خصوصیات یکی پس از دیگری به آن نقطه اطلاق برسد.

حسّ زیبایی دوستی انسان، علامت تمایل فطری به کلیّت و زیبایی مطلق

خداوند زیبا است و حسّ زیبایی را در وجود همه ما قرار داده است و هر کسی هم می‌خواهد زیبا باشد و زیبایی را دوست داشته باشد. وقتی که شما به مغازه می‌روید و می‌خواهید یک عکس و یا تابلویی بخرید، دائماً به تابلوها نگاه می‌کنید؛ برای چه نگاه می‌کنید؟ چون می‌خواهید آنچه را که زیباتر از همه است انتخاب کنید!

آیا هیچ‌وقت شده است که از میان این تابلوها، یک تابلویی که شکل و قیافه پایین‌تری از همه دارد را بردارید؟ کسی این کار را انجام نمی‌دهد! اگر بخواهید گلی بخرید می‌روید در مغازه گل‌فروشی و آن گلی که از همه زیباتر است؛ را انتخاب می‌کنید! البته ممکن است که قدرت خرید آن را نداشته باشید و آن مطلب دیگری است.

همیشه انسان می‌خواهد خود را به شکلی دریاورد که در نزد دیگران زیباتر جلوه کند. این حسّ زیبایی چه در خود و چه نسبت به زیبایی‌ها برای چیست؟

این را خدای متعال خلق کرده است و در وجود انسان قرار داده است و این حسّ همین‌طور وجود دارد و انسان به دنبال این حسّ می‌رود و اشباع نمی‌شود تا وقتی که به زیبایی مطلق برسد. وقتی که به زیبایی مطلق رسید، آن‌گاه دیگر به دنبال زیبایی نمی‌گردد؛ چون دیگر آن زیبایی به نحو اطلاق و به نحو غیرمحدود در وجود او هست؛ او نه می‌خواهد مورد توجه دیگران باشد، و نه خودش یک‌هم‌چنین اقتضائی را می‌کند.

گفتار حضرت لقمان: «عیب بر نقش می‌گیری یا بر نقاش؟!»

می‌گویند: حضرت لقمان از نظر ظاهر، چهره نامناسبی داشت؛ یک روز در حضور جمعی بود و شخصی در مورد چهره ظاهری حضرت لقمان به استهزاء و سُخریه کلام نامربوطی را به ایشان گفت؛ حضرت در جواب به آن شخص فرمود: «عیب بر نقش می‌گیری یا بر نقاش؟!»^۱

چرا حضرت این مطلب را فرمود؟ چون او به زیبایی مطلق رسیده است و برای او این چهره و چهره فلان شخص که از نقطه نظر جمال معروف است، دیگر تفاوتی نمی‌کند. نفس او به این نکته رسیده است و دیگر تقاضایی ندارد. این را می‌گویند مسیر فطرت.

حسّ تعلّم و تحصیل اطلاعات، علامت تمایل فطری به کلیت و علم مطلق

انسان به دنبال علم می‌رود و در هر جا می‌خواهد چیزی بیاموزد. علت اینکه اخبار را از رادیو دنبال می‌کند تا بفهمد در کجا زلزله آمده است و در کجای دیگر چه اتفاقی افتاده است، این است که خداوند حسّ طلب علم را در انسان قرار داده است و الا انسان پیگیری نمی‌کرد که بداند در اخبار چه می‌گویند.

هنگامی که دو نفر با هم صحبت می‌کنند افرادی که در آن طرف هستند می‌خواهند سرک بکشند و بدانند که این دو باهم چه می‌گویند اگرچه این کار بسیار زشت و قبیحی است، اما این به خاطر آن است که حسّ طلب علم دارند؛ منتهی

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲۵: «قِيلَ لَهُ: "مَا أَقْبَحَ وَجْهَكَ!" قَالَ: "تَعَيْبُ عَلَى النَّقْشِ أَوْ عَلَى فَاعِلِ النَّقْشِ!"»
عرائس المجالس، ص ۳۱۴: «عَنْ شَقِيقٍ: قِيلَ لَلْقَمَانَ: "مَا أَقْبَحَ وَجْهَكَ!" قَالَ: "تَعَيْبُ مِهَذَا عَلَى النَّقْشِ أَوْ عَلَى النَّاقِشِ!"»

نمی‌دانند این حسّ علم‌آموزی را در کجا مصرف کنند. حسّ اضافه شدن در علم و حسّ رشد علمی در همه افراد وجود دارد؛ تا وقتی که انسان در خود احساس نقصان کند این حسّ وجود دارد؛ اما همین که فطرت او به مرتبه اطلاق علمی و مرتبه‌ای که در آن مرتبه علم لامتناهی پروردگار وجود دارد رسید، دیگر نیازش به علم از بین می‌رود.

اگر دو نفر بنشینند و با هم حرف بزنند، این فرد کار خودش را می‌کند؛ تمام مردم بنشینند یک مسئله‌ای را بگویند، دیگر او کاری ندارد. اگر بگویند که در آنجا این قضیه اتفاق افتاده است! می‌گوید: خب اتفاق افتاده باشد! اگر بگویند: در آنجا فلان کس فلان چیز را اختراع کرده است؛ اصلاً آن فرد [واصل به مرتبه اطلاق علمی] می‌داند که آن اختراع چیست. اگر بگویند: فلان‌جا، فلان مسئله کشف شده است؛ این به یک جایی رسیده است که صد میلیارد از آن کشف‌ها به گردش هم نمی‌رسد! این مسئله، واقعاً مسئله عجیبی است.

کسی که یک لحظه به وصال پروردگار نائل آمده است، دیگر اصلاً تصوّر وصل دو عالم قیامت و عالم دنیا را نمی‌کند؛ چون این به آن علم مطلق، به جمال مطلق، به قدرت مطلق، به حیات مطلق رسیده است و دیگر نیازی برای جست‌وجو و حرکت در این کثرات و مادّیات ندارد.^۱

چو تافت بر دل من پرتو جمال حبیب

بدید دیده جان حسن بر کمال حبیب

چه التفات به لذّات کائنات کند

کسی که یافت دمی لذّت وصال حبیب

۱. مبانی سیر و سلوک الی الله، جلسه ۱۸.

به دام و دانهٔ عالم کجافرود آید
دلی که گشت گرفتار زلف و خال حبیب
خیال مُلک دو عالم نیاورد به خیال
سری که نیست دمی خالی از خیال حبیب
حبیب را نتوان یافت در دو کون مثال
اگرچه هر دو جهان هست بر مثال حبیب
درون من نه چنان از حبیب مملو شد
که گر حبیب در آید بود مجال حبیب
بدان صفت دل و جان از حبیب پر شده است
که از حبیب ندارم نظر به حال حبیب
چه احتیاج بود دیده را به حُسن برون
چو در درون متجلی شود جمال حبیب
ز مشرقِ دلت ای مغربی چه کرد طلوع؟
هزار بدر برفت از نظر هلال حبیب^۱

۱. دیوان شمس مغربی، ص ۱۲.

گفتار، مضمون

نقش عقول منفصله
در عبور انسان از جزئیّت و اتصال به کلیّت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تحقق سلوک عقلانی بدون استمداد و عنایت عقل منفصل امری محال می‌باشد زیرا هم‌چنان‌که بیان خواهد گردید مراد از عقل منفصل همان ولایت است و انسان هرگز نمی‌تواند بدون ولایت به کلیت و توحید واصل شود.^۱

اکنون برای توضیح نقش عقول منفصله در عبور انسان از جزئیات و رسیدن به کلیت، ضروری است توضیحی به‌عنوان مقدمه، پیرامون هر یک از عقل متّصل و عقل منفصل بیان گردد.

منظور از عقل متّصل و عقل منفصل

«عقل متّصل عبارت است از آن قوه درآکه‌ای که با هر شخصی قرین و همراه است و از او جدا نمی‌شود و انسان همیشه او را به‌کار می‌گیرد.»^۲

و عقل منفصل عبارت است از «اولین تنزّل ذات از مرتبه خود بر مرتبه

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم امکان وصول به توحید بدون ولایت، رجوع شود به روح مجرّد، ص ۳۴۷.

۲. شرح حکمت متعالیه، ج ۱۳، ص ۱۲۳.

صفات و اسماء و اولین مرتبه علیّت، که آن اسماء و صفات کلیه پروردگار را در عالم مراتب به صورت صور جزئیّه در می آورد؛ آن حقیقت اوّل و اولین مرتبه تنازل را مقام واحدیت می گویند که همان عقل منفصل است و تعبیر مختلفی نیز برای او آورده می شود که عبارتند از: ولایت نبویّه، نور محمدیه، «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ»، «قلم و لوح»^۱

عقل منفصل، همان مقام ولایت است

و هم چنین فرموده اند:

«آن واسطه فیض که مقام واحدیت است و مقام بروز و ظهور وجودات مقیده و محدده و تعینات در همه عوالم مجردّه و مادی است، عبارتست از ذوات مقدسه چهارده معصوم علیهم السّلام. آن حلقه رابط، این وجود نفسی و ولایت امام علیه السّلام است؛ بنابراین نور اوّل، عقل اوّل، صادر اوّل و واحدیت، تمام اینها را آن مسئله ولایت تشکیل می دهد، که مسئله ولایت جنبه واسطیت بین ظهورات و بین مقام هوویت را دارد»^۲

بنابراین، عقل منفصل همان مقام ولایت است؛ چنان که فرموده اند:

ما نودی بسئی مثل ما نودی بالولاية^۳

۱. همان، ج ۸، ص ۴۶. ترجمه:

«نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور پیغمبر توست، ای جابر!» (محقق)

۲. همان، ج ۹، ص ۹۵.

۳. مصادر این روایت در رساله سیر و سلوک بحر العلوم، ص ۸۲، تعلیقه، این گونه آمده است:

«در کافی، ج ۲، اصول، ص ۱۸ از فضیل از ابی حمزه؛ و در محاسن برقی، ج ۱، حدیث رقم ۴۲۹ در ص ۲۸۶ از ابن محبوب از ابی حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده اند که قال:

«به هیچ امری آن طور که به ولایت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده، تذکر داده نشده است.»

«دینی که ولایت اهل بیت در او نباشد، آن دین پیشیزی نمی‌ارزد و عبودیتی در آن مشاهده نمی‌شود، و عبور از نفس و کربوه‌های آن معنی نخواهد داشت؛ و مانند جوی آبی می‌ماند که سرچشمه را از ابتداء بسته باشند دیگر آبی در جوی روان نخواهد بود، و جوی بدون آب چه فائده‌ای دارد؟! و لذا اگر هزار سال عبادت خدا را بدون ولایت اهل بیت به جای آوری، همانند کسی می‌مانی که هزار سال بر لب جوی خشک بنشیند و از آن تقاضا و تمنای رفع عطش را بنماید! و لایزیده فی البقاء و الإستمرارِ إِلَّا ظمًا و عناء!»^۱

«ولایت یعنی سپردن قلب و تمام خواست‌ها و آرزوها در دست یک عقل مدبّر و یک عقل کلّ و یک انسان وارسته‌ای که آن انسان وارسته بیاید و خواست‌های ما را از ما بگیرد، اختیار ما را از ما بگیرد، هوی و هوس را از ما بگیرد و در قبالتش خواست خود، اراده خود، مشیت خود، بهاء و بهجت خود را جایگزین کند.»^۲

نقش عقول منفصله در حرکت انسان به سمت کلیت

پیامبران الهی به‌عنوان عقل منفصل، با اتصال به عالم غیب جهت رشد و

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَ مَا نُوْدِيَ بِشَيْءٍ [وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ] كَمَا نُوْدِيَ بِالْوَلَايَةِ.

و نیز در کافی در ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۱؛ و در محاسن، ص ۲۸۶ چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روایت دیگر از حضرت اَبی‌عبدالله و حضرت اَبی‌جعفر علیهما السلام نقل می‌کند.»

۱. سرّ الفتوح، ص ۸۵. ترجمه:

«هر چه بیشتر بماند و به این وضعیت ادامه دهد، فقط تشنه‌تر و خسته‌تر می‌شود.» (محقق)

۲. جلسات پرسش و پاسخ، جلسه ۳، (۲۹ ذی‌الحجّه ۱۴۱۹).

شکوفایی و فعلیت مراتب نهفته در عقل انسان به سوی مردم مبعوث گردیده‌اند، و عقل با توسل به براهین منطقی زاییده از حقیقت جوهری خود، متابعت و انقیاد از آنان را لازم، و مخالفت با آنان را حرام می‌داند. و به هر میزان که انسان با استناد به این مسئله در راستای اطاعت از این عقول منفصله قدم بردارد، بر مراتب فعلیت و رشد عقلانی خود می‌افزاید؛ تا حدی که خود با الحاق و اتحاد به عالم عقول مستقیماً از نفس جوهری آن، مستنیر و ملهم خواهد شد. چنانچه در این موضوع روایتی بسیار عجیب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید:

استشهاد به آیات و روایاتی در باب تبعیت از عقل منور

لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ
عِلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ.^۱

این مرحله همان اتصال و اتحاد عقل جزئی و ناپخته به عقل کلی و استناره از عالم قدس و مشیت است.^۲

دو وظیفه اساسی عقول منفصله: هدایت با ولایت تشریحی و تکوینی

«خداوند دو مسئولیت و دو وظیفه به امام معصوم علیه السلام، محوّل کرده

است:

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶. ولایت فقیه، ج ۳، ص ۷:

«حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "فتوا دادن در مسائل شرعیّه حلال نیست کسی را که استفتاء نکند از حق تعالی با باطن پاک خود از لوث آلودگی‌ها، و با نفس پاکیزه خود از کدورت ارتکاب مناهی؛ و جایز نیست فتوا دادن از برای کسی که عبادت و طاعتش برای خدا خالص نباشد، و ظاهر و باطن او موافق نباشد، و در جمیع مسائل ضروری و حالات لابدی، برهان و مُسْتَمْسَكِ قَائِمِ مِثْلِ آيَةِ وَ حَدِيثِ نَدَاثَتِهِ بِأَشَدِّ."»

۲. حریم قدس، ص ۴۷.

وظیفه و مسئولیت اول: ارائه طریق و هدایت و ارشاد به سوی مرتبه تعالی از معرفت و کمال، که همان شناخت حقیقی و شهودی ذات پروردگار است به واسطه بیان احکام و برنامه تربیت و تزکیه.

وظیفه دوم: ایصال و فعلیت بخشیدن به نفوس مستعدّه و بالقوه را به مراحل و مراتب متفاوت در سعادت و شقاوت، که این مسئولیت به فعل تکوینی و ولایت تکوینی امام علیه السلام برمی‌گردد.

اما ولی خدا دارای یک چنین مسئولیت عظمی و عام الشمولی نمی‌باشد؛ بلکه نسبت به حیطة و محدوده وظیفه‌اش در افراد معین، قیام به این وظیفه و تکلیف می‌نماید؛ و البته محدوده ارشاد و هدایت و نیز تربیت و تزکیه افراد بر حسب تشخیص نفس ولی خدا به واسطه ارتباط با مبدأ اعلیٰ موسّع و مضیق خواهد شد.^۱

تلاش شیطان در غلبه‌دادن وهم و خیال بر عقل، جهت انصراف انسان از

سیر به کلیت

«در آیات قرآن راجع به وحی شیطانی نیز اشاره شده است:

﴿وَلَا تَأْكُلْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۲

«از ذبیحه و قربانی که اسم خدا بر او برده نشده است مخورید. زیرا آن نافرمانی به حساب می‌آید. و به تحقیق شیاطین به دوست‌داران خود وحی می‌کنند تا با شما به جدال و ستیز برخیزند، و اگر شما از آنان اطاعت نمایید قطعاً مشرک خواهید شد. (زیرا به واسطه اغواء مشرکین و فریب آنان و

۱. مهر فروزان، ص ۱۱۷

۲. سوره أنعام (۶) آیه ۱۲۱.

سخنان گمراه کننده شما از مسیر حق منحرف می‌شوید و به راه جنود و حزب شیطان در خواهید آمد.»

در آیه دیگر از همین سوره، بیشتر می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ، وَ لِيَتَضَعُوا إِلَيْهِ أَفئِدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾^۱

«و این چنین مقرر کردیم که برای هر پیامبری دشمنی که با او به مقابله برخیزد وجود داشته باشد، چه از شیاطین بشری و چه از شیاطین جنی، کار آنها این است که به یکدیگر وحی می‌فرستند و سخنان باطل و گمراه کننده به یکدیگر القاء می‌کنند، و اگر پروردگارت نمی‌خواست که چنین کنند هرگز قدرت و توانایی بر القاء معانی و مفاهیم خلاف را به یکدیگر نداشتند. پس آنها را به حال خود رها ساز و بگذار هر افتراء و دروغی که مایلند به تو نسبت دهند. (به راه خویش برو و از مکر آنها مهراس و آنها را با افکار پوچ و توخالی و توهمات و تخیلاتشان به حال خود بگذار.»

در این آیات که واقعاً آیات عجیبی است و قابل دقت، خداوند متعال کیفیت به دام افتادن افراد ناپاک و منحرف را در دام شیطان و متابعت از دستورات شیطان و اغواء آنان بیان می‌کند و بدین بیان انسان را از معرض قرار گرفتن وسوس شیطان و تلبیس ابلیس و انحراف در مسیر و هواهای نفسانی برحذر می‌دارد. و به انسان خاطرنشان می‌کند که چگونه ابلیس با جنود و لشگریان و ایادی و اعوان خود به قوای واهمه و متخیله انسان نفوذ می‌کند و کیفیت مواجهه با یک جریان حق و صدق و پاک را به او می‌آموزد و او را به انواع حیل و مکر و شیطنت و وسوسه و

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۲ و ۱۱۳.

دلیل عوام‌پسندانه و مغلطه و جدل مجهز می‌سازد و چون این فرد ناپاک به واسطه کدورت و عناد و مقابله با حق و واقعیت از حیثه ولایت حق خارج شده و در حریم و محدوده ولایت شیطان قرار گرفته است، شیطان هم آنچه شرط ضیافت و مهمان‌نوازی و جوار و تسلیم و عبودیت در برابر خود است در حق او به جای می‌آورد، و مسیر انحراف او را هموار و مستعد می‌گرداند و موانع انحراف و ضلالت را از جلوی پای او برمی‌دارد، و معدّات و مشوّقات ضلالت و غوایت را برای او فراهم می‌آورد. و هر چه از افکار پلید و زشت و قبیح و مهلک که برای هلاکت او تدارک دیده است در اندرون نفس و ذهن و قوای باطنی او وارد می‌سازد و او را با خود همگام و همراه می‌نماید.

الهام و القاء مطالب خوب و بد، به هر یک از مؤمنین و کفار

در آیه شریفه قرآن نسبت به هر دو دسته از مؤمنین و کفار چنین می‌فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

«خداوند سرپرست و عهده‌دار کسانی است که به او ایمان و اعتقاد آورده‌اند که در این صورت آنان را از ظلمات و تاریکی‌های جهل و گمراهی خارج و به نور هدایت و صلاح وارد می‌سازد. و اما آن کسانی که برخلاف دسته اول کافر گردیدند سرپرست و متولیان امور آنها طاغوت و شیاطین می‌باشند اینان آنها را از دایره هدایت و روشنائی که به واسطه فطرت سلیم و صفات پسندیده و غرائز شایسته که خداوند در وجود آنان نهاده است، به وادی ضلالت و غوایت و انحراف و گمراهی و هلاکت می‌کشاند و اینان در این

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۷.

صورت با آتش جهنم قرین و محشور خواهند شد.»

این آیات و نظائر آنها در قرآن کریم از جمله آیاتی است که زنگ خطر را برای همه افراد به صدا درآورده است و از ناحیه دیگر نور امید و روزنه هدایت و ارشاد را در پیشاپیش روی بشر قرار داده است.

شکّی نیست که افعال و حرکات انسان از اراده و خواست و هدف از قبل تعیین شده سرچشمه می‌گیرد و طبیعتاً اهداف و غایات در صلاح و فساد متفاوت می‌باشند، شوق و میل به هدف، چه ارزشمند و چه فاقد ارزش، ناشی از خطورات و تصوّرات ذهنی و غرائز نفسانی و صفات متفاوت انسان است.

علّت پیدایش شوق و میل به اهداف نورانی و روحانی در انسان

موقعیت انسان در فضای روحانی و کشش‌های نفحات سبحانی، موجب پیدایش شوق و رغبت و میل به اهداف و غایات و مقاصد پاک و نورانی و روحانی خواهد شد، و تصوّرات و تصدیقات او همه در راستای رسیدن به این نتیجه و هدف در ذهن او نقش می‌بندد، و آنچه از تصوّرات زشت و ناپسند در سر راه او قرار می‌گیرد همه را با همان نور ایمان و میل به هدف نورانی از ذهن خود دور می‌سازد و به وسوسه افراد ناصالح و مطالب منتشره در اطراف و پیرامون خود توجهی نمی‌نماید و از دسیسه خناسان و فتنه فتنه‌گران هراسی به خود راه نمی‌دهد و از تهدید و ارعاب خوفی نمی‌پذیرد و چشم و گوش و زبان و اعضاء خود را در خدمت تحصیل آن مقصد ارزشمند به کار می‌گیرد، در این صورت است که تأیید خدای متعال و توفیق او برای وصول به آن مقصد اعلیٰ شامل حال او می‌گردد و او را به آن مرتبه متوّع و هدف منظور می‌رساند و در اینجا آیه شریفه: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ

آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿۱﴾ مصداق پیدا می‌کند، و آن ولایتی را که خدای تعالی نسبت به مؤمنین اعمال می‌کند در خارج صورت عینی می‌یابد.

عَلَّتْ مِيلٌ وَ تَوْجِهٌ اِنْسَانٌ بَهْ گِناهِ وَ انْحِرَافٌ

و اما اگر انسان در موقعیت متفاوت قرار گیرد و ارتباط نفس و قلب و سرّ او با پروردگار قطع شود و توجّه و حواسّش به سمت وسوی غیر از خدا برود و در فکر و مخیله‌اش با ظواهر دنیا و مظاهر کثرت مأنوس گردد و قلب و ضمیر خود را معطوف علل و اسباب عالم طبع و کثرت نماید و به ظروف و أجواء و جریانات دور و بر خود فریفته و دلبسته شود و ادامه حیات و مسیر زندگی را از ارتباط با ابناء دنیا طلب نماید و ارتباطش با خدا صرفاً به پرداختن به نماز آن هم در آخر وقت و با هزار فکر و خیال و نقشه‌کشی برای افراد و برنامه‌ریزی برای کارها و امور روزمره باشد، به پا خواستن در شب‌ها و بیداری سحر را به دست فراموشی بسپارد، قرآن کتاب مبین الهی را به کلی از یاد برده آن را در طاقچه و قفسه کتابخانه قرار دهد و فقط در مجالس عزا و ترحیم و یا به قول امروزی‌ها (بزرگداشت) به دست گیرد و چند آیه‌ای آن هم به جهت توجّه افکار قرائت نماید، تدبّر و تأمل در مضامین حیاتی و اکسیر گونه کتاب الهی را فراموش کند و سرمشق قرار دادن معانی و دستورات حیات‌بخش آن را از یاد ببرد و آن‌همه تأکیدات و سفارشات بزرگان دین و ائمه معصومین علیهم السّلام را درباره تدبّر و تفکر در آیات الهی به بوته نسیان و اهمال بسپارد و علاوه بر آن إمعان نظر در روایات و احادیث وارده از حضرات

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۱:

«خداوند است ولیّ و صاحب اختیار کسانی که ایمان آورده‌اند. ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌کشاند.»

معصومین علیهم السلام را فراموش کند، در این صورت خدای متعال ارتباط او را با خود قطع و ولایت خود را در ارشاد و دستگیری و هدایت او به صلاح و رشد از او سلب می‌نماید و افسار او را به گردن خود او می‌اندازد و زمام امور و حیاتش را به دست شیطان و جنود او می‌سپارد و ابلیس را سائق و قائد او می‌گرداند و تربیت نفس و قلب او را در وادی ضلالت و جهالت و هلاکت شیطان به دست می‌گیرد و او را به قعر ظلمات و جهنم وارد می‌سازد. در این صورت این فرد مصداق آیه: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ خواهد شد.

اثرات تسلیم در قبال پروردگار و تحصیل رضایت او

در صورت اول چنانچه شخص در واقعه‌ای قرار گیرد که انظار مختلف و آراء گوناگون هر کدام انسان را به سمت خود می‌خواند، از آنجا که این فرد مؤمن قلب و نفس خود را به دست اراده و مشیت خدا سپرده است و فقط و فقط مقصود و هدف خود را تحصیل رضای او و پیروی از دستورات اولیای الهی قرار داده است، خداوند هم آن مسیر صحیح و سلوک مستقیم را در آن واقعه به او می‌نماید و او را به سمت آن مسیر هدایت می‌کند و بدون تفکر و تأمل در امور آنچه را که به خیر و صلاح و رشد او می‌باشد در ذهن او القاء می‌کند و میل او را به همان سمت و مقصد قرار می‌دهد و نیز موانع رسیدن به آن مقصد را از پیش پای او برمی‌دارد و

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۱:

«و کسانی که کافر شده‌اند اولیائشان طاغوت است. آن طواغیت، آنان را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌کشاند. و آنان می‌باشند - ای پیامبر - مصاحبان و همنشینان آتش که به طور جاودان در آن زیست می‌کنند.»

معدّات و لوازم وصول به آن نقطه را من حیث لایحْتَسَب برای او مهیا می‌گرداند و شرائط محیط را منطبق بر آن مقصد و هدف نورانی مقرر می‌فرماید، و ذهن او را از تشویش و اضطراب و تردید نسبت به نقطه منظور و متعین روحانی و الهی پاک می‌گرداند.

کیفیت وحی الهی بر قلوب مؤمنین و معتقدین راستین

آیات کتاب الهی را در موقع قرائت آن برای او تفهیم و تفسیر و معنا می‌کند و قلب و سرّ او را با آن آیات روشن و منور می‌سازد و آنچه از مفاهیم و مدرکات در آن شرائط برای او لازم و ضروری است توسط آیات باهراش ظاهر و هویدا می‌گرداند، و علاوه بر آن، از کلمات و بیانات عرش بنیان حضرات معصومین علیهم السّلام به واسطه‌های مختلف و وسایل گوناگون به گوش ظاهر و باطن او می‌رساند و جان و ضمیرش را با شنیدن آن مطالب نور و قوّت و صلابت می‌بخشد تا وسوسه خناسان در نفس او تأثیر نگذارد و تبلیغات و شایعات خلی در راه متقن و مسیر حقّ او ایجاد نکند و فتنه و افساد کوتاه‌نظران و جهّال و اوباش در حرکت او به سمت و سوی کمال و متابعت از دستورات شرع مقدّس و ارشادات اولیای الهی و عرفاء بالله، بی‌اثر و بی‌ثمر گردد. و هرگاه که زمزمه اغوائی از فردی به گوشش بخورد و شیطان بخواهد تا به یک صورت مختصر تردیدی در راه و مسیر و اهداف و برنامه او ایجاد کند؛ فوراً جنود الرّحمن و ملائکه پروردگار با گرزهای آتشین چنان بر سر فتنه‌گر بکوبند که خیال اغواء و اضلال او را برای همیشه از سر بدر کند و نور ایمان و یقین را چنان در قلب و نفس و سرّ او به پا دارند که اگر از این پس هزاران هزار نفر مطلبی گفتند همه را از گوش خود بدر آورد و هیچ اعتناء و توجّهی به آن ننماید، و این است همان وحی الهی که خداوند بر قلب مؤمنین و معتقدین راستین به راه و صراط خود افاضه و عنایت می‌کند. و به واسطه آن، نفوس مستعدّه

آنان را در مسیر تربیت و سلوک إلى الله به مراتب فعلیّت و محوَضت تجرّد و نور می‌رساند. و وعده الهی نسبت به مؤمنین که با وصول به مقام اخلاص به‌طور دائم و ابدی از دسترس شیطان به‌دور خواهند ماند عملی می‌شود:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۱ ﴿لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾^۲ ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۳.

اثر قطع ارتباط با پروردگار، دخول در تحت سلطه شیطان و تمایل باطنی به خلاف

و اما نعوذ بالله اگر فردی از دسته و گروه دوّم باشد، و ارتباط خود را با خدا قطع نموده باشد، در این حال شیطان زمام امور او را به‌دست می‌گیرد و در ذهن و نفس او از وساوس خود القاء می‌کند و بدون اینکه آن شخص در فکر ترتیب اموری باشد میل به گناه و خلاف و مفساد اخلاقی و اجتماعی را در قلب و نفس او ایجاد می‌کند، و در واقعه‌ای که دارای وجوه مختلفه و آراء متشکّته است، میل باطنی او را به سمت نقطه خلاف و نتیجه زشت و خلاف رضای پروردگار می‌کشاند و توجّه به ابناء دنیا را در نفس او قوّت می‌بخشد، و ارتباط با افراد صالح و مفید به حال او را قطع می‌کند.

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۸۲ و ۸۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۵۶:

«شیطان به خدا گفت: سوگند به عزّت خودت که من همه افراد بنی آدم را اغواء می‌کنم، مگر بندگان مخلص تو را».

۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱. رساله لبّ اللباب، ص ۱۸، تعلیقه:

«برای چنین چیزی عمل‌کنندگان باید عمل کنند.»

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۱۶۵:

«خداوند حقّاً با کسانی است که تقوی پیشه گرفته‌اند و کسانی که حقّاً ایشان احسان‌کننده هستند.»

و یا اگر در مقطعی از زمان فردی شایسته و دارای افکار و عقایدی استوار با او برخورد نماید، سخنان او را در نزدش بیهوده و عبث جلوه می‌دهد و با دید تمسخر و استهزاء به او می‌نمایاند و از تأثیر کلمات بزرگان و اولیای الهی در نفس و ضمیر او جلوگیری می‌کند و افراد مسانخ و همسو و هم‌طریق با او را بر سر راهش قرار می‌دهد، دوستان و اصدقاء او را از سنخ و هم‌طراز با او می‌گرداند، و برای رسیدن به مطلوب فاسد و اهریمنی خود از تمام ابزار و وسایل لازم او را برخوردار می‌کند، کتب و مقالات و دلایل توجیه‌نیت شیطانی را به او نشان می‌دهد و از میان مطالب و احادیث و کلمات بزرگان آنچه دارای حکم متشابه و قابل تأویل و توجیه است و می‌تواند تأویل‌کننده و توجیه‌کننده انحراف و اعوجاج و خودکامگی او گردد در دسترسش قرار می‌دهد.

وسایل تبلیغات و ارتباطات جمعی را در خدمت او می‌آورد و سخنان او را نزد افراد بی‌مایه و پست و بی‌حیثیت، جاذب و پر زرق و برق می‌گرداند و از تجمع افراد و کثرت اجتماع او را دلخوش و مسرور می‌گرداند رفقاء صالح و افراد دلسوز و مفید کم‌کم از دور او پراکنده شده جای آنان به افراد فرومایه و فرصت‌طلب و بی‌مایه و بی‌بته سپرده می‌شود، و آنان با تمجیدها و اغراءها و سخنان دل‌فریب و گمراه‌کننده بیش از پیش او را به سوی پرتگاه نیستی و وادی ضلالت و هلاکت سوق می‌دهند، از معاشرت با صلحاء دیگر گریزان است و اوقات خود را با اهل دنیا و اعتباریات می‌گذراند.

صحبت و سخن الهی در کام او سنگین و ناگوار و کلام لهُو و عبث موجب آرامش و سکونت او می‌شود. و بالأخره در تمام امور خود آنچه را که موجب بوار و هلاکت اخروی او است سرلوحه برنامه‌ها و امور روزمره و حیات زندگی خود قرار می‌دهد و هر آنچه که موجب خیر و صلاح و رستگاری اوست، او را نسبت بدان بی‌توجه و بی‌اعتناء و دلسرد و وازده می‌سازد.

و این همان وحی شیطانی است که برای منحرفین از حق و ضالین از صراط مستقیم و منهج قویم، شیطان فراهم می‌سازد تا سرمایه خدادادی را در راه سخط و غضب او صرف کنند و عمر گرانمایه را به جای استفاده و بهره‌وری در مسیر کمال به صرف لاطائلات و اباطیل و عالم توهّم و خیال بگذرانند و با دست تھی از نفحات و نعمات الهی و فوز و نجاح رخت از این عالم به سرای عقوبت و جزاء بسپارند. و در این صورت با ندای: ﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾^۱ به استقبال عذاب الهی و میزان اعمال و کردارشان رهسپار می‌شوند. و آن ولایت شیطان در تخریب نفوس و اضمحلال استعدادهای خدادادی و بطلان عمر در حق آنان محقق خواهد شد.^۲

طلوع عقل منفصل در انسان، در صورت آمادگی و تسلیم در قبال حق

حضرت آیه الله طهرانی - رضوان الله علیه - مهم‌ترین شرط استفاضه از عقول منفصله را تهیّ و آمادگی نفس به همراه تسلیم و انقیاد انسان در قبال عقل منفصل می‌دانستند و می‌فرمودند:

«اگر مقدمات تهیّ نفس به وجود بیاید آن مثال منفصل و عقل منفصل در نفس طلوع می‌کند.»^۳

و همچنین درباره تأثیر مراقبه و تسلیم در دریافت نفحات الهی و عنایات عقل منفصل می‌فرمودند:

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۵۳:

«گفتار ستمگران است در روز قیامت که ای حسرت و ندامت برای من بر آنچه من درباره جنب خدا کوتاهی کرده‌ام.»

۲. افق وحی، ص ۲۵۳.

۳. شرح حکمت متعالیه، ج ۱۳، ص ۴۲۳ (با تلخیص).

«هرچه انسان مراقبه بیشتری داشته باشد و زمام امور خود را به دست عقل و فطرت و ربط با مبدأ بسپارد، این ارتباط با مبدأ وثیق تر می شود و در نتیجه نفحات قوی تری به سوی انسان می آید و همان نفحات ملکوتی موجب تحوّل و تبدل نفس می شود و هم چنین موجب تحوّل و تبدل فکر و قوه عاقله خواهد شد.

یعنی به واسطه مراقبه حرکت عقل از جنبه استعداد به جنبه فعلیت، قوی تر و شدیدتر می گردد و در مقابل اگر انسان به مسائلی که بزرگان فرموده اند کمتر توجه کند و به جای آن ذهن و فکر خود را به تعلقات و کثرات متوجه کند، مخصوصاً اگر ذهن متوجه مسائل دنیوی و کثرات و اموری باشد که آن امور توغّل در جزئیات را می طلبد نه ربط با کلیات را، در این صورت به طور کلی در بسته می شود، حالا چه برسد به اینکه انسان بخواهد وارد مسائل محرّمه بشود و در وادی خلاف شرع و خلاف رضای خدا بخواهد حرکت کند! که در این صورت اصلاً به طور کلی در بسته می شود و آن حالت خاصّ برای بستر سازی عقل، دیگر از انسان گرفته می شود.^۱

صحت ادراکات انسان به واسطه تسلیم در قبال ولایت

در میان شاگردان حضرت علامه طهرانی فردی بود که شغل او کاسبی بود ولی در صحبت ها و نگرش و فکر دارای تیزی خاصی بود که خارج از معیارهای متعارف است، خیلی با اطمینان سخن می گفت و در عین حال مصیب بود و سخنش صحیح بود، روزی مرحوم علامه به بنده فرمودند:

فلانی را ببین! یک شخص عامی و کاسب است؛ ولی خدا به او یک تیزی داده است که مطالب را می گیرد. و این مسئله برای این است که ایشان خودش را سپرده است.

۱. رجوع شود به کتاب آیین رستگاری، جلسه ۵ و ۶؛ رساله لبّ اللباب، ص ۳۹.

این عبارت خیلی عبارت عجیبی است. یعنی هنگامی که انسان خودش را که بسپارد، قلب او باز می‌شود و آن حالت رضا و تسلیم، موجب می‌شود که این دل باز بشود و آن نفحات از عالم حق می‌آید.^۱

اتصال به عقل منفصل موجب حصول ادراکات کلی، و اتصال به شیطان منفصل موجب حصول ادراکات جزئی

«سیر و حرکت نفس از جزئیّت به کلیّت، قطعاً باید از تعین بلا تعین باشد؛ یعنی وقتی که نفس حرکت می‌کند و خود را می‌خواهد برای رسیدن به آن معانی عقلیه آماده بکند، قطعاً باید آن تعلقات مادی و شهوانی و آن تعلقات بهیمیّت و حیوانیّت را حذف کند زیرا این تعلقات انسان را از رسیدن به آن صور علمیه محروم می‌کند.

شما اگر در حیوان نظر کنید، می‌بینید ادراکات حیوان ادراکات جزئیست. حیوان نمی‌تواند ادراکات کلیه داشته باشد، چون در عالم حیوانیّت و بهیمیّت گرفتار است.

در اینجا یک قیاس برای انسان حاصل می‌شود؛ به عبارت دیگر یک تناسب در اینجا برای ما رسم می‌شود که به هر مقدار که تعلقات ما نسبت به امور دنیا و نسبت به آنچه که موجب بُعد است، کم بشود، تجرّد نفس و حرکت او به سمت تجرّد جوهری خود قوی‌تر خواهد شد و تجرّد بیشتر موجب جلب معانی کلی‌تر و ادراک حقایق هستی بیشتر خواهد شد. و هرچه از تجرّد او کمتر بشود و نسبت به عالم حیوانیّت نزدیک‌تر بشود. و تعلق او به دنیا بیشتر بشود و گرفتاری او به مسائل دنیا، به ریاست‌ها، به تعلقات ظاهری، به مال، به منال، به آنچه را که شهوت،

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۲۳، ص ۱۲۷.

غضب، انائیّت، خودیّت، خود محور بودن، برای خود دیدن، دیگران را در نظر نداشتن، شخصیت طلبی، فرعونیت، هر چه بیشتر بشود، آن ثقل و آن کثافت نفسی و کثافت روحی و ثقل نفسی و روحی او بیشتر خواهد شد و این به واسطه اتصال او به خیال منفصل شیطانی می باشد که عبارتست از جنود شیطان.

وقتی که اتصال او به خیال منفصل شیطانی بیشتر شود، صوری که در نفس او منتقش خواهد شد، آن صور، صور شیطانی خواهد بود. افکار او به تبع آن صور، شیطانی خواهد بود.

صورت اول، صورت جلب منافع شخصی خواهد شد. به دنبال این صورت راه‌های رسیدن به این منافع شخصی و هواهای نفسانی و مطامع حیوانی مهیا خواهد شد. تمام اینها یعنی این دو قطب و این دو نحوه از وجود در آن طرف به شکل نورانیّت و به شکل رحمانیّت وجود دارد و در این طرف به شکل شیطانیّت و هواهای نفس وجود دارد. همان طوری که در این طرف ملائکه و وسائلی برای این کار خدا گمارده است همین طور در این طرف شیطان و جنود ابلیس و شباک ابلیس برای استیلاء این نفس در تحت قوای شیطانی خود، در اینجا آمادگی پیدا کرده است. بنابراین هرچه به آن طرف نزدیکتر بشویم. از این قوا کمتر می شود و اتصال انسان به قوه متخیلیه شیطانی کمتر می شود. هر چه به سمت دنیا و اعتبارات حرکت کنیم اتصال انسان از خیال منفصل روحانی و از عقل منفصل کمتر خواهد شد و به خیال منفصل شیطانی و عقل شیطانی نزدیکتر می شود.

اینجاست که افراد دارای مراتب مختلفی هستند. بعضی‌ها را نگاه می کنیم می بینیم افکار اینها روحانی است. آنچه که در نفس و ضمیر آنها می گذرد روحانی است. اینها دارای نور هستند. و زندگی و ارتباط آنها با افراد براساس این نورانیّت خواهد بود.

به افراد دیگر نگاه می کنیم، می بینیم صور شیطانی در نفس آنها قرار دارد.

دائماً از خود و خودیّت حرف می‌زنند، دائماً برای رسیدن به دنیا و تکالب بر دنیا تلاش می‌کنند، دائماً در حال رسیدن به نقشه‌های حیوانی و شیطانی و خود محوری‌های خود هستند، دائماً در حال طرد حریف و او را از میدان به در کردن هستند، بر این اساس نقشه می‌کشند، بر این اساس پایه و اساس زندگیشان را قرار می‌دهند، بر این اساس افراد و وسائلی که می‌تواند آنها را به این سمت بکشاند جلب می‌کنند، خواب‌هایی که می‌بینند تمامشان شیطانیست. به واسطه خواب اتصال به خیال منفصل شیطانی پیدا می‌کنند. در بیداری نقشه‌هایی که در سرشان می‌گذرد همه نقشه‌های شیطانیست، گرچه صبغه الهی دارند، گرچه دم از خدا می‌زنند، گرچه می‌گویند برای خدا، ولی باطنشان را که بشکافی بوی تعفنش تمام دنیا را می‌گیرد؛ چرا؟ چون از خدا به عنوان سپر استفاده می‌کنند! از خدا فقط به عنوان یک وسیله‌ای که اینها را به مطامع برساند استفاده می‌کنند! اگر خدا به آنها بگوید: من این را نمی‌خواهم، خودِ خدا را هم کنار می‌گذارند، به خودِ خدا هم توجه نمی‌کنند، خدا را می‌گویند و شیطان را قصد می‌کنند.

منطق «کلمه حقّ یرادُ بها الباطلُ» به واسطه اتصال به خیال منفصل شیطانی

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت می‌کردند، آن شخصی که از خوارج بود آمد و به حضرت گفت: «لا حُکَمَ إِلَّا لِلَّهِ؛ لا لَكَ و لا لِغَیْرِكَ یا عَلِيُّ!»^۱
حضرت فرمودند: «کلمه حقّ یرادُ بها الباطلُ!»^۲
این می‌گوید: «لا حُکَمَ إِلَّا لِلَّهِ!» اما اگر همین خدا بیاید الآن بگوید که از علی

۱. ترجمه: «ای علی! حکم اختصاص به خداوند دارد؛ و نه برای تو و نه برای غیر از تو (معاویه) چنین حقّی نیست.» (محقق)
۲. وقعه صفین، ص ۴۸۹. ترجمه:
«این کلمه مطلب حقّی است، ولی باطل از آن اراده شده است.» (محقق)

تبعیت کن! به خود خدا می‌گوید: برو پی کارت!

چرا؟! چون نفس دارد این حرف را می‌زند! اتصال به خیال منفصل شیطانیست که دارد این حرف را می‌زند! آن خیال منفصل شیطانی می‌آید و عبارت را به کار می‌گیرد، آیات را به کار می‌گیرد، روایات را به کار می‌گیرد. کلام، کلام واحد است، اما این کلام را در اختیار خود می‌گیرد. این کلام را به نفع خود استفاده می‌کند. حجاج بن یوسف ثقفی هم می‌آمد به آیات قرآن استدلال می‌کرد، خود را امیرالمومنین خطاب می‌کرد، تمام آیات قرآن را هم حفظ بود؛ اما این آیات را براساس خیال منفصل شیطانی تفسیر می‌کرد، نه براساس خیال منفصل روحانی! دلیلش اینست که وقتی که امیرالمؤمنین می‌آید در جنگ نهروان برای مردم توضیح می‌دهد و مطلب را تمام می‌کند و دلیل را بر آنها تمام می‌کند، هشت هزار نفر از آنها بر می‌گردند و چهار هزار نفر باقی می‌مانند.

اگر جواب علی را داری! خب بیا جواب بده؟ چرا جواب نمی‌دهی؟ اگر جواب نمی‌دهی، بیا قبول کن! قبول نمی‌کند؛ پس معلوم است دارد دروغ می‌گوید، خیال منفصل شیطانی او نمی‌گوید که با شیشه عرق و با صفحه شطرنج و با قمار در مقابل اصحاب علی بایستد و خودش را ارائه بدهد؛ بلکه با تسبیح و قرآن و مصحف حمایل به گردن می‌آید و در مقابل اصحاب علی می‌ایستد.

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با معاویه می‌گوید: «این قرآن‌ها را بزنید!» چون اینها الآن با این قرآنشان به خیال منفصل شیطانی متصلند نه به خیال منفصل روحانی! به ملکوت متصل نیستند! اینها در عالم حیوانیت و بهیمنیت قرار دارند و آمده‌اند قرآن را وسیله برای این قرار داده‌اند.

وقتی که نفس در مسئله جوهریت خودش و در مسئله تجرّد خودش به این صور نقش پیدا می‌کند، وجود او می‌شود این نقش! حقیقت او می‌شود این نقش! حال او می‌شود این نقش!

نفس دارای صورت علمیه است؛ حال یا آن صورت، صورت علمیه روحانی است که با واسطه اتصال به عقل منفصل روحانی آن صورت در نفس نقش می‌بندد، و یا این نفس دارای صورت علمیه شیطانی است که به واسطه اتصال باخیال منفصل شیطانی، آن صورت در نفس پدیدار می‌گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لَوْلَا التَّقِيُّ لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ؛^۱ وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ.^۲

معاویه عقل نداشت، غدر داشت؛ یعنی شیطنت داشت؛ ما نمی‌توانیم اسم کلک‌هایی را که معاویه می‌زند عقل بنامیم؛ چون «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ»؛^۳ این عقل است.

آن عقل منفصل هرگز نمی‌آید در مقابل علی نقشه بکشد، آن عقل منفصل هرگز نمی‌آید در مقابل حق نقشه طرح کند که: چکار کنم که علی را زمین بزنم؟ بروم جلوی نهر فرات را بگیرم تا لشکریان علی تشنه بمانند و تسلیم بشوند! عقل منفصل این کار را نمی‌کند؛ کار عقل منفصل این است که وقتی لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آیند با جنگ اصحاب معاویه را از آن شریعه

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۴: «لَوْلَا التَّقِيُّ لَكُنْتُ أَدَهَى الْعَرَبِ.»

ترجمه: «اگر مسئله تقوای الهی نبود، همانا من زیرک‌ترین و سیاست‌مندترین فرد عرب بودم.» (محقق)

۲. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۱۸۰؛ شرح نهج البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید)، ج ۱۰، ص ۲۱۱:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهَى مَنِيٍّ! وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ، وَ لَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَدَهَى النَّاسِ.»

ترجمه: «سوگند به خدا معاویه از من زیرک‌تر و سیاست‌مدارتر نیست، اما او نیرنگ می‌زند و مرتکب گناه و جنایت می‌شود و اگر نبود زشتی نیرنگ، من سیاست‌مدارترین انسان‌ها بودم.» (محقق)

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۰۲:

«من از حضرت سؤال کردم عقل چیست؟ حضرت فرمود: آن چیزی که با آن، خداوند رحمن مورد پرستش ما واقع می‌شود، و با آن بهشت به‌دست می‌آید.»

دور می‌کنند، و به حضرت می‌گویند: «ای علی! شما نیز تلافی کن! و آب را از آنان قطع کن!» امیرالمؤمنین می‌گوید: «ما تلافی نمی‌کنیم! شمشیر در دست ما است، حیوان‌ها چه گناهی کردند! این کار، کار افراد عَجَزَه و ناتوان است.»

این عقل منفصل است! او عقل منفصل است که الآن دارد می‌آید این کار را انجام بدهد.

ملاک کلی تشخیص اتصال انسان به عقل منفصل روحانی

شما به کلام معاویه نگاه می‌کنید و از آن طرف نیز یک نگاهی هم به کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌کنید. این دو کلام را در کنار هم می‌گذارید، اگر شما عقلتان به غدر و به شیطنت، اتصال پیدا کرده باشد، می‌گویید معاویه درست می‌گوید و اگر شما عقلتان به عقل منفصل اتصال پیدا کرده باشد، می‌گویید علی درست می‌گوید!

خیلی راحت، ما یک میزان کلی داریم!

شما به کلام امام حسین علیه السّلام در روز عاشوراء نگاه کنید و کلام آنها را هم نگاه کنید! عمر سعد می‌گوید: «اگر این کار را با تو نکنم، حکومت ری را از دست می‌دهم!» ولی امام حسین می‌گویند که:

اگر تو پیش من بیایی، من شفاعت جدّم را در روز محشر برای تو تضمین می‌کنم!

با توجه به این قضیه که عمر سعد می‌دانست که امام حسین راست می‌گویند! اگر به این کلام عمر سعد که گفت: «این حکومت نقد است و شفاعت جدّم تو نسیه است» یک فرد سیاست مدار و ماکیاولی^۱ نگاه کند، (یعنی کسی که منظور

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۵:

«ماکیاولی و تابعین او که حَقّائیت را براساس زور و قدرت توجیه می‌کنند، و در دست هرکس

او رسیدن به خواسته‌های شهوانی و رسیدن به سلطنت باشد، به هر جور و به هر قسم و به هر طریق که می‌خواهد باشد!) چنین فردی خیلی راحت خواهد گفت که: عمر سعد راست می‌گوید!

اما اگر کسی بخواهد به منطقی و به عقل نگاه کند، و ذهن و خیال متصل او به خیال منفصل روحانی وصل شده باشد، می‌گوید: امام حسین راست می‌گوید! دو روز دنیا می‌گذرد؛ و تو - ای عمر - یک سعادت همیشگی را به اضافه بی‌نهایت دارای فدای چه می‌کنی؟! داری فدای دو روز دنیا می‌کنی؟! عقل به این مطلب حکم می‌کند.

پس بنابراین، افرادی که دارند دنبال این ریاسات در این دنیا می‌گردند، اینها دیوانه‌اند و آدم نیستند! آنهایی که بدون توجه دنبال شهوات می‌گردند، همه اینها دیوانه‌اند؛ اینها به خیال منفصل شیطانی متصلند نه خیال منفصل روحانی! بنابراین، نفس به واسطه اتصال به خیال منفصل شیطانی، هبوط پیدا می‌کند و از آن مرتبه تجرد دور می‌شود.

و از آن طرف، به واسطه اتصالش به خیال منفصل روحانی و عقل منفصل روحانی، به مرتبه تجرد که همان وجود است، نزدیک می‌شود.

شمشیر باشد او را صاحب حق می‌دانند؛ منطقی خود را استوار نموده است. و این همان منطقی عمر بود که ما در دوره /امام شناسی* مفصلاً از آن بحث نموده‌ایم، و اثبات کرده‌ایم که: این منطقی، خلاف عقل و وجدان و رسالت پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی و دعوت مردم به عدل و احسان است. این منطقی، منطقی جنگل و وحوش است که با آن هر قدرتمندی بر سر هر بینوا می‌کوبد، و هر ستمگری ظلم خود را موجه می‌داند. و هر یزید منش، و عمر سیرت، و ماکیاولی سستی، هر گونه اقتدار و سلطه خود را حق می‌پندارد. و راه تربیت و تکامل و ترقی و تهذیب و ریاضت نفس برای استعلاء بسته می‌شود، و جهان رو به زوال و خرابی می‌گذارد.»

* رجوع شود به: /امام شناسی، ج ۷، درس ۹۱ تا ۹۳، ص ۳۵ - ۴۰.

تغییر صورت ملکوتی انسان، به واسطه اتصال به ولایت الهی،

یا ولایت شیطان

اینجاست که نفس به واسطه حرکت در این دو سمت مخالف، صور نوعیه مختلف را به خود می‌گیرد؛ یعنی اگر در مرتبه صعود و در مراتب تجرّد حرکت کرد، صورت او به صورت انسانی - که مقام خلیفه الهی است - خواهد بود که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱؛ آن نفس به صورت انسانی نزدیک می‌شود.

و اگر نفس آمد و خود را به خیال منفصل شیطانی نزدیک و قریب کرد، به واسطه آن اتصال، صورت نفس هم به مقتضای نقش‌هایی که در او تحقق پیدا می‌کند، به صورت حیوان و به صورت ظلمت و به صورت کدورت در می‌آید.

حالا فهمیدیم چرا نفس دارای صور مختلفی است؟ حالا متوجه شدیم که چرا نفس در هر لحظه به شکلی در می‌آید؟!

مکاشفاتی که بزرگان نقل می‌کنند و داستان‌هایی که می‌گویند که آنها افراد را به صور مختلف می‌بینند، تمام اینها به همین جهت برمی‌گردد. آیات قرآن هم به این مسئله دلالت دارد:

﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾^۲؛ «تو نمی‌توانی به مردگان چیزی یاد بدهی

نمی‌توانی این افرادی که در مقابل تو هستند این ابوسفیان و ابوجهل و

ابوبکر و اینها اینها مردگانند. تو به مرده نمی‌توانی یاد بدهی!»

مرده کسی است که از حیات بی‌نصیب باشد و نمی‌تواند خود را به مثال

۱. سوره تین (۹۵) آیه ۴. امام شناسی، ج ۵، ص ۸۳:

«به تحقیق که ما انسان را در نیکوترین قوامی آفریدیم.»

۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۸۰. مهر تابان، ص ۱۱۶:

«ای پیامبر! تو چنین قدرتی نداری که مردگان را بشنویانی!»

متّصل روحانی و به عقل منفصل نزدیک کند.

مرده کدورت دارد، پس این شخص مکذّر است، این شخص در ظلمت است. آیات قرآن هم بر این قضیه حکایت می‌کند و مکاشفات ارباب شهود نیز بر این مسئله گواهی می‌دهد، و خود انسان این مسئله را می‌فهمد.^۱

مکاشفه آیه الله شیخ حسن علی نخودکی بعضی از علماء نجف را

«به یاد دارم در یکی از روزهایی که مرحوم آیه الله شهید شیخ مرتضی مطهری - رحمة الله علیه - به منزل ما جهت استفاده از محضر حضرت والد - روحی له الفداء - تشریف می‌آوردند فرمودند:

من از حضرت آیه الله سیّد احمد خونساری - رحمة الله علیه - شنیدم که ایشان فرمودند: من از مرحوم آیه الله شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی - رضوان الله علیه - شنیدم که می‌فرمود: در آن اوقاتی که برای زیارت حرم مطهر مولیٰ امیرالمؤمنین علیه السّلام در نجف اشرف ساکن بودم، پس از بازگشت از حرم مطهر، بعضی معاریف از علماء و مشاهیر را به صورت بعضی از حیوانات درنده مشاهده می‌کردم و بدین جهت برای اینکه چشمم به صورت او و سایر افراد نیفتد، عبا را بر سر می‌کشیدم و سر به زیر به منزل مراجعت می‌کردم. و از خداوند خواستم این حالت را از من بگیرد زیرا آن قدر برخی از این صورت‌ها وحشتناک و مضمئّر کننده بود که مرا یارای دیدن و تحمّل آن نبود و از این بابت، سخت اذیت شده و به زحمت افتاده بودم.

حال توجّه به این نکته مهمّ است که بدانیم این مشاهده و رؤیت فقط اختصاص به یک فرد خاصّ ندارد، یعنی این چنین نیست که مثلاً فقط مرحوم اصفهانی این اشخاص را به آن صورت‌ها مشاهده می‌کردند و انکشاف آن حقائق

۱. شرح حکمت متعالیه، ج ۱۳، ص ۴۱۸، جلسه ۳۷۹.

براساس صورت‌بندی نفس ایشان بوده است و نفس و تصوّرات و ذهنیّات شخص ایشان در این صورت‌بندی نقش داشته است؛ خیر، بلکه مشاهده ایشان این افراد را به آن صورت‌ها و اشکال، حکایت از یک واقعیّت و حادثه پنهان می‌کند که گرچه از چشم و جوارح ظاهری ما مخفی و مستور است ولی واقعیّت دارد و جای انکار ندارد، منتهیٰ برخی از افراد به واسطه عبور از موانع مادی و انفتاح چشم برزخی قادر بر رؤیت و شهود این صورت‌ها هستند و برخی دیگر نیستند.

و لذا افراد دیگر هم اگر به همین مرتبه از انکشاف برسند، آنها همان صورت‌ها و اشکالی را خواهند دید که مثلاً مرحوم اصفهانی دیده بود، نه اینکه یکی به شکل حیوانی ببیند و دیگری به شکل حیوانی دیگر در مقابل آن.^۱

امکان اتحاد عقل متصل با عقل منفصل و رسیدن به مقام ولایت

انسان در اثر تسلیم و تبعیّت تامّ از عقل منفصل، روز به روز در اتّصالش با عقل منفصل شدیدتر می‌گردد تا جایی که عقل متصل انسان با مقام ولایت و عقل منفصل متحد می‌شود.

«و به هر میزان که انسان با استناد به این مسئله در راستای اطاعت از این عقول منفصله قدم بردارد، بر مراتب فعلیّت و رشد عقلانی خود می‌افزاید؛ تا حدّی که خود با الحاق و اتّحاد به عالم عقول مستقیماً از نفس جوهری آن، مستنیر و ملهم خواهد شد.»^۲

هم‌چنان که ایشان به مسئله مراتب فعلیّت و رشد عقلانی اشاره نمودند، باید دانست که بزرگان برای قوای عقلانی مراتبی قائل شدند که پایین‌ترین آنها عقل

۱. افق وحی، ص ۵۱۳.

۲. حریم قدس، ص ۴۶.

هیولانی می‌باشد که بعد از آن عقل بالملکه و بعد از آن عقل بالفعل و در آخرین مرتبه عقل مستفاد خواهد بود.

بنابراین، کسی که به مرتبه اتحاد با عقل منفصل که عبارت است از امام علیه السلام می‌رسد، او صاحب عقل فعال خواهد بود که به آن عقل مستفاد نیز گفته می‌شود.^۱

و به تعبیر عارف کامل سید حیدر آملی - قدس سره -: عقل مستفاد مربوط به انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد.^۲ کسی که به این مرتبه می‌رسد، به او عارف اطلاق می‌شود و هم‌چنین در لسان قرآن به چنین فردی «ولی الهی» گفته می‌شود.

عقل تو همچون شتربان تو شتر	می‌کشاند هر طرف در حکم مر
عقل عقلند اولیاء و عقل‌ها	بر مثال اشتران تا انتها
اندر ایشان بنگر آخر ز اعتبار	یک قلاووز است جان صد هزار
چه قلاووز و چه اشتربان بیاب	دیده‌ای کان دیده بیند آفتاب ^۳

عدم توانایی عقل متصل در ادراک همه مصالح و مفاسد و

ضرورت ربط با عقل منفصل

«امروزه می‌گویند: «هرکسی باید براساس فهم و عقل خود عمل کند و هیچ شخصی نمی‌تواند دیگری را الزام کند.» این یک نظریه منحنط و مردود است؛ زیرا بدیهی است که عقل افراد عادی چه از نقطه نظر علمی و چه از نقطه نظر تجربی به

۱. جهت اطلاع بیشتر مراتب قوای عقلانی و مرتبه عقل مستفاد، رجوع شود به شرح حکمت متعالیه، ج ۱۲، ص ۱۹۶؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۷۲؛ کلمات مکنونه، ص ۶۶.
 ۲. تفسیر المحيط الأعظم، ج ۳، ص ۹۳.
 ۳. مثنوی معنوی، دفتر اول.

مرتبه عقل کامل نرسیده است، و لذا در بعضی موارد مُصیب و در برخی موارد مُخطی هستند.

آیا معقول است که انسان زمام امور اطفالی را که می‌خواهند براساس تشخیص خود دست به هر عملی بزنند، به دست خودشان بسپارد؟! بدیهی است که عقل یک طفل پنج‌ساله فاقد فهم و بصیرت کافی، نسبت به کسب مصالح و دفع مفاسد کفایت نمی‌کند و ممکن است مفاسد را به جای مصالح و مصالح را به جای مفاسد در نظر بگیرد و دیگران را نیز بر انجام آن امر الزام نماید.

از نقطه نظر حقوقی و جزایی، کوتاهی و رها کردن اطفال توسط اولیاء در صورت بروز خطر برای آنها قابل پیگرد است و متولی طفل نسبت به دیه و تعزیر و امثال ذلک، درست مانند مسئولیت متولی فردی که عقل ندارد و مباحث آن در فقه مطرح شده است، شرعاً مسئول است؛ زیرا کودک نیز مانند فرد دیوانه قدرت تشخیص ندارد، و در این صورت حفظ او از خطرات و مفاسد مثل وجوب حفظ مال تا دوران بلوغ عقلی، بر شخص ولی واجب است و اگر کوتاهی کند مقصر است.

عدم کفایت عقل در ادراک مصالح و مفاسد

علت نیاز ما به پیغمبر و ائمه و اولیاء الهی، عدم کفایت عقل ما در درک مصالح و مفاسد است، و الاً دلیلی بر ارسال رسل وجود ندارد. عقل انسان براساس شنیده‌ها و شایعات و مرتکزات ذهنی و دیگر جوانب، من حیث المجموع بر مطلبی حکم می‌کند و چه بسا ممکن است حتی افرادی در سنین بالا در ترتیب مقدمات اشتباه کنند و به قضیه‌ای حکم کنند که اصل و اساسی نداشته باشد. امروزه در اجتماعات با ایجاد عقول جمعی قوانینی وضع می‌کنند و به مسائلی نظیر مسئله «اولویت فرد بر اجتماع یا اولویت اجتماع بر فرد» می‌پردازند، اما از آنجا که ادراک تمام آن افراد نسبت به مصالح و مفاسد ناقص است، امکان وقوع آنها در اشتباه و

هلاکت، قطعی است.

چه بسیار اخبار خارق‌العاده‌ای که در طول زندگی انسان نقل می‌شود و بعد از تحقیق مشخص می‌گردد که هیچ اصل و اساسی نداشته و فرد ناقل، آن را بر پایه خیال مطرح کرده و شایعه شده است.

اینها مسائل تجربه و شهودی است که در مقابل چشم همه ما اتفاق افتاده و خواهد افتاد؛ پس معلوم می‌شود عقلی که اشتباه می‌کند و بر آن اساس زندگی خود را از بین می‌برد و زیر کرسی نمی‌نشیند، کفایت نمی‌کند و انسان باید به یک پیغمبر، امام، ولی خدا و عقل منفصل بصیر و خبیر، متصل باشد تا با مشورت در امور، جان و مال خود را بیهوده از دست ندهد و مفسد را بر خود تحمیل نکند و از مصالح خود باز نماند.

عبث بودن ارسال رُسل، در فرض کفایت عقل در تشخیص مصالح

اگر عقل ما کامل بود و صلاح و فساد را در هر مرتبه و جایگاهی که هستیم تشخیص می‌داد، دیگر چه نیازی به پیغمبر وجود داشت؟! اگر عقل ما صلاح و فساد را در جزئیات امور روزمره به درستی تشخیص می‌داد و فهم ما را از آنچه که هست یک پله بالاتر می‌برد و ما را به هدف و مقصد از خلقت نزدیک می‌کرد و ما را صرفاً در حد نماز خواندن و روزه گرفتن نگاه نمی‌داشت، دیگر چه احتیاجی به پیغمبر و امام زمان و حتی یک مرجع تقلید وجود داشت!؟

اگر بخواهیم نماز و روزه را در حد عمل به مسلمات دینی به جا آوریم و بعد ساعت‌ها به تماشای فیلم و فوتبال و والیبال تلویزیون بپردازیم و شب و روز خود را سپری کنیم، دیگر هیچ نیازی به امام زمان وجود ندارد. بنده نمی‌گویم که به مقام خود ائمه برسیم؛ چراکه جایگاه چهارده معصوم محفوظ است و آنها حکم خاص خود را دارند، اما اگر بخواهیم ظرفیت خود را بالا ببریم و به مقام اصحاب خاص

ائمہ علیہم السّلام (مانند سلمان، مقداد، عمار، حبیب بن مظاهر، جاب بن یزید جعفی، معروف کرخی، بایزید بسطامی و محمد بن مسلم) برسیم و از این عالم جهل و تخیل و توهم محض، خود را بیرون بیاوریم تا نسبت به مجهولات و مصالح خود بصیرت و اشراف پیدا کنیم و به عالم وجود، معرفت کسب نماییم، در این صورت حتماً به پیغمبر و امام علیه السّلام نیاز خواهیم داشت.

مقایسه سعه وجودی اولیاء خدا با سایر بزرگان

حال بزرگان علماء و عرفاء با وضعیت سایر افراد متفاوت است و ما این مسئله را در ارتباط خود با اولیاء تجربه کرده ایم. این بنده فرد بی اطلاعی نیست که اصناف و افراد مختلف را ندیده و فقط چشم به یک نفر دوخته باشد؛ حقیر نه تنها در مجالس افرادی که طی الارض و ارتباط با ارواح داشته اند شرکت کرده ام، بلکه با کسانی که دو قدم بالاتر از این افراد عادی در مرئی و منظر همگان هستند نیز بوده ام؛ اما تمامی این تجربیات - که تابه حال آنها را برای احدی نگفته ام - به گرد آنچه را از صحبت با اولیاء کمل الهی مشاهده کرده ام، نمی رسد. حدّ معرفت، توان و سعه وجودی این اشخاص نسبت به اولیاء خدا مانند نسبت قطره به دریاست، و بلکه اصلاً قابل تصوّر نیست و نمی توان بر آن حدّی گذاشت.

نیاز ضروری انسان به ولیّ الهی

بر این اساس است که انسان به ولیّ خدا و یک فرد خبیر نیاز دارد؛ حال اگر او امام معصوم باشد که دیگر نور علی نور است و الاّ باید ولیّ الهی و عارف بالله که نایب امام علیه السّلام است، وجود داشته باشد تا جان و مال کسی که قادر به

تشخیص مصلحت و افعیه خود نیست، به باد فناء نرود.^۱

اشعار مولانا درباره اهمیت مصاحبت با انسان کامل و نقش او در تکامل انسان

گفت پیغمبر: ز سرمای بهار
تن پوشانید یاران، زینهار!
ز آنکه با جان شما آن می‌کند
کان بهاران با درختان می‌کند
لیک بگریزید از سرد خزان
کان کند کاو کرد با باغ و رزان
راویان این را به ظاهر برده‌اند
هم بر آن صورت قناعت کرده‌اند
بی‌خبر بودند از جان آن گروه
کوه را دیده ندیده کان به کوه
آن خزان نزد خدا نفس و هواست
عقل و جان عین بهار است و بقاست
مر ترا عقل است جزوی در نهان
جزو تو از کلّ او کّلی شود
پس به تأویل این بود کانفاس پاک
چون بهار است و حیات برگ و تاک
از حدیث اولیا نرم و درشت
گرم گوید، سرد گوید، خوش بگیر
تن پوشان ز آنکه دینت راست پشت
گرم و سردش نو بهار زندگی است
تاز گرم و سرد بجهی وز سعیر
مایه صدق و یقین و بندگی است
ز آنکه زو بستان جان‌ها زنده است
این جواهر، بحر دل آگنده است^۲

۱. سیره صالحان، ص ۱۹۴.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول.

ضرورت اتصال به عقل منفصل، مبنای ضرورت وجود استاد کامل

«با توجه به اینکه نفس بشر قبل از وصول به مرتبه فعلیت عقلانی دائماً دستخوش احساسات و عواطف و اعتبارات است و تحوّل و تبدّل نفس با ورود حوادث و مسائل مختلفه امری طبیعی و بدیهی می‌نماید، بنابراین تنها نیرویی که می‌تواند انسان را از وقوع در مهالک و فتن باز دارد و طریق قویم و صراط مستقیم را به او بنمایاند، همانا تفویض امر و تسلیم امور به یک عقل منفصل و مرئی حکیم است. و اوست که با اشراف بر جوانب امر، طریق صحیح و راه مستقیم را ارائه می‌کند.»^۱

مسئله احتیاج به استاد از مسلّمات بدیهیه در مکتب عرفان به‌شمار می‌رود، که تمام اولیاء و عرفاء نسبت به آن تأکید داشته، تا جایی که حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

«چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه، اگر نصف عمر خود را در جست‌وجو و تفحص بگذارند تا پیدا نماید، ارزش دارد.»^۲

و هم‌چنین می‌فرموده است:

«کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است.»^۳

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۴

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. رساله سیر و سلوک بحر العلوم، ص ۱۸۶، تعلیقه علامه طهرانی رضوان الله علیه.

۳. همان.

۴. دیوان حافظ، غزل ۴۸۸.

جایگاه عقل منفصل در روایت «فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ» در مثنوی معنوی

مرحوم فیض کاشانی - رضوان الله علیه - در کتاب شریف الوافی چنین نقل نموده است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَا عَلِيُّ! إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ حَتَّى تَسْبِقَهُمْ!»^۱
 «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای علی! چون ببینی مردمان را که به انواع گوناگون از اعمال صالحه و خیرات و مبرات به خالقشان تقرّب جویند، تو به انواع ادراکات معقولیه و علوم انسانیّه و فکریّه تقرّب بجو، تا از همه آنان سبقت گیری!»^۲

گفت پیغامبر علی را: کای علی	شیر حقی پهلوان پردلی
لیک بر شیری مکن هم اعتماد	اندر آ در سایه نخل امید
اندر آ در سایه آن عاقلی	کش نداند برد از ره ناقلی
ظلاً او اندر زمین چون کوه قاف	روح او سیمرخ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او	هیچ آن را مقطع و غایت مجو
در بشر روپوش کردست آفتاب	فهم کن والله اعلم بالصواب
یا علی از جمله طاعات راه	بر گزین تو سایه خاص اله
هر کسی در طاعتی بگریختند	خویشتن را مخلصی انگیختند
تو برو در سایه عاقل گریز	تا رهی زان دشمن پنهان ستیز
از همه طاعات اینت بهترست	سبق یابی بر هر آن سابق که هست

۱. الوافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنوریک شریعت، ص ۹۸.

چون گرفتت پیر هین تسلیم شو
 گرچه کشتی بشکند تو دم مزن
 صبر کن بر کار خضری بی نفاق
 دست او را حق چو دست خویش
 دست حق میراندش زنده‌ش کند
 هر که تنها نادرا این ره برید
 دست پیر از غایبان کوتاه نیست
 غایبان را چون چنین خلعت دهند
 غایبان را چون نواله می دهند
 کو کسی کو پیش شه بندد کمر
 چون گزیدی پیر نازک دل مباش
 ور بهر زخمی تو پر کینه شوی
 هم‌چو موسی زیر حکم خضر رو
 گرچه طفلی را کشد تو مو مکن
 تا نگوید خضر رو ﴿هذا فراق﴾
 تا ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِينَا﴾ براند
 زنده چه بود جان پاینده‌ش کند
 هم به عون همت پیران رسید
 دست او جز قبضه الله نیست
 حاضران از غایبان لا شک به‌اند
 پیش مهمان تا چه نعمت‌ها نهند
 تا کسی کو هست بیرون سوی در
 سست و ریزیده چو آب و گل
 پس کجا بی صیقل آینه شوی^۱

شاگردی سلوکی مرحوم مطهری نزد علامه طهرانی، نمونه بارز احتیاج به عقل منفصل

«مرحوم مطهری - رضوان الله علیه - مردی بود عالم، خطیب، فقیه، و در تحقیق و تدقیق مسائل اسلامی در ابعاد مختلفه آن و تبیین مواضع ضعف و قوت آراء و موشکافی در عقاید و انظار دیگران مشاراً بالبنان بود؛ و این‌جانب خود قسمتی از کتاب /سفر صدرالمتألهین را خدمت ایشان تلمذ نموده‌ام، و از تحقیقات

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

علمی و فلسفی او به خصوص در درس‌های فلسفی بسیار استفاده کرده‌ام، و جداً باید عرض کنم در این زمینه ایشان حق بزرگی بر گردن حقیر دارند؛ فِجَزَاهُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَنَّا خَيْرَ جَزَاءِ الْمُعَلِّمِينَ. اما با این همه توصیف، چه عاملی موجب این می‌شود که ایشان بالأخره زمام امور شخصی و اشتغالات علمی و اجتماعی خود را به دست عارف ربّانی و فقیه صمدانی و مربّی نفوس مرحوم آیه الله والد - قدس الله نفسه الزکیة - بسپارد و این چنین تحوّل عظیمی در اخلاق و روحیات و تفکرات او پدید آید؟ آیا این جز احساس عطش و خلأ وجودی نسبت به مراتب عینی و شهودی مدرکات و معلومات ذهنی ایشان است؟! اگر ایشان با این وسعت معلومات و مدرکات احساس غنی و استقلال و استقامت در شئون خود را می‌نمود، هرگز خدمت استاد راه و مربّی اخلاقی چون مرحوم والد به‌عنوان تربیت و دستگیری و شاگردی می‌رسید؟! و از آن چشمه حیات، روح و نفس خود را سیراب می‌نمود؟! و حال با عبارتی دیگر، چرا مطلب عکس نشد و مرحوم والد - رضوان الله علیه - به خدمت ایشان نرسیدند؟ و به‌عنوان شاگرد و استاد سلوکی، اخذ دستورات و برنامه طریق از ایشان ننمودند؟

عدم کفایت علوم ظاهری برای عبور از نفس و لقاء الهی

اینجاست که تحقیقاً به همان مطلب مهمّ و حیاتی می‌رسیم که صرف اطلاع بر علوم متعارف حوزوی و اکتساب معلومات و محفوظات، بدون وصول به سرچشمه یقین و تجلّی انوار باهره الهیه و تبدل آراء نفسانیّه و تبدل نفس اماره به نفس مطمئنّه و اشراب مستقیم از نفس ملکوتی مقام ولایت کبریٰ علیه السّلام، تماماً ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾^۱ خواهد بود.

۱. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۷. ترجمه: «(هر چه از آن طعام خورند) نه فربه‌شان کند و نه سیرشان

البته باید توجه داشت که رجوع عالم به مربی نفوس و مهذب اخلاق نه از جهت نقص و عیب و جهالت اوست، بلکه این مسئله عین کمال و رشد و زیرکی و لطف پروردگار است که نصیب او خواهد نمود؛ چنانچه رجوع خود مرحوم آیه الله والد - قدس الله نفسه - به اساتید اخلاق خود همه از این باب بوده است. و خوشا به حال کسی که به دور از توجه آنام و نقض و ایرام خلق حیران و صلاح دید افراد نادان و وسوسه خناسان انسی و هیاهوی بی خبران از عالم قدس، با قدمی راستین و ایمانی استوار، پای مردی در این راه بگذارد و یکسره زمام امور خود را به دست ولی کامل و مرشد واصل بسپارد و خود را از هر قید و بند دست و پاگیر و وبال انگیز برهاند و فلاح و سعادت اخروی را بر حطام دنیوی، و إشراب از سرچشمه حیات را بر امید واهی و سراب اعتبارات و اوهام و تخیلات ترجیح دهد، و به حرف‌های پوچ و نقزدهای افراد بیکار توجهی نکند و به کار خود و رفع عیوب و نقایص خود پردازد و از هیچ ملامتی باک و اندیشه نداشته باشد و نهراسد.^۱

تبدل حالات معنوی شهید مطهری در ارتباط با علامه طهرانی

مرحوم آیه الله طهرانی ضمن بیان علل توجه و انتباه مرحوم مطهری به مسائل سلوکی و گرایش به مرحوم علامه طهرانی، از جمله علل و اسباب را متنبه شدن ایشان نسبت به حقایق پشت پرده آقای شریعتی توسط مرحوم علامه می‌دانستند^۲ و هم‌چنین ملاقات ایشان با مرحوم حداد - رضوان الله علیه - موجب شد که این ارتباط با علامه طهرانی به عنوان استاد سلوکی وثیق تر گردد به طوری که هفته‌ای یک شب ایشان برای ملاقات به منزل استاد می‌آمدند. و می‌فرمودند:

گرداند. (محقق)

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به همان، ص ۳۲.

«فقط راننده ایشان و بعضی از خواص متسبین به ایشان از این مسئله اطلاع داشتند. کم‌کم آثار این مراوده و ارتباط در چهره و کلام و سخنرانی‌های ایشان آشکار شد، و افرادی که از نزدیک با ایشان حشر و نشر داشتند از این تغییر و تبدل یاد می‌کنند. هم‌نشینی با اولیای الهی به کلی مسیر زندگی ایشان را عوض کرد و در ارتباط ایشان با دوستان سابق و معاشرینشان تحوّل به وجود آورد که منجر به معارضه و مقابله و بالمآل ترک و رفض آنان گردید.

و این مسئله یک تبدل قهری و تکوینی بود که بسیاری از افراد از آن یاد می‌کردند و ارتباط با مرحوم والد - رضوان الله علیه - را موجب آن می‌دانستند؛ و این معنی کاملاً در شخصیت مرحوم مطهری هویدا بود. تبدل حالات روحی و تعبیر متفاوت از قضایا در دو برهه متفاوت، و کیفیت سخنرانی‌ها و به‌طورکلی اخلاق و روحیات ایشان به نحوی بود که برای افراد مرتبط و معاشر با ایشان کاملاً مشهود بود و خود ایشان نیز در نامه‌ای از این تبدل حال و اختلاف مجال بدین‌گونه یاد می‌کنند:

اضافه می‌کنم که الآن در شرایط روحی متفاوتی با آن وقت هستم، و تجربه‌های خاصی هم دارم که در آن وقت نداشتم. اما شرایط روحی‌ام، که میل ندارم با احدی در میان بگذارم، این است که در حال حاضر تمایل شدیدی در من پیدا شده به اینکه به روح خود بپردازم و خودم را اصلاح کنم، و خودم را در تحت تربیت روحی بعضی از افرادی که به آنها اعتقاد دارم قرار داده‌ام؛ و بدین جهت و برای اجرای چنین برنامه‌ای نیاز شدیدی به آرامش دارم و مایل نیستم در کاری که برایم جنجال بیهوده - نه مبارزه منطقی که آن داستان دیگری است - داشته باشم، شرکت کنم.^۱

۱. سیری در زندگانی استاد مطهری، ص ۸۶ (چاپ هفتم).

تبعیت مرحوم مطهری از دستورات علامه طهرانی

اشتیاق ایشان به ارتباط با مرحوم والد - رضوان الله علیه - و کسب دستورات بسیار زیاد بود، و حتی برای مسائل اجتماعی و امور تبلیغی خود از ایشان اجازه می‌گرفتند. روزی این بنده ناظر بودم و می‌شنیدم که ایشان جهت شرکت در مسجد الجواد و تصدی امور آن از مرحوم والد طالب کسب مجوز بودند؛ و در سایر برنامه‌های خود همواره نظر مرحوم والد را نصب‌العین خود قرار می‌دادند. و این در حالی بود که در آن زمان ایشان با بسیاری از بزرگان و اساتید و مراجع تقلید که گه‌گاهی به عظمت و علو مقام از آنها یاد می‌کردند حشر و نشر داشتند.

درست به خاطر دارم زمانی که ایشان در اواخر سلطنت پهلوی سفری به عتبات عالیات داشتند، پس از مراجعت به اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به زیارت ایشان رفتیم. ایشان شرح مفصّلی از کیفیت این سفر و ملاقات با بزرگان به خصوص با حضرت آیه الله خمینی - رحمة الله علیه - بیان داشتند؛ سپس فرمودند:

ولی تنها خاطره به یادماندنی و توشه همراه من در این سفر زیارت و ملاقات

با حضرت حاج سید هاشم حدّاد - اعلی الله تعالی درجاته - بوده است.

و آن‌چنان با شغف و شوق زائد الوصفی از آن ملاقات یاد می‌کردند که گویی هم‌اینک این زیارت دست داده است، و هم‌اکنون سرمست و سرشار از لذائذ فیض حضور، به آن نعمات و فیوضات متنعم‌اند.»^۱

شرط اساسی در مسئله تربیت و تهذیب، انقیاد کامل در برابر عقل منفصل

سپس ایشان به بیان کیفیت و میزان بهره‌مندی مرحوم مطهری از علامه طهرانی اشاره نموده و قبل از آن به یکی از مهم‌ترین اصول و رموز مسئله تهذیب و

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹.

تربیت که انقیاد کامل در برابر عقل منفصل و استاد کامل می‌باشد، اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

«شکّی نیست که سرّ و رمز موفقیت در هدایت و ارشاد حکیم الهی و مربّی نفوس، همانا تسلیم و انقیاد کامل و تفویض اراده و اختیار خود به استاد کامل، و جایگزینی اراده و خواست و منویات او به جای خواست و میل و اراده شاگرد و راهرو می‌باشد.

و این مسئله از مسلمات و اصول غیرقابل تردید مسئله تربیت و ارشاد می‌باشد. و بدون توجه به این نکته حیاتی کُمت سالک لنگ خواهد بود و از ارتباط و معاشرت با استاد کامل طرفی نخواهد بست، و عمر خود را تضييع و زحمت استاد را ایجاب خواهد کرد. بنابراین به هر مقدار که انسان خود را در تحت تربیت ولیّ کامل و استاد واصل درآورد، به همان مقدار از مواهب الهی و عنایات ربّانی برخوردار خواهد شد، و نفس خود را به همان مقدار به رشد و فعلیت رسانده است؛ و به هر مقداری که در این مسئله کوتاهی و تساهل ورزد از این نعمت و فوز محروم خواهد شد، و در این مسئله هیچ‌گونه شکّ و تردیدی راه ندارد. ...

مرحوم والد - رضوان الله علیه - پس از انقضای هفت سال تعلیم و تربیت مستقیم حضرت علامه طباطبایی - قدّس الله رمسه - و هفت سال غیر مستقیم، و استفاده از محضر بزرگان اخلاق، وقتی به حضور حضرت حدّاد - رضوان الله علیه - می‌رسد تمام وجود خود را تسلیم اراده و مشیت او می‌نماید، و هیچ اختیاری برای خود در جمیع امور شخصی و اجتماعی و تربیتی باقی نمی‌گذارد. تمامی افرادی که از نزدیک با ایشان در ارتباط بودند و معاشرت و مراوده ایشان را با مرحوم حدّاد تحت نظر داشتند، همگی به این حقیقت والا و ارزش سرنوشت‌ساز اعتراف داشتند و ایشان را از این نقطه نظر در بالاترین مرتبه تسلیم و انتهای نقطه تفویض برمی‌شمردند.

نهایت درجه تبعیت علامه طهرانی از حضرت حدّاد

در سفری که خدمت ایشان از حجّ بیت الله الحرام به عتبات عالیات تشرّف پیدا نمودیم، روزی در منزل حضرت حدّاد در حضور ما رو به ایشان کردند و اظهار داشتند:

اگر در این لیوان پر از خون باشد و شما به من امر کنید که آن را تناول کنم، بلا تأمل انجام خواهم داد.

پس از اینکه مرحوم والد از اطاق بیرون آمدند، مرحوم حدّاد رو کردند به ما و فرمودند: ببینید این مرد چقدر تواضع و فروتنی دارد و در برابر حقّ چقدر از خود گذشتگی دارد که می گوید: هرچه را شما بفرمایید بلااستثناء انجام می دهم، حتّی اگر این اطاعت در حدّ این مسئله باشد!

تبعیت علامه طهرانی از استادش، با وجود درجه اجتهاد در ایشان

توجه به این نکته ضروری است که مرحوم والد - رضوان الله علیه - در وقتی این مسئله را مطرح می کردند که حدود پنجاه سال از سنّ ایشان گذشته بود و از نقطه نظر اطلاع بر مبانی علمی و فقهی، در دیدگاه این جانب اعلم علمای عصر خود به شمار می رفتند، و به تعبیر حضرت حدّاد ملقّب به «سید الطائفتین» (علوم ظاهری و علوم باطنی و کشفی) گشته بودند، و خود مرحوم حدّاد از ایشان تقلید می نمودند.

اینها مسائلی است که خیلی باید به آنها توجه نمود و مسئله را با این خصوصیات و شرایط ارزیابی نمود. ایشان در تمامی مسائل شخصی و اجتماعی از استاد خود کسب تکلیف می نمود، و إنّ شاء الله به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد. آری، این چنین بود که این چنین گردید!

روزی مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - به حقیر فرمود:

فلانی! این نکته را بدان که مانند پدر تو در تمام کره زمین یافت نخواهد

شد، و من هرچه داشتم به پدر تو تسلیم کردم.

باری، مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - مرحوم والد - رضوان الله علیه - را به عنوان مرآت و آینه جلوه حضرت حدّاد - قدّس سرّه - می‌نگریست؛ چه اینکه خود مرحوم والد بارها و بارها می‌فرمود:

من در مقابل حضرت حدّاد صفرم و هیچ وجودی از خود ندارم.

و به یکی از بستگانشان فرموده بودند:

هرچه من می‌گویم و آنچه بر زبان می‌آورم، گفتار و کلام حضرت حاج سیّد هاشم است و از خود چیزی را مطرح نمی‌نمایم.

مرحوم علامه در تبیین مسائل جهت رشد معنوی پرده‌پوشی نمی‌کرد

و از آنجا که مرحوم مطهری حضرت حدّاد را شخصیتی ماوراء شخصیت‌های دیگر، و حقیقتی سواى مظاهر دیگر - ولو بلغ ما بلغ - می‌دانست، لذا تا آنجا که توفیق پروردگار اجازه استفاده و استفاضه از این مجلی و آینه تمام‌نمای وجودی حضرت حدّاد را می‌داد، از محضر مرحوم والد - رضوان الله علیه - بهره‌مند گردید. و ایشان نیز بدون هیچ مضایقه و ضیق صدر و اخفاء و پرده‌پوشی، آنچه را که جهت تربیت نفس و تنویر ذهن و تصحیح فکر و رشد معنوی و عبور از کربوه‌های نفس و کثرات دنیوی لازم می‌نمود در اختیار ایشان قرار می‌دادند، و در شناخت و معرفی حقایق و شخصیت‌های افراد از هیچ فرصتی فروگذار نمی‌کردند.

و بالأخره در یک جمله مرحوم والد - رضوان الله علیه - از آنجا که احساس می‌نمودند شاید عدم شناخت صحیح و واقعی مرحوم شهید مطهری - رحمة الله علیه - نسبت به برخی از جریانات و شخصیت‌ها موجب بروز حوادث و مشکلاتی در سیر و حرکت ایشان گردد، و آن‌طور که شاید و باید نتوانند از این فرصت خدادادی و توفیقی که نصیب هر کسی نخواهد شد استفاده ببرند، در مقاطع

مختلف و شرایط مقتضی با بیانی لطیف و رندانه و بسیار ظریف به تبیین منازل راه و لوازم عبور و حرکت سالک و بیان کریوه‌های صعب‌العبور و خطرات موبقه طریق و دسائس و وساوس قاطعان طریق و دزدان در کمین نشسته راهیان به سوی مطلوب و شباک ابلیس و غلبه هواها و احساسات بر قوای عقل و جنود رحمان، مسائل را توضیح و تفسیر می‌نمودند.

ارتباط مرحوم مطهری در این اواخر و به خصوص با ظهور حوادث انقلاب، با مرحوم والد - رضوان الله علیه - به شکل دیگری درآمد. گویا ورود ایشان در قضایای انقلاب و ارتباط با افراد متعدّد، و صرف وقت جهت رتق و فتق امور و اشتغال غیر متعارف به مسائل انقلاب، دیگر آن حال و هوای سابق را کم‌رنگ و بالتّیجه توجّه تامّ به استاد را به گونه‌ای منصرف به جهات دیگر نموده بود. و آن تعلّقی را که همواره موجب ربط و وثیق در ضمیر سالک با استاد خویش می‌گردد، به مسائل دیگری معطوف داشته بود. افکار و امیال و خواست‌ها طبعاً در مسیر دیگری صرف می‌شد، و حضرت استاد کمتر مورد مشورت و کسب اجازه قرار می‌گرفتند. در مهم‌ترین مسائل سرنوشت‌ساز مرگ و حیات و سعادت و فلاح و صلاح ابدی و اخروی، دیگر استاد الهی به کناری گذاشته شده بود؛ و جریانات و حوادث انقلاب، ایشان را در شعاع نفوذ و کشش مغناطیسی خود قرار داده بود. در اینجا بود که دیگر استاد آن تعلّقی سابق را نیز نداشتند، و ارتباط خود را با ایشان از هفته‌ای یک بار به دو هفته یک بار کاهش دادند، و کیفیت سخنان و مطالب نیز با سابق فرق کرده بود. اگر در ابتداء برای حضور در مسجد الجواد از حضرت استاد کسب اجازه می‌نمودند، در این اواخر به‌طورکلی از مسائل بسیار بسیار مهم‌تر و حسّاس‌تر عبور می‌نمودند، و فقط مرحوم والد را در بعضی از آنها، آن‌هم تنها به صورت یک خبر در جریان قرار می‌دادند.

رؤیای صادقۀ آیه الله طهرانی دربارهٔ وضعیّت سلوکی شهید مطهری

روزی به مرحوم والد - رضوان الله علیه - عرض کردم: دیشب در خواب دیدم در اطاقی نشسته بودیم و آقای مطهری نیز در مقابل شما نشسته بودند، و شما مطالبی می فرمودید که الآن به یاد ندارم. آقای مطهری سر به زیر انداخته بودند و در عین اینکه حرف های شما را قبول نداشتند، ولی از باب ادب سخنی بر زبان نمی آوردند. تا اینکه مطالب شما تمام شد و ایشان هم چنان ساکت تا به آخر فقط به مطالب گوش می دادند. مرحوم آقا - رضوان الله علیه - فرمودند:

بله، مطلب همین است. ایشان فقط یک دهم وجود خود را تسلیم ما کرده بود، و الآن کارهایشان مانند سابق نیست؛ و حتی سفری را که به خارج کرده بودند و برای مذاکره با رهبر انقلاب به فرانسه رفته بودند نیز بدون مشورت با من انجام شده است. و فقط موقع حرکت پیش من آمدند و گفتند: «می خواهم به فرانسه بروم، آیا شما مطلبی دارید که آن را به آقای خمینی بگویم؟» من چند مسئله را به ایشان تذکر دادم:

یکی اینکه: ایشان زیاد صحبت می کنند؛ صحبت زیاد اثر سخن را کم می کند، بهتر است ایشان هفته ای یک یا دو سخنرانی داشته باشند نه بیشتر. دوم اینکه: به ایشان بگویید: میزان حرکت و سکون شما و اقدام در قضایا و مسائل جاری فقط و فقط باید تحصیل رضای الهی باشد، نه خوشایندی و استقبال مردم. شما فقط باید ببینید رضای الهی در چیست؛ گرچه از دیدگاه مردم شاید ناپسند و یا متحجرانه و قدیمی و یا دور از جریانات جاری متداول دنیا باشد. به عبارت دیگر: مردم باید به دنبال شما بیایند، نه اینکه شما ببینید خواست و میل و شوق مردم چیست، آن را اعمال کنید؛ چه بسا خواست مردم و میل آنها خلاف رضای الهی و مصالح اخروی باشد.^۱

۱. حقیر در اینجا عرض می کنم: بر اهل دانش و بینش پوشیده نیست که چقدر این مطلب، عالی و راقی، و عمل بدان سرنوشت ساز می باشد.

و این مطلب را بگویید: این مردم که روزی به شما اقبال نمودند، ممکن است روزی ادبار نمایند.

سوّم اینکه: چرا تاریخ هجری قمری را با هجری شمسی توأم می‌نویسند (زیرا ایشان سابقاً فقط تاریخ هجری قمری را ذکر می‌کردند)؟

مرحوم مطهری اظهار داشتند:

بنده باعث این قضیه شدم، و من به ایشان پیشنهاد کردم که تاریخ شمسی را همراه با قمری بیاورند!

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

من به ایشان گفتم: به چه دلیل شرعی شما این پیشنهاد را کردید؟

مرحوم مطهری سر به زیر انداختند و پس از سکوتی نسبتاً طولانی اظهار

داشتند: «بله، حقّ با شماست، من اشتباه کردم.»

به هر حال، همان طور که ذکر شد ایشان از آن تعلق خاطر و گرایش سابق به سایر افراد و شخصیت‌ها تبدّل حال پیدا نمودند، و این مسئله کاملاً در تعبیر و سخنرانی‌ها و لحن صوت ایشان مشهود بود؛ و بالتّیجه التفات و توجّه استاد به ایشان نیز دستخوش همین تغییرات و اضطرابات گردید.

و در اینجا معانی و اسراری است که اگر خدای متعال توفیق دهد بدان اشاره خواهد شد؛ مجملاً اینکه: اوّلین نتیجه این تحولات و تغییرات، عدم توجّه باطنی و ولائی و اشراف بر اعمال و کردار توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بود، که دست ایادی شیطان را جهت اعمال عمل خائنانه و اهریمنی بر محو و نابودی مرحوم شهید مطهری - رحمة الله علیه - باز گذارد، و سهام ابلیس از ایادی جنایت پیشگان و گروه‌های منحرف خارج گردید و او را از نعمت حیات محروم نمود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة؛ اللهم ادخله فی أعلى علیین، و اخلّف علی عقبه فی الغابین و احشره مع أولیائک الصالحین، بِمُحَمَّد و آلِهِ الطّاهرین.

از خدای متعال خواستاریم اگر چنانچه آن مرحوم به واسطه کثرت اشتغالات

و هجوم کثرات و قضایایی نتوانست آن طور که بایسته و شایسته یک هم‌چنین فردی با ایمان و با اخلاص و با انصاف و با عِرق و حمیت دینی است، استعدادات خود را به مرحله فعلیت و تفصیل درآورد، إن شاء الله در آن دنیا به برکت نفوس اولیاء و استمداد ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین تتمه راه را با موفقیت به پایان برد، و خدای مَنان جایگاه او را قرین با اولیای خود ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱ مقدر فرماید؛ آمین!^۲

مبنای نهی از ورود به عرصه سیاست برای غیر واصلین به کلیت

«روزی مرحوم والد - رضوان الله علیه - می فرمودند:

ورود در مسائل دنیوی و اشتغال به امور مردم و رتق و فتق احکام و مسائل جاریه اجتماعی اگر توأم با اتصال به ولی کامل و ارشاد او و اجازه تام در جمیع تصرفات و اقدامات او نباشد، قطعاً شخص دچار انحراف و اعوجاج و خبط طریق خواهد شد، و من حیث لایعلم در وادی نفس و جهالت و انانیت فرو خواهد رفت و حال انبساط و نشاط و خلوص و صفای خود را کم‌کم به واسطه انغمار در اشتغالات روزمره و تعارفات و تحسین‌ها و مدح و ثناها و تملق‌ها از دست خواهد داد؛ و پس از طیّ زمانی آن‌چنان تحوّل و تبدیلی در وجود او پیدا خواهد شد که دیگر اثری از آن صفا و اخلاص و طمأنینه و آرامش و عدم تعلق به دنیا و امور دنیا در هر شکل و هر منظری که بود باقی نمی‌ماند، و شیطان با تزیین و توجیه امور و اشتغالات و رنگ‌آمیزی به صبغه و رنگ الهی و خدمت به مردم و دستگیری از ضعفاء و

۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۴۱:

«در نشیمنگاه راست و درستی، در نزد خداوند مالک و مقتدر، نشست دارند.»

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱.

رسیدگی به امور درماندگان و احقاق حق و اِماتِه ظلم و بطلان، او را در جای خود مستقر و بر مسند انانیت تثبیت می‌نماید؛ و این مسکین نمی‌داند که چگونه سرمایه اصلی و موهبت حقیقی خدادادی را که همان صفا و خلوص و اعراض از دنیا و مافیها و تعلقات به شئون دنیا در ظروف مختلفه و قالب گوناگون است، از دست داده و خود را به مسائل جانبی و سرگرم کننده مشغول ساخته، و در نتیجه، آن گوهر نایاب و درّ ثمین را که سرمایه اتصال و تعلق به ذات اقدس حق بود با خرمهره و صدف معاوضه و تبدیل نموده است. و دلخوش از تزویر و توجیه نفس اماره در مسیر اعوجاج کما کان گام بر می‌دارد تا جایی که دیگر راه بازگشت بر او مسدود می‌شود و روزنه‌های تنبّه و بیدار باش گرفته می‌شود، و جایگاه فرود تازیانه جلال و تذکر الهی در نفس او منعطل می‌گردد و به مصداق آیه شریفه:

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ هُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱؛

«خداوند بر قلوب آنها و بر گوش‌های آنان و چشمانشان مهر بطلان و تعطیل زده، در پرده غفلت و جهالت و ضلالت قرار داد و از رحمت هدایت و استبصار و رشد و تکامل ایشان را محروم ساخت، و در قیامت عذابی سخت و دردناک در انتظارشان خواهد بود.»

گرچه ابتدائاً از اعوان ظلمه محسوب می‌شدند، ولی پس از طی این مراتب نزول و استدراج به اعیان الظلمه متبدل خواهند شد.

این بود کلام مرحوم آیه الله والد، رضوان الله علیه.^۲

۱. سوره بقره (۲) آیه ۷.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۱.

کلام حضرت حدّاد دربارهٔ شرط مهم برای تصدّی امور اجتماعی

«مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - بعد از آن جریان همکاری و همگامی که با رهبر انقلاب در سنه چهل و دو داشتند، و بعد مسائلی پیش آمد که ایشان مضطرب شدند بر اینکه فاصله بگیرند، قضایایی پیش آمد که فکر و ذهن ایشان را به خود مشغول کرده بود. بالنتیجه از قضایا و از مسائل کناره‌گیری کردند. البته این جریاناتی که به وجود آمد، در همان محدوده مُمضی بود؛ صحبت راجع به ادامه مسئله بود که ایشان متوجه شدند مطلب با آنچه که قبلاً فکر می‌شد اختلاف دارد، لذا کناره‌گیری کردند.

در آن سال به عتبات مشرف شدند و خدمت استادشان مرحوم آقا سید هاشم حدّاد که رسیدند، ایشان می‌فرمودند:

همان شب اوّل راجع به این قضیه ایشان با من صحبت کردند گفتند: "آقای آقا سید محمدحسین تصدّی این امور نمی‌شود یا با امام زمان یا با نایب آن حضرت که اتصال مستقیم با آن حضرت دارد. شما کدام یکی از این دو تا بودید؟ شما امام زمان بودید یا اینکه متصل بودید؟!"

این را ایشان می‌خواهند بگویند که: آقای آقا سید محمدحسین، شما که هنوز به مرتبهٔ آن تهذیب نرسیدی و نفست آن‌طور که باید و شاید اتصال مستقیم با ولیّ حیّ، حضرت بقیّة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداه ندارد، چگونه شما به خودت اجازه دادی که در این مسیر به این عظمت و این مهمّی و این قدر با اهمّیت، شما این قدم‌ها را بردارید؟ خب حالا فهمیدی؟ حالا با آن فکری که قبلاً می‌کردی فهمیدی مسئله فرق می‌کند!

این همان است که نفس آن شخصی که تصدّی می‌کند، باید به مرحله‌ای از تهذیب برسد که با امام زمان دیگر فرقی نداشته باشد، در یک کنار، بگیرد پخش کند، بگیرد بدهد؛ به این نحو از آنجا بگیرد [سپس پخش کند و به مردم ابلاغ

نمایند! [نه اینکه امروز یک حرفی بزنید، فردا یکی دیگر بگویید، پس فردا یکی دیگر بگویید، پسان فردا یکی دیگر بگویید و همین‌طور... هر روز و هر سال یک حرفی بزنید؛ نه! او یک حرف بیشتر نمی‌زند، یک کار بیشتر انجام نمی‌دهد؛ این می‌شود کسی که به مقام تهذیب نفس رسیده است.

همین‌طور راجع به مسائل مهم‌تر مانند مسائل مرجعیّت و مسائل فتویٰ هم قضیه همین است. شما خیال می‌کنید هر کسی می‌تواند فتویٰ بدهد؟ هر کسی می‌تواند خودش را مطرح کند که: *أَيُّهَا النَّاسُ! بَيِّبُوا مِنْ تَقْلِيدِ كُنَيْدٍ مِنْ أَعْلَمِ هَسْتُمْ؟! نَهْ أَفَاجَانِ أَيْنَ نَيْسْتُمْ!*

لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ
عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.^۱

فتویٰ جائز نیست، ممکن است یک شخص مجتهد باشد شخصی هم از او تقلید کند بحثی در آن نیست. مقام فتویٰ یعنی مقام اظهار، کسی بیاید خودش را مطرح کند این منظور است. یک شخصی ممکن است مجتهد باشد ولی به مرحله تهذیب هم نرسیده باشد.^۲

۱. مصباح الشریعة، باب ۶، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۹.

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: حلال نیست فتویٰ دادن، برای کسی که خودش در هر حال از روی صفا و پاکی سرش و از روی اخلاص در عملش و اخلاص در کارهای آشکارش و از روی برهان و حجّتی از جانب پروردگارش، مسائل را از خدا نمی‌پرسد و از او استفتاء نمی‌نماید.»

۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی (رمضان المبارک ۱۴۳۴)، جلسه ۹؛ شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۸۴.

علامه طهرانی: حاکم اسلام باید از جزئیّت به کلیّت رسیده باشد!

و از همین جا روشن می‌شود که چرا مبنای مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - در حاکم اسلامی، وصول او به کلیّت بوده است و می‌فرمودند:

«شیعه می‌گوید: حاکم باید معصوم باشد. و این است اصل برنامه امامت که در شیعه است. امیرالمؤمنین علیه السّلام باید باشد، و إلاّ حکومت، حکومت دینی نیست. و هم‌چنین کسی که با آن حضرت مربوط باشد، او هم - چنانچه بارها عرض کردم - باید از جزئیّت گذشته، و به کلیّت پیوسته باشد. یعنی از عالم جزئی و کثرات عبور نموده و دلش به عالم کلی و باطن متصل باشد. و با حقیقت امیرالمؤمنین علیه السّلام و حقیقت امام زمان علیه السّلام اتصال داشته باشد. و إلاّ نمی‌تواند چنین کاری را بکند.

این چنین نیست که اجتهاد فرمولی باشد که مثلاً بگویند: اگر «آ» به اضافه «ب» را ضرب در «۲» کنی، مساوی با چه خواهد شد و جواب را در پی داشته باشد؛ و هر کسی هم که این فرمول را یاد بگیرد مجتهد باشد!

بلکه اجتهاد، همان‌طوری که مرحوم شهید فرمود: «مَلَكَةٌ قُدْسِيَّةٌ، وَ مَنَحَةٌ إِلَهِيَّةٌ!» اگر این ملکه در کسی پیدا شد، همه کارهای او مُمضی است، و إلاّ وَجِبَ به وجب گرفتار است.»^۱

۱. ولایت فقیه، ج ۲، ص ۱۳۹. همان، ص ۱۰۹:

«و این قوه قدسیّه چیزی نیست که انسان بتواند به دست آورد. خدا به هر کس که بخواهد می‌دهد و به هر کس که بخواهد نمی‌دهد؛ و به واسطه اختیار به دست انسان نمی‌آید؛ و بنده هم هیچ حیل‌ای برای به دست آوردن آن ندارد؛ بلکه مَنَحَه إلهی و نفعه ربّانی است که ﴿يُخَصُّ بِهَا مَنْ يَشَاءُ﴾. ولیکن افرادی که مُجَدِّد باشند و التماس کنند، و در این راه با صدق تمام قدم بردارند، اثر بیّنی در افاضه ملکه قدسیّه خواهد داشت. و آن ملکه قدسیّه اگر داده شد، آن وقت انسان می‌تواند اجتهاد کند و إلاّ نمی‌تواند.

نتیجه و خلاصه سه گفتار (پنجم و ششم و هفتم)

تا اینجا روشن گردید که:

اولاً: سلوک عقلانی به معنای عبور از جزئیّت و رسیدن به کلیّت می باشد و این امر مطابق با فطرت الهی انسان است، چراکه انسان فطرتاً به سمت کلیّت در حال حرکت است و انسان به وسیله مراقبه و تهیّو و آمادگی نفس اولاً جلوی پیدایش مانع حرکت فطری نفس به سمت کلیّت را می گیرد.

و **ثانیاً:** به واسطه آن مراقبه و تسلیم در قبال عقل منفصل، از عقل منفصل جهت غلبه عقل بر وهم و خیال استمداد گرفته، و با نیروی ولایت از تمام مراتب جزئیّت عبور نموده و پس از وصول به کلیّت، خود نیز دارای عقل مستفاد می شود، که در این صورت با عقول منفصله متحد خواهد شد و در نتیجه، او نیز به مقام انسان کامل و ولیّ الهی خواهد رسید.

موضوعات جلد دوم کتاب مبانی سلوک عقلانی

إن شاء الله در جلد بعدی، پیرامون کیفیت عبور از جزئیّت و مقامات و منازل آن به صورت مبسوط صحبت خواهد شد؛ بحوله و کرمه.

ممکن است مراد شهید ثانی از این ملکه قدسیّه، همین حالت تقوای باطنی باشد که همان نوری است که پروردگار عنایت می کند؛ «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نَوْرٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ».

آن نوری که پروردگار عنایت می کند، و به واسطه آن نور، انسان تمام علوم واقعیّه را علم می بیند، و از علوم اعتباریّه و غیرحقیقیّه جدا می کند، عبارتست از همین ملکه قدسیّه ای که ایشان اشاره می فرماید، که همان صفای باطن و نورانیّت است که اجمالاً بدان اشاره شد.

جهت اطلاع بیشتر پیرامون ملکه قدسیّه عدالت، رجوع شود به: **ولایت فقیه**، ج ۲، مجلس ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹؛ **اجتهاد و تقلید**، ص ۳۶ و ۳۹۸.

فهرست منابع و مصاد

- نرم افزار جامع الأحادیث، نسخه ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.^۱
- نرم افزار جامع التفاسیر، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار حافظ، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار حکمت اسلامی، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار عرفان اسلامی، نسخه ۳، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.
- نرم افزار کیمیای سعادت، نسخه ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، قم.

۱. کلیه مطالب این مقاله و منابع استفاده شده، به جز مواردی که منابع مذکور در پاورقی‌ها به نقل از کتب مرحوم علامه طهرانی و حضرت آیه الله طهرانی رضوان الله علیهما بوده است، از نرم افزارهای موجود در دسترس همگان نقل شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
معرفی آثار
(گروه موضوع بندی علوم و مبانی اسلام و تشیع)

مبانی اصیل مکتب تشیع در آثار عرفاء و بزرگان از اولیاء الهی، همچون علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و خلف صالح ایشان، حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سرهما - بهترین گنجینه برای فتح باب معرفت و شکوفایی عقلانیت می باشد.

در این مجموعه، برای سهولت اطلاع از مبانی اصیل مکتب تشیع، مطالب به صورت دسته بندی و موضوعی در قالب «سلسله مقالات موضوعی علوم و مبانی اسلام و تشیع» برای حق جویان و رهروان مکتب حریت و عقلانیت، تقدیم می گردد.

آثار منتشره (نشر مجازی)

۱. مهر درخشان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه.

۲. کیمیای سعادت در پرتو رفیق: اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: اهمّیت رفیق و تبیین جایگاه رفاقت در سلوک الی الله؛ بررسی شاخصه ها و معیارهای انتخاب رفیق؛ محدوده رفاقت سلوکی و وظائف رفقاء نسبت به همدیگر؛ تبیین آفات رفاقت.

۳. تکامل عقول در پرتو انتظار ظهور (جلد اول): اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: فلسفه غیبت امام زمان علیه السّلام در پیدایش رشد عقلانی و عبور از ظاهرگرایی؛

تبیین حقیقت ولایت امام علیه السلام؛ ضرورت سیر به سمت تحقق ظهور باطنی و تحصیل معرفت به امام زمان علیه السلام؛ وظائف شیعیان در رعایت حریم امام زمان علیه السلام.

۴. سیره سالکان در ماه رمضان: اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: اسرار نفحات ماه رمضان؛ ادب حضور در ضیافت الهی؛ نقش روزه در سیر تجرّدی سالک؛ تأثیر قرآن و ادعیه و نوافل در تعالی روح؛ اسرار لیالی قدر و دهه آخر و عید سعید فطر.

۵. سیری در تاریخ امام حسن مجتبی علیه السلام (جلد اول): اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: امامت و ولایت امام حسن مجتبی علیه السلام؛ بررسی اجمالی ادوار مختلف تاریخ امام حسن مجتبی علیه السلام؛ گزیده‌ای از فرمایشات امام حسن مجتبی علیه السلام.

۶. سیری در تاریخ امام رضا علیه السلام: اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: مباحث کلی در امامت و ولایت؛ برخی از جریان‌ات تاریخ امام رضا علیه السلام؛ معجزات و کرامات حضرت امام رضا علیه السلام؛ گزیده‌ای از فرمایشات حضرت علیه السلام.

۷. سیره سالکان در زیارت مشاهد مشرفه (در موضوع زیارت امام رضا علیه السلام): اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: آثار و اسرار زیارت در نفس؛ فلسفه زیارت از منظر مکتب عرفان؛ خصوصیات و آداب و سیره اولیاء الهی در زیارت امام رضا علیه السلام؛ مباحث فقهی پیرامون زیارت.

۸. آموزه‌های مکتب غدیر در فرهنگ تشیع: اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: نگاه اجمالی به واقعه غدیر؛ تبیین پیام‌های مکتب غدیر؛ جایگاه عید غدیر در اسلام؛ وظائف شیعیان در قبال عید غدیر.

۹. شیعه آگاه (جلد اول): اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: رابطه مؤمن با مسئله عاشوراء؛ پیام‌های مکتب عاشوراء؛ گزیده‌ای از کلمات امام حسین علیه السلام.

۱۰. سیری در تاریخ حضرت فاطمه زهراء (جلد اول): اهمّ مباحث این کتاب عبارت است

از: مباحث کلی در توحید و ولایت؛ گزیده‌ای از فرمایشات حضرت زهراء سلام الله علیها؛ بررسی برخی از جریانات تاریخ حضرت زهراء سلام الله علیها.


۱۱. مبانی سلوک عقلانی (جلد اول): اهمّ مباحث این کتاب عبارت است از: جایگاه عقل در شریعت و عرفان؛ نقش اطلاع بر مبانی در تحقّق سلوک عقلانی؛ تفاوت مکتب عرفان حقیقی با سائر مکاتب؛ جایگاه عقلانیت در سلوک عرفانی و بررسی انواع طرق وصول إلى الله؛ تبیین طریقه احراقیه عارف کبیر علامه قاضی؛ تبیین اجمالی و تبیین تفصیلی طریقه سلوک عقلانی؛ نقش عقل متصل و نقش عقول منفصله در عبور از جزئیّت به کلیّت.

* * *

علاقه‌مندان گرامی، می‌توانید سلسله مقالات موضوعی را از کانال

تلگرامی «مقالات» دریافت کنید.

 t.me/maghalat_al_arefin



سلوک در مکتب اهل بیت علیهم السلام بر اساس، سلوک عقلانی می باشد.
سلوک عقلانی روش و طریقه مرحوم علامه طهرانی و مرحوم آخوند ملا حسینقلی
بهمانی - رضوان الله علیهما - بوده است؛ البته اگر چه سلوک سائر عرفاء الهی
نیز بر همین طریقه بوده است؛ اما این مسئله در مکتب علامه طهرانی و آخوند
ملا حسینقلی بهمانی خیلی ملموس تر و روشن تر می باشد.

سلوک عقلانی یعنی عبور از جزئیات و رسیدن به کلیت؛ یعنی انسان بدون
توجه به ظاهر، حقیقت و نفس و باطن خویش را به حقیقت و باطن و مبدأ
هستی متصل می کند.

(از صفحه ۸۹ کتاب)

